شرح قصیدهٔ مسیحیهٔ خاقانی

تألیف شمس‌الدین محمدبن جمال‌الدین احمدلاهیجانی

باتصحیح ومقدمه وحواشی به‌کوشش دکترضیاءالدین سجادی

مقدمه

بر اشعار خاقانی شروانی شروح بسیار نوشته‌اند واین‌جانب به بعضی‌از آنهادرمقدمهٔ دیوان‌اشاره‌کرده‌ام[1] و نیزدرخطابه‌ای‌که درکنگرهٔ تحقیقات‌ایرانی درشهریورماه ۱۲۴۹ ایرادکردم راجع به همهٔ شروح اشعارخاقانی و نسخ‌آن سخن گفتم ،

اما جز شروح مهم وقابل توجه اشعارخاقانی مانند شرح شادی‌آبادی و شرح احوال عبدالوهاب حسینی از دیرباز قصیدهٔ مسیحیهٔ خاقانی به‌مطلع:

فلك کژروتر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا

موردتوجه سخن‌شناسان وتذکره نویسان‌بوده وغالبا درصدد برآمده‌اند که‌آنراشرح کنند و بعضی مانندد‌ولتشاه سمرقندی نیزاین‌قصیده‌راموقوف به‌شرح دانسته‌اند[2] و ظاهرا قدیم‌ترین شرحی‌که بر این قصیده نوشته شده از شیخ ـ جمال‌الدین علی‌آذری طوسی‌متوفی ۸۶۶ه. ق‌است‌که سی‌وسه بیت ازاین‌قصیده راشرح کرده ودربارهٔ آن‌نوشته‌است: «اشکال‌این‌قصیده درلغت‌است که‌اصطلاحات نصاری را در اوخرج کرده واین وقتی گفته‌که محبوس بوده‌آنچه ازاین ابیات مشکل‌تراست ترجمه گفته شود» واین شرح در جواهرالاسرارکه منتخب‌کتاب دیگرآذری یعنی مفتاح‌الاسرار است‌آمده و ضمیمهٔ اشعةاللمعات جامی به‌چاپ رسیده‌ونگارنده درتعلیقات دیوان خاقانی‌ازآن‌شرح نقل‌کرده است.

ودرشرح شادی‌آبادی چهل‌ویك بیت ازاین قصیده شرح شده‌است وسایر شروح نیزدراین حدود شرح‌کرده‌اند.

اما کاملترین شرحی‌که براین قصیده درقدیم نوشته شده شرحی است‌که شمس‌الدین محمدبن جمال‌الدین احمدلاهیجانی درسال ۱۲۱۸ هجری قمری

---

۱ ـ ص شصت‌وپنج مقدمهٔ دیوان خاقانی تصحیح نگارنده

۲ ـ تذکرهٔ دولتشاه چاپ هندص۴۱

نوشته وهمین شرح است که به تصحیح وچاپ آن اقدام کرده‌ایم.

این نسخه درضمن یك مجموعه ازصفحهٔ ۳۲ تا ۱۰۴ ودرچهل ودو ورق یعنی ۸۴ صفحه‌است وهشتادوسه بیت راشرح کرده و دو بیت دروسط افتاده وسفید مانده است[۱]. این جنگ یا مجموعه میکروفیلم شمارهٔ ۲۲۱۴ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران است[۲] و چنانکه اشاره شد مطابق رقم پایان آن در سال ۱۲۱۸ نوشته شده زیرا درپایان می‌نویسد: «قدتم هذاالشرح والتفسیر بعون‌الله وحسن توفیقه صبح یوم‌الاثنین، الثانی شهر صفر المظفر من شهور سنه ۱۲۱۸»[۳]

نسخه به خط مؤلف نوشته شده وخط آن نستعلیق شکسته نسبة خوب است بعضی اغلاط املایی نیز در آن دیده می‌شود مانند «فائض» درمعنی «فائز» و «گذاری» درمعنی «گزاری» ودر بعضی موارد تغییری دررسم‌الخط خودداده ومثلا «به» حرف اضافه راجدا از اسم نوشته است.

بعضی اغلاط درشعرها هست که غلط‌هم‌معنی کرده، گاهی شرح رابه‌مناسبت اشاره‌ای به‌داستانی از قرآن کریم طول و تفصیل‌داده مانند قصهٔ حضرت یوسف وبرادران، در شرح لغات وکلمات عربی به‌شرح وتفصیل صرفی ونحوی توجه فراوان دارد.

مؤلف شیعه است و در مقدمه و اواسط کتاب به تناسب ازحضرت علی‌بن ابیطالب نام می‌برد.

خوداو مدعی‌است که این قصیدهٔ مسیحیه که آنرا «گبریه» نامیده مشتمل برهمهٔ علوم‌است وکسی به‌این‌تفصیل شرح‌نکرده ودرپایان برای اثبات‌احتوای این‌قصیده برعلوم متداوله بیست‌ویك علم رامی‌شمارد که شرح این‌قصیده مبتنی برآنهاست

این‌جانب درحواشی صفحات، ابیات‌را از روی دیوان تصحیح خود نیز نقل کرده وبه‌تعلیقات دیوان دراین‌باره‌اشاره کرده است که درآنجاغالباً ازشرح مینورسکی[۴] براین قصیده هم استفاده شده است وبعد از شرح لاهیجی که اینك

---

۱ ـ ابیات ۵۴ و ۵۵ افتاده است

۲ ـ فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تألیف‌دانش‌پژوه ص ۶۵۰.

۳ـ شخصی تاریخ خریداری نسخه را در صفحهٔ اول ۱۲۶۶ نوشته است

۴ـ مینورسکی این‌قصیده راترجمه وشرح کرده و بوسیلهٔ دکترزرین‌کوب به‌فارسی درآمده‌است (رك‌مقدمهٔ دیوان ص‌شصت‌وشش)

به‌چاپ میرسانیم کاملترین شرح این قصیده یعنی شرح تمام ابیات همین شرح مینورسکی است که به انگلیسی نوشته شده و باتعلیقات و حواشی آقای دکتر زرین‌کوب درترجمهٔ آن کمال یافته است.

درهرحال شرح لاهیجی ازجهت اینکه متنی است ازآغاز قرن سیزدهم هجری قمری و نیزازلحاظ طرز توجیه وتلقی شعرخاقانی وضبط اشعار او، در حدود صدوهفتادسال قبل، قابل‌توجه‌است، بعضی‌ازنکات این‌قصیده را هم روشن می‌سازد وبسیاری ازموارد راکه در نسخ دیگرآمده و در دیوان چاپ کرده‌ایم تأیید می‌کند بعلاوه نکات دیگری ازشرح لغات واصطلاحات و بعضی احادیث وقصص‌دارد کجالب ومفیداست، ازاین‌روی تصحیح‌وچاپ این‌رساله درفرهنگ ایران‌زمین سودهند به‌نظر می‌رسد وامیداست که خدمتی محسوب شود.

بسم الله الرحمن الرحیم

شرح قصیدهٔ حکیم خاقانی

حمدوسپاس مر خالقی را که وجود انسان را مر آت هستی خویش گردانید و درود نامحدود مر پیغمبر یرا که شافع روز جزا و بهترین انبیاست و بر آل او یاد که راه نمایان طریق حق و یقین و حفظهٔ دین مبین اند و بعد چنین گوید احقر العباد عملاً و اکثرهم زلاً، الواثق الی رحمة الله الغنی، شمس الدین محمد بن جمال الدین احمد لاهیجانی، که بعد از علوم دینیه و معارف یقینیه هیچ علمی شریفتر و لطیفتر از علم شعر نیست و اکثر از علمای کرام و فضلای ذوی الاحترام بگفتن شعر مشغولی داشته اند و پادشاهان وقت و ملوك ماضیه ارباب طبع را به نظم معانی دقیقه در سلك عبارات لطیفهٔ موزون مأمور می ساخته اند چنانکه ملك العز الممدود و سلطان محمود و المؤید بالطاف قدس، فردوسی طوسی را به نظم شاه نامه ترغیب نمود و بسبب تحریك ممالك بر و بحر سلطان سنجر، المستفیض بفیوضات الباری، انوری منهی (کذا) با نشاء کلام موزون مبادرت فرمود.

وغرض ملوك ماضیه وسلاطین آتیه این بود که نام نامی و اسم گرامی ایشان از صفحهٔ روز گار متروك و منسی نگردد و القاب میمون و آثار همایون این طایفه بر دفتر لیل و نهار ابقا و استدام یابد کما نظم بعض الشعرا بهذا المعنی :

گر نبودی نظم فردوسی چه دانستی کمال (کسان ظ)
بزم کیکاووس و رزم رستم و اسفندیار

گشت از شعر نظامی نام بهرامی بلند
شد ز نظم انوری اوصاف سنجر آشکار

وبه اتفاق علما در مجلس نامی حضرت رسالت پناهی شعرا شعر خوانده‌اند و مدح گذرانیده وصله و تربیت یافته‌اند و منقولست که حسان بن ثابت حضرت امام المتقین ویعسوب الموحدین، المؤید بعنایة خالق اماکن العلوی والسفلی امیر المؤمنین علی علیه السلام را مدحی گفته بودو چون آن منقبت به سمع مبارك حضرت رسالت پناهی رسید فرمود که: «ان لله کنوزاً تحت العرش امسکها عن الانبیا واجریها علی لسان الشعرا» وصاحب دانش بازیب وزین مولانا جمال الدین حسین این حدیث را در فرهنگ خودچنین نقل نموده که حضرت رسالت پناه فرموده‌است که: «انّ من البیان لسحرا» و «انّ من الشعر لحکمه» و قال ایضاً : الشعراء تلامیذ الرحمن» وغرض از این اطناب واطاله آنکه پایهٔ شعر منیع است و مرتبهٔ سخن رفیع علی الخصوص کلامی موزون که محتوی برعلوم کثیره ومشتمل برفنون صغیره و کبیره بوده باشد چنانکه قصیده‌ای که منسوب است به ملك الکلام و وحید العصر و اعجوبة الامام وافضل ابناء الزمان من الغادی و الجائی و اعلم علمای دوران من الانسی و الجانی حکیم خاقانی، جامع اکثر ازفنون علوم است ومشیر براشارات ارباب کشف و رموز وشرح اشتمال وبیان احتوای این ابیات برعلوم متفاوته درآخر این نسخه مفصلاً مذکورخواهد شد ان شاءالله تعالی. مخفی نماند که این قصیده در السنه وافواه به قصیدهٔ گبریه سائر و دائراست بجهت احتوی و اشتمال براطوار و اوضاع فرقهٔ کفرهٔ مجوسیه و نصرانیه در کمال متانت است واکثر الفاظش بطریق سمع مفهوم و معلوم میگردد

ومشحون است به اصطلاحات نصاری ومغان ومملوست از آداب وطریقهٔ ایشان و محتاج است به تفسیر و بیان، لهذا بخاطر فاتر این بی‌بضاعت عدیم‌الاستطاعه رسید که شرح وجیزه‌ای و بیان قلیله‌ای بر ابیات آن قصیده نویسدکه مبین الفاظ ومعانی آن باشد وامید بعون عنایت لم‌یزل ولایزال که صورت اتمام و کسوهٔ اختتام یابدومطبوع طباع صغار وکبار ومرغوب الباب اولوالابصار گرددوسبب تذکار وباعث اشتهار این بی‌بضاعت شود والی‌الله‌المستعان.

و بباید دانست که خلاق‌المعانی حکیم خاقانی این قصیده را در دارالملك شیروان درحینی‌که محبوس بود انشا نمود وسبب حبس آن بودکه خاقانی‌وقتی ملازمت خاقان‌کبیر منوچهر پادشاه ملك آذربایجان می‌نمود ووجه تخلص اوبه‌خاقانی این‌است‌والاقبل از آن‌حقایقی‌تخلص می‌فرمود وبعد از اکثار ملازمت و معاضدت درخدمت، معاندت ابنای روزگار درمرآت ضمیرتجرید اومنکروار انعکاس پذیرفت وازصحبت اهالی لیل‌و نهار منزجر و متنفرگشت وطبع ثاقبش مایل انزوا و انخفا گردید وخاطرصایبش‌راغب به‌خمول دورازموکب‌شد وهرچنداستعفای خدمت والتماس‌رخصت می‌نمود چون خاقان‌گرفتار محبت ومقیدالفت اوبود امکان‌مفارقت ومباعدت درنظربصیرت(ظ) ممتنع‌ومحال می‌نمود لاجرم بی‌اذن و رخصت از شیروان بیرون آمد و گماشتگان خاقان او را گرفته بدارالملك فرستادند و خاقان او را به جهت صدور کفران نعمت‌مقید ومحبوس‌گردانید وزمان‌محنت ومشقت مدت ششماه امتداد یافت واز غایت دلتنگی و ملال و نهایت آشفتگی حال هم در آن اوان این‌قصیده را انشانمودمشتمل بر اصطلاحات وعادات ترسابان ومحتوی

بر آداب و اطوار مغان و طریق سلوك ملی و طور معاش جبلی این دو طایفه رابیان فرمود و این قصیده هشتادوسه بیت است و مطلع این قصیده این است :

بیت اول

فلك کج‌رو ترست از خط ترسا
مرا دارد مسلسل راهب آسا

بباید دانست که عبارت از ترسا نصاری است که امت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام باشد و در حین نوشتن از طرف ایسر شروع می‌نمایند و اختتام ایمن می کنند به خلاف کتابت (ظ) اهل اسلام و چنانچه معلوم است دور فلك را بنا بر عدم اسعاف مرادات و انجاح مطالب و مآرب کج گفته و وجه مشابهت خط ترسا و دور فلك ظاهر است و مراد از مسلسل که به معنی پی در پی است سلسله است و عبارت از قید باشد یعنی فلك کج‌رو مرا مدام در قید دارد مانند راهب که مرتاض ترسایانست چه راهب همیشه در دست و پای خود خلخال آهنین دارد و در بادی النظر به قیود حدیدی می‌نماید و آسا بالمد یعنی مثل و مانند.

بیت دوم

نه روح‌الله برین دیرست چون شد
چنین دجال فعل این دیر مینا

بباید دانست که مراد از روح‌الله حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام (است) چون عیسی به سبب دمیدن روح الامین در بطن مریم به ظهور آمد ملقب به روح‌الله شد و شرح این بعد از این بیاید انشاءالله تعالی و

دیرمینا عبارت از آسمان است و به جهت شفافیت[۱] آسمان را به مینا که شیشه باشد تشبیه کرده ومقرر است که چون دجال بدافعال در آخر الزمان در عرصهٔ گیتی فرمان فرما شود وافعال شنیعه و اطوار ذمیمه منتشر گردد حضرت عیسی بحکم الله تعالی جل جلاله از آسمان در بسیط غبرا نزول اجلال خواهد نمود وشیوهٔ ناپسندیده واطوار محدثهٔ مذمومهٔ دجال را بالکلیه محو ومتروك خواهد ساخت وظلم وجور را برطرف خواهدساخت، بنابراین مقدمه مفاد این بیت چنین خواهدبود که هرگاه شیوهٔ حضرت عیسی رفع وقمع ظلم باشد پس چرا آسمان طریقهٔ تمرد و عنادپیشه ساخته وظلم وجور آغاز نهاده باآنکه دافع ظلم و رافع جور در آسمان متمکن است و اطوار ناپسندیدهٔ افلاك بر طرف نمی‌شود و تخلف معلول از علت تامه محال است ودر آنجا برخلاف قاعده مشاهده می‌گردد. ومخفی نمانادکه حالات دجال موافق آنچه در بعضی از کتب معتبره مسطور است وبه‌نظر قاصر رسیده چنان است که دجال در زمان حضرت رسالت‌پناه(ص) درمدینهٔ مشرفه تولدنمود وپدرش یهودی بود وهمان لحظه که تولدیافت به سخن درآمد ولحظه به لحظه می‌بالیدتا آنکه دندان ولحیه پیدا کرد و طول قامتش هم قدنیزه‌ای شد و روز

۱ــ اینجا نشانه گذاشته و درحاشیه نوشته: «وشفاف را به‌دومعنی اطلاق کرده‌اند چنانکه بعضی گفته‌اندکه الشفاف مالالون‌له یعنی‌شفاف چیزی‌را گویند که ملون نباشد و برخی گفته‌اندکه شفاف چیزی است که مانع نفوذ بصر نباشد مانندآبوآیینه پس به‌هردو تفسیر آسمان‌را شفاف‌توان گفت وآنچه ازلون کبود مشاهده می‌شود وگمان آنکه رنگ آسمان است غلط است چون به نزدیك قطب شمالی جبلی‌است از زبرجد و ازتابش آفتاب طبقهٔ اولی هوا ملون می‌شود بلون کذا وبنظر بیننده چنان می‌نمایدکه لون آسمان است، منه»

دیگر حضرت رسالت(ص) باجمعی از اصحاب به‌عزم تفرج بدیدن اورفتند وچون آن ملعون حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله رادید به‌اسم شریفش نداکرد و حضرت صلعم او را به اسلام دعوت نمود وآن ملعون ابا وامتناع را شعارخود ساخت وعمر به‌قصد قتل اوشمشیر کشید و به مجرد حمله تیغ برکشت ودمش برعمر آمد وعمررا مجروح‌ساخت وبعد ازآن حضرت رسالت صلعم به منزل شریف معاودت نمود و روز دیگر آن بد اختر فریب به مسجد خیرالبشر آمد و خلایق رابه خویشتن دعوت کردن آغاز نهاد و چون حضرت(ص) را برعزیمت فاسدهٔ آن ملعون مردود اطلاع حاصل‌شد نزدیك به‌آن‌ملعون آمد و دفع‌شر او را از الله‌تعالی مسئلت نمودناگاه از فضای هوامرغی عظیم پیداشد و آن‌ملعون را به چنگال گرفت ومیل‌صعود نمود و هرچندآن ملعون فریادمی‌زد که یا محمدمرادریاب حضرت‌فرمودکه ای‌مرغ‌دورتر تاآنکه از نظر بیننده غایب شد ودیگر کسی از آن ملعون نشان‌نداد.

بیت سیم

تنم چون رشتهٔ مریم دو تابست[1]

دلم چون سوزن عیسی است یکتا

مخفی نمانادکه سبب نسبت سوزن به‌حضرت‌عیسی موافق آنچه ازبعضی ثقات استماع‌شده‌آنست که حضرت عیسی روزی برکنار دجله نشسته بود وخرقه‌ای رامی‌دوخت وازاتفاقات حسنه پادشاه‌آن‌عصر که به‌حضرت عیسی‌ایمان‌آورده بودبه‌کنار آن‌دجله رسید ومشغولی‌حضرت

۱ ـ دیوان خاقانی تصحیح نگارنده ص۲۴ : «دوتااست»

عیسی را مشاهده نمود و از روی اخلاص به‌عرض حضرت عیسی رسانید که اگر دست از این دلق کهنه بازدارند جامه‌هائی که لایق به‌حضرت ایشان است مهیا خواهد ساخت و گماشتن آنکه حضرت عیسی به سبب افلاس به این جامه های درشت قناعت می‌کند چون حضرت عیسی برمظنهٔ او مطلع شد خواست که بطلان عقیدهٔ او را باز نماید همان سوزن که در دست داشت در آب دجله انداخت و بعد از آن فرمود که بیارید، قریب به هزار ماهی همه سوزنهای طلا در دهن حاضر شدند و بدین سبب سوزن عیسی اشتهار یافت و به جهت مناسبت سوزن رشته را ذکر نموده چه زنان را به رشته الفتی است و صاحب حدیقة الحدائق حکیم ثنائی[۱] در حدیقه سوزن عیسی را براین نهج منظوم ساخته:

روح را چون ببرد روح امین
چرخ چارم فزود از پروین[۲]
داده[۳] مر جبرئیل را فرمان
خالق و کردگار هر دو جهان
که بجوئید مر ورا ماجاء[۴]
تا چه دارد ز نعمت دنیا
چون بجستند سوزنی دیدند
برزه دلق او بترسیدند[۵]

۱ـ در متن اینطور و غلطاست و مقصود سنائی غزنوی است و اشعار از حدیقة الحقیقة است (تصحیح آقای مدرس رضوی ص ۳۹۱)
۲ ـ درحدیقه : «انوتزیین»:
۳ ـ حدیقه «داد»
۴ ـ حدیقه : «همه جای»
۵ ـ حدیقه : «بپرسیدند»

نیست زین بیش چیزی از دنیا
بر همه حالها تویی دانا[1]
برزه دلق سوزنی است مرا[2]
نیست زین بیش چیزی از دنیا
ندی آمد بر او[3] زرب رءوف
که کنندش[4] در آن مکان موقوف
بوی دنیا همی دهد[5] زین تن
چرخ چارم ورا[6] بود مسکن
گرنه این سوزنش بدی[7] همراه
برسیدی بزیر عرش اله
سوزنی روح را چو مانع گشت
به مکان[8] شریف قانع گشت
بازماند از مکان قرب و جلال
سوزنی گشت روح را به و بال

۱ــ در حدیقه : «جمله گفتند خالق مائی ــ بر همه حالها تو دانائی» و سه بیت پیش از این است
۲ ــ حدیقه . «ورا»
۳ ــ حدیقه : «بدو»
۴ ــ حدیقه : «کنیدش»
۵ ــ حدیقه : «دمد»
۶ ــ حدیقه: «بودورا»
۷ ــ درمتن . «بودی»
۸ ــ حدیقه : «به مکانی»

ای جوان مرد پند من بپذیر
دل ز دنیا و زینتش بر گیر
ز هر قاتل شناس دنیا را
رو تو پازهر ساز عقبا را
ز آنکه دنیا پرست پر خیره[1]
هست چون بت پرست دل تیره

والله اعلم وبعداز تمهید این مقدمات مقصود از این بیت اظهار صلاح باطن است یعنی اگر چه ظاهر مامجاز نماست اما باطن ماحقیقت آراست و هرچند در ظاهر ازعرفان فتور است اما در باطن از شیوهٔ قصور دور.

بیت چهارم

من اینجا پای بست رشته ماندم[2]
چو عیسی پای بست سوزن آنجا

مخفی نماناد که مراد از رشته دراین بیت تعلقات جسمانی است واوصاف ذمیمه که مانع ترقی و تحصیل کمال وسعی و کوشش اوست و تواند بودکه رشته اشاره برقیودی باشد که مقید به آن شده بود ومانع حرکت اوگردیده وتوجیهی که صاحب حدیقه سوزن حضرت عیسی را نموده مناسب این مقام است وآن توجیه سبق ذکر یافت و غرض ازاین بیت این است که چنانچه حضرت عیسی به سبب همراه داشتن سوزن از عروج به عرش مجید بازماند و ترقی تام که پیش نهاد خاطر عاطرش بود وبالقوهٔ قریبه به فعل در حیّز خفا ماند وبه فعل نیامد، من نیز به سبب

۱ــ حدیقه: «برخیره» ۲ــ دیوان خاقانی تصحیح نگارنده: «مانده»

رشته‌ای که عبارت از تعلقات جسمانی است یا مراد از قیود آهنی از مراتب کمال و عروج به‌اقصی مدارج او و امانده‌ام و در این دنیای بوقلمون یا در این مکان دون مقید و محبوس گشته، یعنی هم‌چنانکه سوزن مانع ترقی حضرت عیسی شد مرا نیز رشته که تعلقات جسمانی است یا قیود آهنی از کد و سعی و تحصیل کمالات و حرکات مانع مانده و سبب تنزل من گردیده

بیت پنجم

چو سوزن[۱] این چنین دجال چشم است
چرا[۲] در جیب عیسی یافت مأوا

مراد از دجال چشم شوم اثر است و جیب به فتح الجیم و سکون الیاء المثنی التحتانیه و بالباء الموحده، گریبان جامه را گویند و مأوا بالهمزه جا و مکان باشد و صورت کتابت مأوی بیاست اما به‌جهت رعایت مناسبت قافیه به الف نوشته شده و معنی این بیت کمال ظهور دارد و فرضش[۳] تعجب است که از همراه بودن سوزن با عیسی ظاهر می‌گردد یعنی هرگاه سوزن معهود چنین میشوم و بداثر باشد که مانع وصول به مدارج عالیه باشد پس به چه‌سبب در گریبان حضرت عیسی جاگرفت و باعث تنزل او شد با آنکه تزکیهٔ[۴] اخلاق و تجرد و انقطاع او به مرتبه‌ای رسیده بود که از اسباب دنیوی به‌هیچ قناعت می‌نمود و به‌خوردن گیاه

۱ ـ دیوان خاقانی تصحیح نگارنده ص۲۴ : «چرا سوزن چنین»
۲ ـ دیوان : «که اندرجیب»
۳ ـ درمتن اینطور وظاهراً : «غرضش»
۴ ـ در متن : «تذکیه» نوشته است

سدّ رمق می‌فرمود پس چون در حین عروج سوزن به همراه داشت و سبب این چه تواند بود؟ و در بعضی روایات صحیحه آمده که تزهد و تجرد حضرت عیسی به مرتبه‌ای بود که در مدة العمر چیزی از اسباب دنیوی که فلسی قدر داشته باشد با او نبود هرگز بر حیوانی سوار نشد و در سفر و حضر پیاده تردد می‌کرد و هرگز چراغ در خانه روشن ننمود و هرگاه گرسنه شدی به نباتات صحرائی سد رمق می‌نمود و گویند که روزی به التماس بعضی از دوستان به الاغی سوار شد و چند قدم برفت و فرود آمد و دیگر کسی اورا سوار ندید، و وقتی سنگی در زیر سر گرفته به خواب رفت و شیطان لعین فرصت غنیمت شمرده به نزدیکش آمد و گفت ای عیسی تو را گمان آنکه از اسباب دنیوی چیزی با تو نیست، آخر این سنگ از دنیاست و حضرت عیسی درخشم شد و همان سنگ را برداشت و به طرف عزازیل انداخت و گفت. «هذا لك مع الدنیا و لعمری ان الدنیا لك و اهلها خدمك» و حکمت در اینکه ترقی حضرت عیسی را سوزن تنها مانع آمد و اسباب دنیا که همراه داشت مانند رداو جامه و عمامه مانع نیامد به جهت آنکه آن ملبوس ضروری بود از برای دفع حرارت و برودت و ستر عورت و سوزن فضله بود و چنانکه فضله در کلام معتبر نیست در مراتب کمالات نیز اعتبار ندارد بلکه مانع وصول به مدارج عالیه است

بیت ششم

لباس راهبان پوشیده روزم

چو راهب زان برآرم هر شب آوا

مقرر است که راهب که مرتاض نصاری است لباس سیاه در بر می‌کند

ومدة‌العمر به‌لون‌دیگر رغبت نمی‌نماید وهرشب درمعبدخود به ذکر معبوداشتغال داردو آواز اودرحین‌تسبیح وتهلیل به سمع جمع می‌رسد پس‌مفاد این‌بیت چنین خواهدبود که روزمن ازستم وجورابنای زمان لباس مانندپوشاك راهب دربر کرده وکنایه ازتیرگی ایام‌است و بنابر مشابهت ظاهری‌که باراهب بهم‌رسیده شعاراورادثارخودساخته هرشب به‌فغان وزاری مشغول‌خواهم بود. وآوابا لمدآواز باشدوحکیم‌خاقانی درجائی‌دیگر آوا را به‌معنی‌آواز دانسته[1] است چنانکه فرموده است:

«هرصبح سرزگلشن سودا برآورم
وز سوز[2] آه برفلك آوا برآورم»

بیت هفتم

به صور صبحگاهی بر شکافم
صلیب روزن این بام خضرا

وبباید دانست‌که مراد ازصورناله است وگاهی به‌آلة نیزاطلاق کنندچنانکه صوراسرافیل‌گویند وصلیب‌هیأتی‌استکه ازتقاطع دوخط مستقیم بیکدیگرحاصل‌می‌شودومشتمل برچهارزاویه: دوحاده‌متقابل یکدیگر و دومنفرجه مقابل یکدیگر بدین‌شکل[3]، ونصاری به‌هیأت صلیب بتی‌ترتیب می‌دهند از زر و نقره و بگردن می‌آویزند و معبود خود می‌دانند وشکل صلیبی نیزدر افلاك متصور است، بیانش آنست‌که فلك‌اعظم که آن‌را فلك‌تاسع خوانند و فلك‌الافلاك نیز گویند محیط است برجمیع افلاك ومرکزش مرکز عالم است ودوقطب او دوقطب

۱ــ در متن : « بسته » ۲ ــ دیوان ص ۲۴۳ : « وز صور »
۳ ــ ضربدرکشیده

عالم است یکی جنوبی و یکی شمالی و این دو قطب را حرکت نمی‌باشد و خط واصل به این قطبین را محور خوانند و خط محور نیز گویند، بکسر المیم وسکون الحاء المهمله و فتح الواو و بالراء المهمله، و منطقهٔ فلك اعظم را معدل النهار و دایرهٔ عظیمه گویند و هر گاه این دایرهٔ عظیمه چنان فرض کنیم که زمین را بدو پاره کند لابد بر سطح زمین دایره‌ای حادث خواهد شد و همین دایره را خط استوا گویند[1] بجهت آنکه چون آفتاب بر سطح این دایره حرکت کند شب و روز مساوی خواهد شد و این تسویهٔ یوم دلیل وقتی است که آفتاب در دو نقطهٔ اعتدال باشد و آن دو نقطه اول برج حمل باشد و اول برج میزان است و از تقاطع دایرهٔ عظیمه و محور شکل صلیب متصور می‌شود مشتمل بر چهار زاویهٔ قائمه و آن را صلیب فلك گویند و خضرا مؤنث اخضر است به معنی لون سبز چنانکه سودا مؤنث اسود است و حمرا مؤنث احمر و آنچه در حدیث آمده «یا حمیرا اهل شبعت»[2] تصغیر حمرا است و بعد از تمهید این مقدمات و تحقیق این مقالات معنی این بیت در کمال ظهور و وضوح است و به بیان احتیاج ندارد.

بیت هشتم

شده[3] از آن دریا جوشش من
تیمّم گاه عیسی قعر دریا

---

۱ ـ در حاشیه اینطور نوشته است: «و خط مستقیمی که دایره را بدو پاره کند اگر از مرکز دایره گذشته باشد آن خط قطر آن دایره باشد والا وتر آن دایره بود و از قطر آنچه به قطبین دایره واصل شود محور گویند و خطوط مستقیمه که از مرکز به محیط مفروض شود انصاف اقطار آن دایره باشد و یك خط این چنین نصف قطر آن دایره بود اگرچه محیط موصل قطب باشد منه.»

۲ ـ در متن عینا اینطور

۳ ـ در دیوان تصحیح نگارنده ص۲۴ : «شدست»

معنی این بیت درکمال ظهورست و به‌شرح و بیان محتاج نیست. مخفی نماند که نسبت تیمم به حضرت عیسی به‌جهت زیادتی مبالغه است چه موافق مذهب آن حضرت‌تیمم فرض‌نیست چنانکه برمتتبعین اخبار مستور نیست.

بیت نهم

به من نامشفق‌اند آبای علوی چوعیسی زان ابا کردم ز آبا

و آباء بالمدجمع اب است و چنین‌گفته‌اند که افلاك به منزلهٔ آباست وعناصر اربعه به منزلهٔ امهات واز امتزاج وتأثیر آبا و امهات موالید ثلثه که عبارت (است) از حیوانات و نباتات و معادن متکون می‌شود وغرضش(آنکه)اظهارعدم اشفاق‌واحسان درایشان‌متحقق‌است[1] پس خود را مانند حضرت عیسی بی‌پدر تصور کردم و دست از همه افشاندم وشرح‌بی‌پدر بودن‌حضرت‌عیسی‌بعد ازاین بیاید انشاءالله‌تعالی.

بیت دهم

مرا از اختر دانش چه حاصل

که من تاریکم او رخشنده اجزا

بیت یازدهم

گر آن کیخسرو ایوان[2] نور است

چرا بیجن[3] شده در چاه یلدا

مراد ازاخترداتش‌علم است وکیخسرو ایوان نوراشاره به‌قدرت

۱ ــ در متن : «نیست»

۲ ــ در دیوان : «ایران‌وتور» وبیت دوازدهم است

۳ ــ در متن اینطور و در دیوان : «چرابیژن شد این»

فوق الجدعلم و تأثیر تام اوست و می گوید که از نخل علم من ثمره ای به حیز ظهور نیامد و فایده ای از آن متصور نشد و با آنکه علم رخشنده اجزاو نورانی است در کمال صفا و نزهت و در نهایت تأثیر و قدرت امانور وصفاء او ظلمت و کدورت مرا معدوم نساخت، اشاره است بر حصول عدم اغراض و بر سبیل انکار می فرماید که اگر اختر دانش که عبارت از علم است کیخسرو ایوان نور باشد یعنی پادشاه مسند قدرت تمام و ملك سریر تأثیر مالا کلام بود چرا مرا که به مثابهٔ بیجن (کذا) در چاه تیره و تار محبوس مانده ام خلاص نمی گرداند چنانکه کیخسرو بیجن را از قعر چاه رهائی بخشید و کیخسرو پادشاه ایران زمین بود، پسر سیاوش بن کی کاوس است و بیجن پسر گیو است که از ابطال رجال ایران بود، وقتی کیخسرو بیجن را به جهت دفع گراز به سرحد ترکستان روان کرد و بعد از آن که بیجن آثار مردی و مردانگی در دفع آن حیوانات ضاره به حیز ظهور رسانید تنها به دست منیجه[1] (کذا) دختر افراسیاب افتاد چنانکه در شاهنامه و در اکثر کتب تواریخ مسطور است و منیجه را تعشقی نسبت به بیجن پیدا شد و اورا به داروی بیهوشی بیخود کرده همراه به ترکستان برد، بعد از رسیدن بدان موضع او را افاقه دست داد و تن به صحبت منیجه در داد و به سبب غمازی و نمامی کنیزکی از خدمتکاران منیجه این واقعه به سمع افراسیاب[2] و افراسیاب قاصد قتل او شد و به شفاعت پیران ویسه از قتل در گذشته بیجن را در چاه عمیق محبوس ساخت و منیجه را از نظر بینداخت و رستم دستان به فرمودهٔ کیخسرو از ایران به طریق نجار به توران

۱ــ در متن عینا به جای «منیژه»

۲ ــ کلمهٔ «رسید» افتاده است.

رفت و بیجن را از آن حبس خلاص ساخته بامنیجه به‌ایران آمد و شرح حالاتش مشروحاً درشاهنامه مسطور است، واطول لیالی را یلدا گویند وبه‌جهت زیادتی تیرگی[1] به طریق مبالغه چاه را به‌یلدا نسبت داده.

بیت دوازدهم[2]

چه راحت مرغ عیسی راز عیسی
که همسایه است با خورشید عذرا

چنین گویند که شب‌پره[3] را که به عربی خفاش خوانند[4] حضرت عیسی به طریق معجزه موجود ساخت و به مرغ عیسی اشتهار یافت و عذرادختر بکررا گویند وبسبب تأنیث آفتاب موافق قاعدهٔ اهل عربیه خورشید راعذرا گفته و برسبیل تعجب می گویدکه حضرت عیسی‌که در رتبه باآفتاب متساوی است و درمکان متحد، چه فلك چهارم چنانکه مأوای آفتاب است منزل حضرت عیسی‌است و مراد از همسایه[5] عیسی باآفتاب‌همین‌است‌پس‌چون به طرف‌مرغ‌خود نمی‌رود و درصددتکمیل اونیست‌ومجرد وجودرا فایده‌ای‌نیست هرچند موجدعظیم‌الرتبه باشد و کمال موجد براءة اوست ازعیوب خلقی وعیب خلقی، شپره چنانکه مشهور است نقصان نور بصر اوست‌که در روز حرکت نمی‌تواند کرد و اشاره براین‌است‌که اختردانش هرچندذی رتبه و عظیم‌المرتبه‌است و

۱ ـ درمتن «تیره گی».

۲ ـ در دیوان بیت یازده است

۳ـ درمتن،«شپره» ۴ـ درحاشیه‌نوشته: «وگویندکه ازجنس‌طیورآنچه ولوداست و ذی‌لبن شپره است و از احادیث صحیحه معلوم شده‌که هرنوعی از انواع حیوان‌که اذنین اونمایان باشد تناسل‌ایشان به طریق توالداست وآنچه نه چنین باشد بیضه می‌نهد، منه» ۵ـ درمتن اینطور وظاهراً «همسایه‌بودن»

گوییا احیای من او کرده و تجوزاً مرا او موجود ساخته ام[1] چون به طرف من نمی آید و در صدد تربیت و تکمیل من نیست؟ که من از او بی بهره مانده ام و نفعی از او به من وارد نشده و از این ورطهٔ هائله مرا خلاص نساخته، و در بیت دیگر بر سبیل تحیر می گوید که آیا سبب چیست که موجد صاحب قدرت در تکمیل موجد خود نمی کوشد و عیب مصنوع خود را ازاله نمی کند با قدرت تمام و مکنت مالاکلام، مراد این است که علمی که مراست در قدرت و شوکت به مثابهٔ عیسی است و من تجوزاً مانند شپره مصنوع معیوب و مهموم او اما در دفع عیب و رفع همّ مثل عیسی تکاهل و تغافل را شعار خود ساخته است و به من نمی پردازد و از این بلیهٔ هائله مرا نجات نمی دهد و بیت دیگر این است:

بیت سیزدهم

چرا عیسی طبیب مرغ خود نیست
که اکمه را تواند کرد بینا

مراد از مرغ عیسی شپره است چنانکه مذکور شد و طبیب کسی را گویند که دفع امراض انسان به ادویه نماید و هرچند عیسی رفع علل به طریق معجزه می نمود اما به جهت شراکت اسمی در امر معالجه عیسی را طبیب گفته و اکمه کور مادرزاد را گویند و معجزهٔ حضرت عیسی یکی آن بود که کور مادرزاد را بینا می ساخت، پس مفاد این بیت چنین خواهد بود که هرگاه قدرت عیسوی بدین مثابه باشد که اکمه را بینا سازد[1] مصنوع خود را معیوب ساختن و ازالهٔ عیب ننمودن را سبب چه تواند بود، اشاره است بر این که علم من در شوکت و قدرت به مثابهٔ عیسی است و من

۱ــ اینجا «و» اضافه دارد

بالنسبه مانندشپرهٔ مصنوع معیوب درچاه نیرموتارمقید ومحبوس‌مانده چرا مرا از این بلیهٔ مخوّفه و واقعهٔ هایله نجات نمی‌بخشد و از عدم ایقاع وصدور این‌امر درنهایت تحیر وتعجب‌است.

بیت چهاردهم

نتیجهٔ دخترطبعم چه[1] عیسی است که بر پاکی مادر هست گویا

و دراکثرکتب سیروتواریخ مسطوراست‌که چون‌عیسی متولدشد بنی‌اسرائیل ازمریم پرسیدندکه این‌فرزند را ازکجاآورده‌ای، مگر از زناپیداکرده ومریم به‌امرحضرت جبرئیل ساکته شد واشاره‌کردکه ازعیسی بپرسید و بنی‌اسرائیل برتهکم[2] و سخریه حمل‌کردندآنگاه بقدرت الهی‌جل‌شأنه وبه‌امرنامتناهی عظم‌سلطانه‌عیسی به‌تکلم درآمدو به پاکی والده و مولد شهادت داد و بنی‌اسرائیل چون این‌امر غریب مشاهده‌کردند زبان بیان رابه‌قفل خموشی مقفّل ساخته دیگرمتعرض مریم‌نشدند وشرح این‌حالات بعدازاین‌بیاید ان‌شاءالله‌تعالی. وطبع را دخترگفته به‌اعتبارآنکه دست‌تصرف احدی ازمحرم و غیرمحرم به او نرسیده و نتیجهٔ دخترطبع افکار واشعارابکار اوست یعنی فکرهای‌من که‌ازآلایش افکارغیر،منزه ومبراست ازطبع‌بکرمن ناشی‌شده‌که گرد فکردیگری‌نگردیده وهرچه ازطبع من‌صادرشده دیگریرا به‌خاطر نرسیده وچنانکه عیسی‌را برپاکی مادر گواه شدافکار ابکارمن نیزکه همچو عیسی پاک‌طینت است شاهدحال است برپاکی طبع من

بیت پانزدهم

سخن برطبع فکر[3] من‌گواه است چو بر اعجاز مریم نخل خرما

۱ ــ در دیوان : «چو عیسی» ۲ــ در متن بغلط: «تحکم»

۳ــ درمتن اینطوردرحاشیه‌نوشته:«بکر نسخه»،دردیوان:«بکرطبع‌من»

در کتب سیر مسطور است که چون مریم به‌قدرت الهی و به‌حکم نامتناهی جل‌شأنه به‌عیسی حامله شد بعد از انقضاء نه ماه[۱] و به روایتی پس از انقضاء چهارساعت مریم را مخاض[۲] وطلق روی نمود و مریم به اشارهٔ حضرت جبرئیل از بیت‌المقدس به طرف شام‌روان شد چنانکه شرح این بیاید ان‌شاءالله تعالی، و بعداز قطع دو فرسخ به‌درخت‌خرما که خشك‌گشته و بی‌بربود نزول نمود و به‌همان درخت تکیه‌کرد و بنشست وبفرمان الهی‌عظم سلطانه آن‌درخت سبزشد وخرما بارآورد و معجزهٔ حضرت مریم‌گشت، گویند که چون‌عیسی متولدشد مریم مأموره‌شدکه آن‌نخل را بجنباند واز خرمای او که ریخته می‌شود می‌خورده باشد، ومریم مناجات‌کردکه پروردگارا درحین‌صحت من روزی مرا بی‌سعی و مشقت به من‌می‌رساندی والحال‌که ضعیف و ناتوانم قسمت مرا به سعی من موقوف‌داشته‌ای[۳] وحکمت این‌چه‌تواندبود، خطاب‌مستطاب‌رسیدکه درحین‌صحت دلت‌جز به‌من به‌دیگری مشغولی نداشت والحال به‌مقتضای بشریه به دیگری نیز تعلق‌گرفته پس‌باید که درحصول مطالب ومآرب کدوسعی را به‌قدر تعلق مرعی‌داشت. ومفاد این‌بیت چنین خواهد بود که همچنانکه درخت خرماکه معجزهٔ[۴] حضرت مریم بود به پاکی او

---

۱ ــ در متن اینطور ودرحاشیه نوشته : «در روایت چهار ماه نیز ذکر شده ، منه»

۲ــ در حاشیه: «مخاض بالمیم والخاء والضادالمعجمتین دردی‌که زنان را گیرد در وقت‌زادن وطلق بالطاء المهملةوالقاف یکون بهذا المعنی‌فیکونان مترادفین،منه» ۳ــ در متن «داشته و»

۴ــ درحاشیه نوشته: «ومقابل‌اقسام ثلثهٔ معجزه‌که براومعنی لغوی است اگر خرق عادت نه از اهل‌صلاح ناشی‌شود شعبده باشد و اگر از فاسقی ناشی←

شاهدحال شد، افکار ابکارمن نیز گواه است بر پاکی طبع من ودال" است بر بکریت طبع من یعنی طبع من متعرض فکرهای کس[1] دیگر نشده وگرد معنی‌هائی که دیگری را به‌خاطر رسیده باشد نگشته و زادهٔ طبع من بر پاکی طبع من گواه عدل است.

بیت شانزدهم

چو من ناورد پانصد سال هجرت

دروغی نیست ها برهان من‌ها .

یعنی مثل من درین عرض پانصد سال که از هجرت حضرت رسالت‌پناه صلعم منقضی شده به عرصهٔ ظهور نیامده در فهم‌وکیاست[2] و فضل‌وفراست، وبرساحت‌صدق این دعوی‌کذب را راه نیست ومصداقش کلام‌رنگین وسخن‌باآیین من‌است که درالسنه وافواه‌سایر ودایراست وسخندان معنی شناس از افکار ابکار من ادراك مراتب‌کمال وپایهٔ فضل وحال‌من می‌نماید وشاهدعدل ابیات غرا واشعار روح افزای من است و برهان‌ودلیل‌یك معنی‌داردو لفظ«ها» موافق قاعدهٔ عربیه ازافعال اوامر است‌به معنی «آته من‌الاتیان» وتواندبودکه های‌تنبیه باشدوهای‌تنبیه اگرچه به‌الف خوانده می‌شود امارسم‌الخط بی‌الف است و درآنجا به جهت ظهور ووضوح ورفع اشتباه به‌الف کتابت شده‌واگر هامخفف‌هذا

← شود سحراست واگر ازدین بیگانه ناشی شود مکر واستدراج است چنانکه از فرعون ناشی شدکه دریای نیل به امر او برگشت واین‌باعث‌آنست که‌کفرایشان محکم‌شود تا به‌عذاب گرفتارآیند، منه»

۱ ــ کلمه ظاهرا اینطور است

۲ ــ درحاشیه نوشته: «وترادف‌معنیین اصطلاح علماست، منه»

باشد و معناه بالفارسیه «این» به جهت رعـایت وزن و قافیه تخفیف یافته باشد.

بیت هفدهم

بر آرم زین دل چون خان زنبور
چو زنبوران خاک[1] آلوده غوغا

وخان مخفف خانه است ومراد آشیان زنبوراست چنانکه خاقانی درجائی دیگر نیز فرموده:

«دلم قصر مشبك داشت همچون خان زنبوران ـ برون ساده در وبام و درون نعمة فراوانش»[2] یعنی دلمن از مشقت ظلم ظلوم روزگار و از مسمار جوروتعدی این طایفهٔ جهول بدکردار مانند خانهٔ زنبور و آشیان مورذوالفرجه وذوالثقبه است وعنقریب است که ازدل پاره پارهٔ من شور بسیار وغوغای بیشمار سرخواهد زد،

بیت هیجدهم

زبان چرب[3] مـن از شعلهٔ آه
بسوزد چـون دل قندیل ترسا

۱ـ درمتن اینطور عیناً ودر دیوان: «خون آلوده»

۲ـ دردیوان ص۲۱۱ـ اینجا درحاشیه نوشته: «بنابراصطلاح متکلمین خرق عادت که ازانبیاء ناشی شود یعنی مقرون به دعوی نبوت باشد معجزه گویند واگر ازاولیاء ناشی شود کرامات گویند واگر ازصلحاناشی شود معاونت گویند چه سبب نجات اوست ازغم والم، بنابراین مناسب این بودکه خرق عادت که از مریم ناشی شده معاونت گوید نه معجزه و چون خاقانی به معجزه تعبیر کرده کاتب هذه الاحرف شرط تنبیه به جا آورده به معجزه تصریح نموده است، منه» ـ ظاهرا این قسمت توضیح وبیانی است برای حاشیهٔ صفحهٔ قبل

۳ ـ در دیوان: «زبان روغنینم ز آتش آه»

بیت نوزدهم

چو قندیلم بر آویزند و سوزند

سه زنجیرم نهاده دست اعدا

بیت اول کمال ظهور دارد و بیت ثانی نیز مثل اوست و قندیل چنانکه مشهور است اسم هیأتی است که از طلا و نقره می‌سازند چنانکه بعضی مدوّر است و بعضی مکعب و بعضی شلجمی و بجهت زینت در اماکن مشرفه می‌آویزند و چراغی که در اماکن مشرفه آویخته می‌شود آنرا نیز قندیل گویند و در اینجا مراد از قندیل معنی اخیر است که قندیل را در وقت آویختن به سه مفتول می‌آویزند و چون خاقانی را به سه زنجیر مقید کرده بودند از این جهت خودرا به قندیل تشبیه نموده.

بیت بیستم

چو مریم سرفکنده ریزم از شرم[1]

سرشك[2] چون دم[3] عیسی مصفا

هرچند مصفارا به «یا» کتابت باید کرد یعنی «مصفی» باید نوشت اما به‌جهت رعایت مناسبت قافیه به «الف» کتابت شده و سرشك اشك باشد و گریهٔ مریم را سبب آنست که چون مریم را درحین طلق و مخاض به‌سبب زیادتی وجع کمال همّ دست داد گفت: «یالیتنی مت قبل هذا وکنت نسیاً منسیاً»

---

۱ ـ دیوان: «ازطعن»

۲ ـ در متن اینطور و در دیوان: «سرشکی»

۳ ـ درحاشیه نوشته: «وتواند بود که مراد از دم نفس باشد بفتح الفاء و وجه مشابهة تأثیر نامه و لطافت باشد و اگرچه بنا بر مناسبت معنی وجه اول انسب است چه اشك را با خون مناسبتی است که با نفس نیست، منه»

الآیه، وگریه آغاز کرد وسبب حجاب او آن بود که در خاطرش درآمد که اگر بنی‌اسرائیل ازمن سؤال کنندکه این ولد را از کجا بهمرسانیده‌ای مرادرجواب چه بایدگفت و این معنی باعث حجاب وشرم و آزرم اوگشت تا ملهم غیبی در ضمیرش در آورد که این راز را از جبرئیل(ع) باید بپرسید و بعدازسؤال، جبرئیل(ع) جواب دادکه اگرقوم ازتو پرسندکه این فرزند از کجاست توخاموشی[1] اختیار کن و به طرف عیسی اشاره فرماکه ازوی بپرسید ومریم چنان کرد وحضرت عیسی به جواب آن قوم مبادرت نمود وبه پاکی مادر خود گواهی داد و گویندکه عیسی دیگر سخن نگفت تا وقتی که میعاد سخن گفتن کودکان رسید، و قوم بعد از مشاهدهٔ این امرغریب دیگر متعرض مریم نشدندوخون عیسی را(که)مصفا گفته‌اگر به ظاهر حمل کنیم تخصیص بی‌فایده خواهدبود چراکه مراد از مصفا به حسب ظاهر خالص و بی‌غش وناب است واین معنی نسبت به جمیع اشخاص مساوی است و مخصوص به انبیاء علیهم‌السلام نیست، پس حمل به‌معنی باطن انسب واولی باشد و آن نخواهد بودمگرعرفان به حق و شناخت رب مطلق یعنی هم چنانکه حضرت عیسی خون گرم معرفت یزدان است سرشك این بی‌بضاعت نیزدرآن وادی روان است.

بیت بیست و یکم

چنان استاده‌ام پیش و پس طعن
که استاده[2] الفهای اطعنا

---

۱ ـ درمتن «خواموشی»

۲ ـ دیوان تصحیح نگارنده ص ۲۵: «که استاده است»

در لفظ «اطعنا» مقدم ومؤخرش لفظ «الف» است و وسطش کلمهٔ «طعن» اشاره براین‌است‌که ابنای‌روزگار مراتوبیخ وسرزنش‌می‌کنند وآمادهٔ طعن طاعن شده‌ام به‌مثابه اینکه احاطهٔ طعن نموده‌ام چنانکه دوالف «اطعنا»که طعن را درمیان‌گرفته‌اند وبهرطرف‌که توجه می‌کنم توبیخ می‌شنوم، بهر که میل‌می نمایم سرزنش‌می کشم.

بیت بیست و دویم

مرا ز انصاف یاران نیست یاری
تظلّم کـردنم زان نیست یارا

معنی‌این بیت کمال ظهور دارد.

بیت بیست و سیم

علی‌الله از بـد یاران[1] علی‌الله
تبرا از بـد دوران[2] تبـرا

علی‌الله کلمه‌ای است‌که به معنی حذرکردن آید ومعانی دیگر نیزداردکه مناسب‌این مقام‌نیست[3]، وحدالشیئی بالحاء والدال المهملتین مایعرف به‌الشئی وبه‌معنی‌آخر حد الشیئی نهایته، و «تبرا» بالتشدید مصدر باب تفعل به‌معنی بری شدن و بیزار شدن است و قصدش ظاهر است .

۱ ــ در دیوان : «از بد دوران»

۲ ــ در دیوان: «از خدا دوران» ۳ــ در حاشیه نوشته: «علی‌الله کلمه‌ای است‌که به‌معنی الحذر آید و به‌معنی شور وغوغا و فریاد وآواز روئینه خم وکوس و دهل وغیرآن نیز آید، منه» وجملهٔ بعد خارج از موضوع است

بیت بیست‌وچهارم

نه از عباسیان خواهم معونت[۱]

نـه بر سلجوقیان دارم تولا

و تولا مصدر باب تفعل است من الولایه و ضد معنی تبراست و رسم‌الخط به یاست اما به‌جهت مناسبت قافیه به‌الف نوشته شده ومراد از عباسیان خلفای بنی‌عباس است وسلسلهٔ خلفا به عباس بن عبدالمطلب عم حضرت رسالت پناه صلعم منتهی می‌شود ، و سی‌کس از اولاد عباس برسریر فرمان دهی جلوس نمودند وبه‌روایتی سی‌وشش کس درعرض پانصدوبیست(و)سه‌سال واول خلفاء سفاح[۲] ابن‌محمدبن‌علی بن‌عبدالله ابن عباس است‌وآخرایشان مستعصم‌بالله است‌که درسنهٔ شش‌صدوپنجاوشش هجری درشهر بغداد به امرهلاکوخان ازخوانین ترکستان هلاك شدو لفظ «خون» تاریخ‌سال‌استیصال عباسیان‌است و بعدازمستعصم بالله‌احدی ازعباسیان برسریرحکومت و مسند خلافت جلوس ننمود ، و خاقانی معاصر مقتضی[۳] بالله و مستضئی[۴] بنورالله بود از خلفای بنی‌عباس و فوت خاقانی درسنه اثنتین وثمانین وخمس مأیه۵۸۲ اتفاق‌افتاد و گویندکه

---

۱ ــ در حاشیه : «معونت بالعین من‌العنایت به معنی یاری است و مؤنت بالهمزه به معنی مایحتاج است ازامورمعاش، منه» «وقدیجئی‌المعونت من‌العناء و هوالتعب ، منه»

۲ ــ درحاشیه نوشته: «وسفاح بالسین والحاء المهملتین وبالفاء کماورد فی‌الحدیث، ولدت من‌النکاح له امن‌سفاح، فیکون‌السفاح ضدالنکاح و هیهمنا علم ، منه»

۳و۴ــ درمتن «مقتض ومستض» وخاقانی باالمقتفی‌بالله معاصر بود(مقدمهٔ دیوان ص هفده)

سبب ترقی اولادعباس به برکت دعای حضرت رسالت‌پناه(ص) واقع شد چنانکه در اخبار آمده است که روز حرب احد چون کفار قریش بر مسلمانان غلبه کردند وحضرت رسالت‌پناه(ص) درآخر حرب خواست که در قلهٔ کوه تحصن نماید ودرحین قطع طریق مسافتی پیش آمدکه حضرت را به سهولت قطع آن ممکن نبودچه حضرت صلعم را از کفار جراحت بسیار بدبدن مبارکش رسیده بود وعباس همراه، چون ضعف و ناتوانی حضرت(ص) رامشاهده نمودحضرت(ص) رابرداشت و به مکان رفیع رسانید وحضرت رسول(ص) دربارهٔ عباس دعا کردو گفت: «رفع‌الله قدرك یاعم» ونیز در روایت آمده است که روزی درحین محاورت حضرت رسالت‌پناه(ص) ازعباس مقدارعمر را استفسار نمود وفرمود: «انا اکبر امأنت» وعباس به حسب سنّ مقدار دوسال ازحضرت(ص) کلانتر بود، و عباس درجواب گفت: «أنت اکبر وانااسنّ» و این جواب حضرت را به غایت خوش آمد و فرمود . «بارك‌الله فی‌جمالك»[1] ... «احد[2] عشر کوکبا و الشمس والقمر رایتهم لی‌ساجدین» الایه، و اسامی احد عشر کوکب موافق آنچه اهل‌سیر از حضرت خیرالبشر روایت کرده‌اند این است .

۱ ـ ازاینجا تایك صفحه‌ونیم سفیداست وابیات بیست‌وپنجم وبیست‌وششم را ننوشته که این است:

«چو داد مـن نخواهد داد این دور
مـرا چه ارسلان سلطان چه بغرا
چو یوسف نیست کز قحطم رهاند
مـرا چه ابن یامین چـه یهودا

وآنچه پس‌ازقسمت سفید نوشته شرح همین بیت بیست‌وششم‌است.

۲ـ پس‌ازیك صفحه ونیم‌قسمت سفید، مطلب‌ازاینجا شروع میشودکه‌آغاز صفحهٔ چپ در ورق ۱۰ است.

جربان، طارق، وبال، قابس، عمودان، فلیق، مصیح، صروح، فرع، دئاب ذوالکتفین. وچون یوسف بیدار شد این واقعه را به پدر عرض کرد و حضرت یعقوب بعد از تأمل در تعبیر به یوسف وصیت نمود که البته این واقعه را از برادران مخفی سازکه مبادا بر تو حسد برند ودر صدد ایذاء تو در آیند وازاینجا معلوم شدکه آدمی باید که راز خود را از خویشان و نزدیکان پوشیده نماید فکیف از بیگانگان، وبالجمله قضاکار خود کرد واخفای یوسف فایده نبخشید و برادران بعد از آنکه زمانی به رؤیای یوسف و به تعبیر یعقوب مطلع شد دو آتش حسد در کانون بواطن وضمیر پر خطیر ایشان اشتعال یافت و به قصد ایذای یوسف متفق گشتند وازکمال خبث طینت و انغمام طویت اتفاق نمودند که یوسف را به نوعی از پدر جدا گردانندکه دیگر هرگز مفارقت بینهم به مواصلت مبدل نگردد ودأب اخوان یوسف این بودکه هرروز به مرعی می‌رفتند و درمرتع به رعی شاة اشتغال می‌نمودند و یوسف هرگز از پدر مفارقت اختیار نکرده بود وبه صحرا نرفته تا آنکه اخوان یهودا راکه بروایتی اسن اولاد یعقوب بود براین داشتندکه از پدر رخصت حاصل نمایدکه یوسف با برادران در بیرون رفتن موافقت ومرافقت فرماید ویهودا متقبل این معنی شده گفت که اگر عهد خواهید نمودکه یوسف را به قتل نیارید من از پدر التماس رخصت خواهم کرد، برادران این شرط راقبول نموده همه به اتفاق به خدمت پدر آمدند ومافی الضمیر خودرا به موقف عرض رسانیدند و در انجاح مطالب و مآرب مبالغه والحاح به سرحد اطاله و اطناب رسید و حضرت یعقوب طوعاً وکرهاً به اینمعنی همدستان شد وفرمودکه دراین

اذن و رخصت متردد م که مبادا شما از یوسف غافل شوید و درنده‌ای یوسف را هلاك گرداند و ایشان پدر را از این دغدغه مطمئن ساخته روبه‌صحرا نهادند، وبزرگان گفته‌اندکه‌آدمی را درهرامری محافظت لسان بایدکرد وظن میشوم نباید بردوسخن جز به‌نیکویی نبایدگفت‌که بحسب‌فال‌مبتلابه‌گفتهٔ خودخواهدشدکما قال بالعربیه:«احفظ لسانك‌ولا تقل لان‌البلاء موکل‌بالنطق» وهرآینه این معنی مطابق حدیث است چنانکه یعقوب‌گمان بدکرد وبافرزندان خودگفت‌که شایدکه شماغافل شویدو گرگ یوسف رابدرد وآخر به‌مظنّهٔ خود مبتلاشد و یوسف در ماجرای زلیخاگفت یارب‌مرازندان خوشتراز مصاحبت زنان فاجره ، آخرالامر موافق عقیدهٔ خود ممتحن به سجن‌شد و مدتها در زندان[۱] بماند.القصه چون برادران‌بایوسف روان‌شدند یعقوب مشایعت یوسف بافرزندان اتفاق نمود وقدری‌شیر به فرزندان دادکه اگریوسف تشنه شودازاین شیر به‌اومیداده باشند ودربارهٔ محافظت یوسف به هریك از فرزندان وصیت‌نمود وسفارش‌بسیار به جهت‌رعایت‌خاطر یوسف‌بجاآورد و گفت من دراین موضع قرارمی گیرم تاوقتی‌که شما بسلامت ازصحرا مراجعت کنید وبرادران(برای)[۲] تسلیهٔ خاطر[۳] پدر، یوسف را به‌نوبت بر دوش‌گرفته می‌بردند تا آن‌زمان‌که از نظر پدرغایب شدند ویعقوب درآن تل‌قرار گرفت ومترصدآمدن فرزندان می‌بود و گاهی به‌اشك‌و ناله مشغولی‌داشت‌وچون‌فرزندان مسافتی‌قطع کردندیوسف رابرزمین گذاشته وآن‌شیررا که پدربه‌جهت‌یوسف داده بودبرزمین‌ریخته قاصد

۱ ـ در حاشیه نوشته : «و مدت ابتلای یوسف به‌سجن هفت سال بود موافق اصح روایات ، منه»
۲ ـ درمتن نیست
۳ ـ درمتن «خواطر»

قتل او شدند. شمعون به قصد قتل یوسف خنجر کشید و یوسف به روئیل ملتجی شد و روئیل طپانچه‌ای سخت بر روی یوسف زد و یوسف به هر که متوسل[1] می‌شد اهانت می‌دید و چون یوسف از برادران مأیوس شد در این حالت تبسم نمود و یهودا از سبب تبسّم پرسید. یوسف در جواب گفت که من چون قوت و قدرت شما را مشاهده می‌کردم با خود می‌گفتم که کسی را که این چنین برادران ذوی‌القوه باشد او را از کید دشمن چه ملاحظه باید نمود و بواسطهٔ این اندیشهٔ فاسد قادر حقیقی شما را بر من مسلط ساخت تا اعتماد بر غیر او نکنم و از استماع این مقوله رحمی در دل یهودا به‌مرسید و بسیار رقت کرد و آخر الامر به شفاعت یهودا از سر کشتن یوسف در گذشتند و قرار بر آن دادند که یوسف را در چاهی که قریب بدان موضع بود مسمی به «جب الاحزان» که سام ابن نوح حفر نموده بوده‌اند از ندو گویند که آن چاه را شداد بن عاد حفر نموده بود و «دوش» نام داشت و به روایات صحیحه به ثبوت پیوسته که مردی از صلحای قوم هود نبی در صحف شیث پیغمبر قصهٔ یوسف را خوانده بود و از خدای جل و جلاله و عم نواله درخواست نمود که یارب مرا چندان امان ده که یوسف را ببینم، خطاب مستطاب رسید که در جب الاحزان ساکن شو، عابد قصد آن چاه کرد و چون بدانجا رسید بنا بر حکم سماوی در قعر چاه مسکن ساخت و در ته چاه سنگی بود از آب برآمده، عابد بر زیر آن حجر قرار گرفت و به حکم الهی بر بالای سر او قندیل روشن شد که روز و شب روشن بود و محتاج به اضافهٔ روغن نبود و عابد در روز صایم بود و شب به دانهٔ اناری که از غیب می‌رسید افطار می‌نمود تا آن زمان که برادران یوسف را در چاه مذکور انداختند

۱ ـ در متن : «متوصل»

وچون آفتاب فلك صباحت در قعر چاه مأوا گرفت عابدکه از بسیاری انتظار و کمال شوق بیخود بود مطلوب را دریافت و مقصود را درکنار گرفت و گفت: «ای ثمرهٔ شجرهٔ باغ امیدشوق من بدیدار تو از حد گذشت» و آهی بکشید و بمرد.

وفرزندان یعقوب چون یوسف رادرچاه انداختند و پیراهنش را به خون گوسفندی آلوده نمودند به پیش پدرمهجور بردند وگفتند که یوسف را گرگ دریده است و یعقوب چون به پیراهن نظر کرد دیدکه اثردریدن‌دراو نیست، ازکینهٔ فرزندان بدگمان شده گفت‌عجب گرگی‌بوده‌است‌که به پیراهن نسبت به یوسف‌مهربان‌تر بوده‌که‌یوسف رادریده وپیراهن راپاره نکرده و به مقتضای الخائن خائف فرزندان یعقوب ازدریافت پدرمتوهم نده گفتند اگر ترا برصدق قول مااعتماد نباشد ماآن‌ذئب را به‌پیش‌تو بیاریم تاحقیقت معلوم نموده‌آید، یعقوب ایشان‌را دراین امررخصت داد وایشان به‌طلب‌گرگ روان شدند و در صحراگرگی رابی گناه وبی‌خیانت گرفته به پیش پدرآوردند ویعقوب را چون‌نظر برگرگ افتادگفت: «ایهاالذئب چرا نوردیده‌ام یوسف را بخوردی؟» وگرگ به‌قدرت الهی و به‌اذن نامتناهی عظم شأنه درتکلم درآمده گفت: «یانبی‌الله معاذالله که این‌معنی هرگز به خاطرم[1] رسیده باشد واین امر ازقوه به فعل‌آمده چراکه‌گوشت انبیا را خدای تعالی برامثال مادرندگان حرام ساخته است وما راقدرت وتوانائی‌آن نیست که برمانند اینها جرأت نمائیم وقوت خود را از گوشت وخون انبیا

۱ ــ درمتن : «خواطرم»

گردانیم و فرزندان تو مرا تهمت کرده‌اند وبیگناه گرفته به خدمت آورده‌اند و ندانسته‌اند که «ان‌البهتان‌لذنب عظیم» یعقوب دانست که گرگ درسخن خودصادق است از این‌مقوله دیگر چیزی نگفت و از وطن‌مألوفش پرسیدگرگ گفت:«من‌غریبم وازدیارمصر ،وبرادری ازمن گم شده بود و به‌طلب برادر به‌دیار شام‌آمدم وازابنای جنس استخبار می‌نمودم‌گفتند ملك‌این ملك برادر توراصیدکرده و درقید نموده‌است و من بعد از شنیدن این قضیه از کثرت هموم وغموم از اکل و شرب بازمانده‌ام وهفده روزاست‌که چیزی نخورده‌ام و دربن‌هم وغم می‌بودم تا آنکه فرزندان تومرا بیگناه صید کرده به خدمت تو آوردند» ، و یعقوب را بعد ازاستماع این‌قصه رقت بسیاردست داد وگریهٔ بی‌نهایت آغاز کرد وگفت هر گاه گرگی را تاب مفارقت و مهجوری نباشد پس چگونه مراطاقت مباعدت و دوری بوده باشد وباز ازگرگ پرسیدکه «ایهاالذئب‌ازپسرمن‌خبری داری»گرگ‌گفت«آری» یعقوب گفت «پس چرا مرا اعلام نمی‌کنی»،گرگ‌گفت «اخبار این‌مستلزم غمازی است و غمازی‌در آیین‌ماعاراست» ویعقوب‌گفت«می‌خواهی که‌ازملك درخواست نمایم تابرادر ترا آزادکند وتورا ازاین‌دغدغه فارغ سازد،گرگ‌گفت: «اگرچنین کنی من‌نیزازملك‌الملوك مسئلت نمایم که فرزندترا به‌تو رساند» ویعقوب‌کس به پیش‌ملك فرستاد والتماس‌رهائی گرگ نمودو گرگ مقضی‌المرام بازگشت وبعدازغیبت‌گرگ یعقوب به‌منزل شریف معاودت نمود ودربارهٔ فرزندان بدگمان شده دست‌به حبل‌المتین صبر وشکیبائی زد تاوقتی‌که جامع‌المتفرقین جل‌شأنه وعظم‌سلطانه یوسف را به یعقوب رسانید، وبیان این‌سخن آنست‌که چون‌حضرت یعقوب به

بیت‌الاحزان مراجعت نمود ناچار به مفارقت و مباعدت تن در داد و بصادرات روز گار و واردات لیل‌ونهار وسوانح زمانهٔ غدار تسلیهٔ خاطر حزین خود نموده صبوری را پیشه وشعار خود گردانید و روز دیگر یهودا تنها برسر آن چاه آمد و یوسف را آواز داد و گفت مطمئن باش که از برادران درخواست خواهم کرد که ترا ازچاه بیرون آرند وقدری از خوردنی که همراه داشت به یوسف رسانید و باز گشت و به حسب اتفاقات حسنه بعد از انقضاء ایام ثلثه کاروانی که با امتعهٔ کثیره از جانب شام به طرف مصر می‌رفتند قریب به جب‌الاحزان منزل کردند و شخصی از اهل کاروان مالك نام ، به قصد آب دلوی به‌چاه انداخت وآن ماه فلك صباحت و نبوت به‌الهام ملهم غیبی مانند آفتاب به برج دلو تحویل نمود و به حبل‌المتین آن‌متمسك شدوآن‌شخص چون در خودقوت مقاومت ندید ازاهل خود معینی طلب داشت وبه‌اعانت ممد آن آفتاب سپهر نبوت را بادلو ازقعرچاه برزبرجاه رسانید وبرادران حضرت یوسف که درکمین غدر درانتها زفرصت می‌بودند از این معنی مطلع ومخبرشده باکاروانیان ملاقات نموده یوسف رابه‌رقیت وآبقیت متهم ساختندوآن درثمین رابه‌ثمن قلیل درمعرض بیع درآوردند و به عیوب‌ناپسندیدهٔ غیرواقعه یوسف رامتصف ساخته ازاتیان وصدور آن افعال مذمومه مشتریرا انذارنمودند و به‌زجرواهانتش ترغیب نموده بازگشتند. القصه‌چون‌یوسف‌ناچاربه‌رقیت‌تن‌درداد وبه‌عبودیت‌راضی‌شد به اتفاق قافله متوجه مصرشد وبعدازوصول بدان خطه به معرض بیع درآمد و ازکثرت خریدار افزونی قیمت به مرتبه‌ای رسیدکه مزیدی

بر آن متصور نبود و گویند زنی باچندین کلاوه پنبه که در دست داشت به قصد خریداری یوسف آمد، شخصی به او گفت ای بیچاره مردم زرها بلکه جانها در ثمن آن دُرّ ثمین مهیا نموده‌اند صورت تمنا در آئینهٔ وفاق جلوه‌گر نمی‌شود،[1] ازاین بضاعت مزجاة کی این آرزو تمشیت پذیرد واین متمنی متمشی گردد و آن زن آهی کشید و گفت مراهمین بس که در سلك خریداران انتظام دهند و آخرالامر بتحریك زلیخا، عزیز مصر یوسف را خریده به زلیخا سپرد و دربارهٔ محافظتش وصیهٔ نمود و زلیخا را مواصلت ظاهری علاوهٔ محبت قدیم گشته دربارهٔ آلایش طرفین فکرها فرمود و آخرالامر بالکلیه از یوسف مأیوسه شد به‌صوابدید بعضی از نسوان یوسف را به‌زندان فرستاد و به جهت تعبیرگذاردن[2] خوابی که پادشاه ملك مصر ریان بن‌الولید دیده بود یوسف را از زندان بیرون آوردند و بعد ازاظهار رؤیا وبیان تعبیر ملك را برصدق اقوال و حسن افعال یوسف رسوخ تمام و عقیدهٔ مالا کلام بهمرسید و ضبط حبوب و غلات حواله به یوسف نمود، و به‌سبب حسن کردار وصدق گفتار یوسف راترقی روی نمودواکثر معاملات ملك به‌اهتمام یوسف بوقوع می‌پیوست تا آنکه موافق گفتهٔ صدیق سنین فراخی بگذشت و شهور تنگی روی نمودومردم ازاعصار وبلادبه‌آوازهٔ احسان یوسف وبه‌جهت تحصیل وجه معیشت روی به‌خطهٔ مصر نهادند و به‌حسب اقتضای وقت حضرت یعقوب نیزبضاعت مزجاتی به فرزندان خودداده به جهت تحصیل گندم به مصر فرستاد و اخوان یوسف چون به مصر رسیدند[3] بدان عظمت و شوکت

۱ــ در متن «و» دارد
۲ ــ درمتن اینطور وصحیح: «گزاردن» است
۳ ــ درمتن اینطور وظاهرا افتاده دارد.

دیدند نشناختند واز روی مسکنت وحقارت متاع[1] بیقدرخود را به نظر آن صاحب‌قدر وتمکین وعزت جلوه دادند و مقداری ازگندم تحصیل نموده به کنعان بازگشتند ودر نوبت دویم که به طلب گندم به مصر آمدند معلوم نمودندکه عزیزمصر خلافت، یوسف است خوف وخشیت بسیار به خود راه داده از روی تحیر و تعجب و درکمال توهم به معذرت گفتار و کردار ماضیه مبادرت نمودند وحضرت یوسف از کمال صفای طینت و ذکای رویت عذر ایشان را پذیرفته آتش واهمهٔ قویهٔ ایشان را که در کانون بواطن عذر مشتعل شده بود به زلال دلجوئی منطفی گردانید و عریضه‌ای به پدرارسال نمود وپدررا طلب داشت وحضرت یعقوب ایجاباً لملتمسه بامتعلقان و نزدیکان متوجه مصر شد و ایام مفارقت بینهم به زمان مواصلت متبدل شده تااختتام ایام حیات و آغاز زمان ممات صورت فراق و چهرهٔ افتراق درآئینهٔ ضمیرا تفاق ایشان عکس پذیر نگشت، چنانکه دراکثرکتب تفاسیروسیرمسطوراست والله اعلم والعلم عندالله تع.

و چنین گفته‌اند که سبب ابتلای یعقوب به مفارقت یوسف آن بود که یعقوب راکنیزی بود ذات ولد ویعقوب آن فرزند را از مادر جدا کرد وبه کسی بخشید واین معنی پسند بارگاه احدیت نیامد و یعقوب را به مهاجرت اعزّ اولاد مبتلا ساخت و گویند که تاآن کنیز به مواصلت فرزندخود نرسید یعقوب بدیدار یوسف شادمان نگشت ودرذخیرة الملوك که از مصنفات شهاب‌الدین علی همدانی است، مسطور است که در قرون ماضیه در مصر عادت چنان بوده که هرگاه پادشاه بجهت احترام کسی

۱ ــ در متن به غلط : «مطاع»

برخاستی[۱] گفتندی او از سلطنت برخاست[۲] او را از سلطنت عزل کردندی، چون یعقوب در مصر بدیدن یوسف آمد یوسف خواست که برخیزد ارکان دولت و اعیان حضرت او نگذاشتند که برخیزد و گفتند در این برخاستن[۳] خطر ملك است که یوسف برنخاست[۴] الله تعالی وحی فرمود که ای یوسف بجهت ملك فانی خدمت پدر را فرو گذاشتی بعزت و جلال ما که بعد از ابن از پشت تو هیچ پیغمبری بیرون نیاریم. وغرض از این اطناب واطالهٔ بیان آن است که حضرت یوسف باعث آن شد که برادران و خویشان بلکه کافهٔ انام آن ایام از مشقت قحط و تنگی معیشت که اشد و اصعب مصائب است رستگاری یافته از بلیهٔ جوع و تنگدستی رهائی یابند. وبعد از تحریر این مقدمات وافی و تفسیر این کلمات کافی مقصود از این بیت چهره نمود و مفاد این مصرعین هویدا گشت وغرضش جز این نخواهد بود که: در عصر من همچو یوسف عالی همتی منصف قدردان ذی‌شوکت عظیم المرتبت نیست که مرا یاری و از بلیهٔ قحط قدرنادانی نجات بخشد چنانکه حضرت یوسف اقربای خود را، بلکه کافهٔ انام را از بلیهٔ قحط و تنگدستی رهانید، پس هرگاه مثل یوسف شخصی عالم‌پرور قدرشناس در بن زمان نباشد که مرا یاری نماید از باقی ابناء روزگار خواه خویش و خواه بیگانه بمن فایده نخواهد بود و خوب و بد این روزگار در نظر بصیرت من یکسان است و توقع مرحمت از هیچکس

۱ ـ درمتن : «برخواستی»
۲ ـ درمتن : «برخواست»
۳ ـ درمتن : «برخواستن»
۴ ـ درمتن : «برنخواست»

نیست ویوسف که صدور افعال مستحسنه از لوازم ذات‌عالی‌صفاتش‌بود مفقوداست وازدیگری به مقتضای «مرا بخیر تو امیدنیست شرمرسان» مترصد نیست‌بلکه صدور افعال حسنه از ایشان مانند وقوع اعمال‌سیئه ازنیکان است پس همه ابنای روزگار درعدم یاری و انجاح مطالب و مآرب برابرباشند. و مراد از ابن یامین ویهودا خویش وبیگانه است که بجهت مناسبت ذکر یوسف خویش و بیگانه راتعبیر به‌ابن‌یمین[1] و یهودا کرده چه ایشان نسبت به یوسف به منزلهٔ خویش و بیگانه‌اند بجهت‌اینستکه این‌یامین ازمادرحضرت یوسف متولد شده وبهودا از زن دیگر بوجودآمده.

بیت بیست وهفتم[2]

مرا اسلامیان چون داد ندهند

روم بر کـردم از اسلام حاشا

و حاشا موافق قاعدهٔ نحوی ازحروف جاره‌است و به حسب لغة حاشاکلمهٔ ردع است یعنی «همچنین نیست و چنین نخواهد شد» و در محاورات به معنی نعوذبالله آید.

بیت بیست‌وهشتم

پس از تحصیل دین ازهفت مردان

پس از تأویل وحی از هفت قرّا

و این بیت باسه بیت دیگر که ذکر خـواهد شد قطعه است و مفادش دربیت‌اخیر معلوم می‌شود ومراد از دین، اسلام است ومراد از

۱ ـ در متن همینطور است

۲ ـ ابیات بیست وپنجم و بیست وششم را ننوشته (رك ح۱ ص۲۷۲)

هفت مردان رجال الغیب است، یعنی دین حضرت رسالت پناه را (ص) از نزد کاملان دین وارباب یقین تحصیل و اکتساب نموده‌ام و هرچند رجال الغیب منحصر به هفت کس نیست اما به جهت مناسبت هفت قرا، هفت مردان گفته وصاحب مصباح اوصاف و حالات این طایفه را بر این نهج منظوم ساخته‌است:

اولیا را هست حال بوالعجب
نیستشان اوقات یکسان روز وشب
گاه با خود، گاه دیگر بیخودند
گه یکی باشند، گاهی هم صداند
گاه در مغرب گهی در مشرق‌اند
گـاه از بعد[1] گاهـی مشفقند
این روشها نیست در جسم کثیف
هست در جسمی به‌غایت بس لطیف

و بباید دانست که آنچه اشتهار دارد و در السنه وافواه سایر و دایر است اولیاءالله که تادامنهٔ قیامت و انقراض عالم لآلی سلسلهٔ ایشان در درسلك اخیار انتظام دارد سیصدو پنجاه وشش کسند و در تسمیه والقاب متفاوت واگر فردی را اماتت روی نماید دیگری را نایب مناب گردانند که درمرتبه ادون باشد چنانکه غوث رفات نماید از اقطاب یکی را به مرتبهٔ او رسانند نه از اولاد و غیره ومراتب ایشان به ترتیبی که منظوم شده درین دوبیت مفهوم می‌شود ودر تمامی این دوبیت اشرف مؤخر است و

۱ ــ درمتن اینطور عیناً

ادون مقدم چنانکه افضل و اکمل این طایفه غوث است پس از او اقطاب وبعد از او اوتاد برهمین ترتیب وبیت این است:

سیصد و پنجاه و شش از اولیاء روزگار
دایماً هستندز[1] ایشان نیست خالی این جهان

سیصد ابطال است و چل ابدال و سیاح است هفت
پنج اوتاد است وسه اقطاب و باقی غوث دان

وابطال جمع بطل است به‌معنی شجاعة[2] یعنی این طایفهٔ شجاعان و مردان راه حق اند نه آنکه مشتق از بطلان باشد و غوث را قطب الاقطاب نیز گویند و اوتاد و اقطاب و قطب الاقطاب این نه کس به‌ارشاد خلایق اختصاص دارند و باقی مأمور به‌ارشاد نیستند، و در شواهد النبوه مسطور است که حضرت رسالت‌پناه(ص) هر طایفه‌ای از طوایف اولیاءالله را به بزرگی نسبت داده که فیمابین مماثلت است در قدر مرتبه چنانکه دربارهٔ ابطال فرموده: «ان‌لله‌فی‌الارض ثلثمائة رجل قلوبهم علی قلب آدم» و دربارهٔ ابدال که به معنی تبدیل اخلاق ذمیمه است به‌اوصاف حمیده می‌فرماید که: «واربعون، قلوبهم‌علی‌قلب‌موسی» و دربارهٔ سیاح که از سیر و سیاحت است به جهت اعانهٔ درماندگان و یاری محتاجان می‌فرماید که: «وله‌سبعة، قلوبهم علی‌قلب‌ابراهیم» و دربارهٔ اوتاد که جمع وتد است و مراد استحکام وانتظام عالم است به‌این طایفه می‌فرماید که: «وله‌خمسة، قلوبهم علی‌قلب جبرئیل ع» و اقطاب را به‌اسرافیل علیه‌السلام منسوب ساخته به جهت

۱ ــ در متن «ز» افتاده.
۲ ــ متن اینطور

افادهٔ حیات وادراك سعادت چنانکه اسرافیل(ع) احیای موات درحین دمیدن صور می نماید اقطاب نیز به هدایة وارشاد دلهای مرده را حیات تازه وبقای بی اندازه می بخشند. ومراد ازوحی قرآن است یعنی بعد از تأویل و استماع قرآن از قرای سبعه که موافق حدیث نبوی(ص) برقراءت ایشان اعتماد تمام است ومراد از این اظهار کمال دین وبیان صحت عقیدهٔ خود است وهرچند قرّامنحصر درهفت وبرخی قراء عشره راصحیح می دانند وقراءت ایشان را تجویز می کنند اما براعتقاد اکثری ازعلماء، قراءت قرای سبعه مجوز است وباقی ازجملهٔ شواذاست واسامی قراء سبعه از این دوبیت معلوم می گردد:

در مکه نخست ابن کثیراست امام
نافع ز مدینه ابن عامر از شام
در بصره ابوعمرو و علا دارد نام
عاصم چوعلی و حمزه ازکوفه تمام

بیت بیست و نهم

پس ازالحمدوالرحمن والکهف پس از یس و طس میم وطه[1]

واین بیت دویم است از ابیات قطعه یعنی بعداز حفظ سورهٔ الحمد، که آن را فاتحة الکتاب وسبع المثانی[2] نیز گویند، وسورهٔ الرحمن و

۱ــ درمتن اینطور نوشته ودردیوان: «پس از یاسین وطاسین میم وطاها»

۲ ــ درحاشیه نوشته: «وسوره فاتحة الکتاب را سبع المثانی ازآن جهت گویند که هفت آیه است که در دومحل نازل شده یکبار درمکه ویکبار درمدینه و تواند بود اطلاق این اسم به جهت اشتمال و احتوای او باشد به حمد و ثنای کبریایی عظم شأنه وکثر احسانه چه از احکام شرعی و غیره مانند نصیحت و موعظه واخبار خالی است وبغیر محمدت وستایش امری دیگر متصور نیست، منه»

سورة الکهف، وکهف در لغت به‌معنی غار است ووجه تسمیهٔ اصحاب کهف باین اعتبار است ومراد از یس سورهٔ یس است واز طاوسین ومیم «طسم» مراد است وازطاوهاسورهٔ «طه» مراد است وحروف مقطعه که دراوایل سوره‌ها[1] واقع است به غیر ازعلام الغیوب کسی تأویل آنها را نمی‌داند و بعضی گویند مراد از آنها ترکیب اسماء حسنی است و از این معنی اصحاب رمز واشاره آگاهند چنانکه از «الر» و «حم» و «ن» «الرحمن» به حصول می‌پیوندد و بعضی گفته‌اند که هر حرف اشارت است به اسمی از اسماءالهی یا به‌صفتی ازصفات نامتناهی چنانکه از الف «الله» و ازلام «لطیف» و از را «رؤف» مراد است علی‌هذاالقیاس وبعضی درتفسیر «الم» که درقرآن‌مجید واقع است گفته‌اند که: «الالف اشارة الی‌الله واللام اشارة الی‌جبرئیل والمیم اشارة الی‌محمد» کنایه‌است ازرسانیدن قرآن‌مجید وفرقان حمیدرا از نزدالله تعالی به‌حضرت رسالت(ص) ودرسورهٔ «کهیعص» گفته‌اند «الکاف هوالکافی و الهاء هوالهادی والیاء هوالمؤدی والعین هوالعالم والصاد هو الصادق و من کان صحبته کافیاً وهادیاً و مؤدیاً وعالماً وصادقاً لایضیع ولایخشی ولایحتاج الی‌حمل‌الزاد» وبرخی ازمفسرین حروف مقطعهٔ این سوره را به طریق تعمیه ورمز به‌واقعهٔ کربلا نسبت داده‌اند چنانکه گفته‌اند که حرف «کاف» دلالت می کند برارض کربلا که‌آن رازمین ماریه نیز گویند و در زمان حضرت رسالت‌پناه(ص) از جمله صحاری وفیفا وزمین قفر بودوالحال معمور است وقریب است به شهر بغداد ومشهدومدفن حضرت امام‌حسین(ع) است وحوالی‌مدفن حضرت امام‌حسین(ع) را حایر گویند بسبب آنکه متوکل علی‌الله از

۱ ــ درمتن : «سورها»

خلفای بنی‌عباس از کمال خبث طینت و فساد عقیدت فرمود که آب شط بغداد را بر قبور حضرت امام‌حسین(ع) وشهدای کربلا جاری گردانند تاسطح‌زمین‌مساوی‌شود وازقبور برطرف‌گردد ودر آنجا زراعت‌وعمارت نمایند گویند که چون به فرمودهٔ آن سردفتراهل نیران و پیشوای ارباب خذلان‌آب بدان موضع شریف جریان یافت به‌حکم‌الهی وامر نامتناهی آن آب بدان عظمت چون نزدیك به قبر امام شهید مظلوم رسید از آن موضع شریف‌که معلوم‌است ذره‌ای تجاوز ننمود وحیران بماندوهرچند ازبالا مددمی‌رسید آن‌آب‌لحظه به لحظه ارتفاع‌می‌یافت تاآنکه مانند دیواری ایستاده شد وازاین‌جهت مجازاً به حایر اشتهار یافت والله‌اعلم.

و «ه» علامت هلاك وشهادت آن‌حضرت است و «ی» نشانهٔ یزید است‌که آمر وقاتل‌آن‌حضرت است و «ع» اشاره برعلم حضرت رسالت پناه(ص)واهل‌البیت مراین واقعهٔ هایله‌را[1] و«ص» کنایه‌است برصبرکه ازحضرت امام شهید مظلوم درین حادثهٔ عظمی صادر خواهد گردید و ارباب تفاسیر اتفاق دارند که مقطعات اول سورهٔ یس‌که یاوسین است خطاب است به حضرت رسالت پناهی چه حرف «س» در میان حروف هجی‌اکمل حروف است به‌جهت آنکه زبر[2] و بیّنه‌اش درعدد موافق است وباقی حروف تهجی نه چنین‌است وحضرت رسالت‌پناه(ص)اکمل مخلوقات است‌لهذا حضرت عزت، حضرت رسالت‌پناه را باسم «س» ندا فرموده کما قال‌الله سبحانه و تعالی «یس یعنی ای اکمل المخلوقات»

۱ ــ در متن«درا» افتاده است. ۲ــ درمتن اینطور وشاید : «رمز»

بیت لسی‌ام

پس از میقات و قصد[1] طوف کعبه

حمـار و سعی و لبیك و مصلا

و این بیت سیوم‌است از ابیات قطعه ومیقات موضعی است‌قریب به مکه که حاج را واجب است که در آن مکان احرام بندند هر گاه مقدار چهل وهشت میل شرعی از عین‌کعبه دور باشند و قصد زیارت و اتیان مناسك حج داشته‌باشند واحرام‌گاه متعدداست چنانکه بعضی را میقات «یلملم» است وبعضی را«عقیق» وبرخی را «قرن‌المنازل» ولبیك دعائی‌است منقول که محرم‌درحین‌احرام بایداین دعابخواند ودعااین است : «لبیك‌اللّهم‌لبیك لاشریك‌لك‌لبیك» ودعای دیگر نیز داردکه در حین احرام می‌خوانند ودر اکثر کتب فقه مسطوراست فلیطالع تمة. و جمار، به کسر جیم‌جمع‌جمره‌است به‌فتح جیم و آن‌سه موضع‌معین‌است درمنی‌مسمی به‌جمرهٔ عقبه وجمرهٔ اولی‌وجمرهٔ وسطی‌که به‌هفتادسنگ رمی‌خواهدشد چنانکه بعداز وقوف به مشعرالحرام در روزهشتم‌شهر ذی‌الحجه اول جمرهٔ عقبه را به هفت سنگ رمی خواهند نمود و در ایام ثلثهٔ تشریق که آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم شهر ذی‌الحجه است جمرات سه گانه به شصت‌وسه سنگ رمی‌خواهد شد در هر روز بیست‌ویك سنگ‌که درسه روزشصت‌وسه سنگ رمی شده‌باشد و باهفت سنگ‌که اول رمی‌شده هفتاد سنگ‌رمی خواهدشد، وسعی اشاره است برسیرمیان صفا ومروه هفت مرتبه و این‌بیت ایماست برصحت عقیدهٔ

۱ ـ دیوان تصحیح نگارنده ص۲۵ «میقات وحرم».

اوکه از اتیان مناسك حج متبادر می کردد

بیت سی‌ویکم

پس از چندین چله درعهدسی سال

روم[1] پنجاهـه گیرم آشکارا

وچله بالجیم الفارسی و بالتخفیف اربعین صوفیه‌است و آن چهل روز اعتکاف است وچله بالتشدید یقال بالفارسیه زه‌کمان وپنجاهه بفتح بای‌فارسی اعتکاف زهادترسایان است و آن‌پنجاه روز متوالی است و این بیت چهارم است از ابیات قطعه وجواب ابیات سابق است و مدّعی از این بیت به‌حصول می‌پیوندد یعنی از اکتساب دین وتحصیل یقین و اتیان‌مناسك حج واعتکاف بسیاردرمدة سی‌سال که ازمن به ظهورآمده و در دین مبین راسخ وثابت بوده‌الحال به سبب جور ابنای روزگار و جفای زمانهٔ ستمکارترك‌شعاراسلام‌حاشا کرده[2]، طریقهٔ‌ارباب‌کفر وشرك را دثار خود خواهم ساخت وپنجاهه اشاره به همین است و از طریقهٔ حق که بی‌شائبهٔ شك و ریب صدق است دست‌بازداشته به روش نصاری که هرآینه باطل است عمل خواهم کرد و سلوك طریق باطل و ترك سبیل کامل بـه جهت ایذای موذیان بـد کردار و جفای زمانهٔ غدار است.

بیت سی‌ودویم

مرا مشت[3] یهودی فصل خصم‌اند

چـو عیسی ترسم از طعن مفاجا

---

۱ ــ در دیوان : «شوم» ۲ــ درمتن‌اینطوراست

۳ ــ دیوان : «مشتی»

مشت بضم المیم و سکون الشین المثلثه و التاء المثنی الفوقانیه به‌لغة دری به معنی مجتمع شده آید، وطعن بالطاء والعین المهملتین و بالنون، به لغت تازی به معنی سنان نیزه و سرزنش کردن بود ومفاجا بالفاء والجیم ناگاه پیداشدن باشدومفهوم این بیت شکایت است از جفای ابنای زمن وگله است از ایذای موذیان یعنی مرا جمعی یهودی فعل یعنی زشت کردار بداطوار معاندندکه از توبیخ ایشان متوهم و ترسناکم همچنانکه حضرت عیسی از سرزنش بیجای اعدامخوف ومهموم بود و خصم خودرا بهیهود نسبت (دادن)[1] به‌جهت تشبیه‌اوست به‌حضرت عیسی چون اکثر طاعنان ومخاصمان آن حضرت یهود بودند اعدای خودرا نسبت داده و یهودی فعل خوانده

بیت سی‌وسیم

چه فرمائی که از ظلم یهودا[2]
گریزم در در دیر سکوبا

یهودا نام برادر حضرت یوسف است و در اینجا مراد از یهودا یهود است که خصم خود را به جهت زشتی افعال واعمال یهود گفته و الف که در آخر یهودا اضافه شده زایده است و مقرر است که در آخر اسامی ازعالم[3] توقیر الف اضافه کنند چنانکه «حسینا» و «زمانا» گویند واینجا اشاره بر عظم شأن خصم است یعنی جمعی چنین عظیم الرتبه با من درصدد مخاصمه‌اند، وسکوبا به فتح سین مهمله وضم کاف و سکون واو وبای بیك نقطه تحتانی نام یکی از کنایس ترسایان است سمی بانیش

۱ــ این کلمه درمتن نیست ۲ــ درمتن اینطوراست، دردیوان خاقانی: «یهودی» ۳ ــ درمتن اینطور است

ومقصود ازاین بیت تظلم نمودن والتجا بردن است به‌آن دیر ازجور اعدا و به طریق استفسار بیان نموده،

بیت سی‌وچهارم

چگوئی کاستان کفر جویم
نجویم در ره دین صدر بالا[1]

مراد ازصدربالا اسلام‌است وایمان، وباقی‌احتیاج نداردبه بیان

بیت سی‌و پنجم

در ایجازیان[2] اینک[3] گشاده
حریم رومیان آنک مهیا

ایجاز، بکسر همزه وسکون الیاءالمثنی‌التحتانیه و جیم والف وزای‌منقوطه وبعضی‌بنون می‌خوانند، نام‌ولایتی‌است‌دراقصای‌ترکستان که اغلب ساکنان واکثرمتوطنان آنجا مغان ونرسایانند وبه بی‌رحمی و به[4] بی‌آزرمی اتصاف دارند وآنک مصغر آن‌است مرادف فلان و در لغة فارسی چنانکه درتصغیر فلانک‌گویند، آنک نیزخوانند و در لغت عربی‌لفظ‌آن جزء زمان است واین‌بیت بابیت سابق تعارض[5] داردچه‌در بیت سابق به طریق استفسار می گویدکه کفر اختیارکنم و از اسلام و اسلامیان‌کناره گیرم ودر بیت‌لاحق مترددداست‌که خودرا به ایجازیان[6]

۱ ــ درمتن اینطور است : دردیوان: «والا»
۲ ــ درمتن همینطور وغلط‌است، در دیوان : «در ابخازیان»
۳ــ در دیوان «آنک» ۴ــ درمتن اینطور
۵ ــ در متن‌کلمه عینا اینطوراست : «تعابق» و ظاهراً «تعارض» باشد
۶ ــ درمتن اینطور مانند قبل

منسوب گردانم یااحرام حریم درمیان بسته خود را در سلك جمعیت ایشان منخرط سازم

بیت سی‌وششم

روم ناقوس بوسم[1] زین تحکم

شوم ز نار بندم زین تعدا

مخفی نمانادکه ناقوس‌جرسی است بزرگ که ترسایان درمعابد و کنایس آویزند به جهت حفظ اوقات عبادت وچنانکه اسلامیان وقت عبادت و اوقات صلوة اذان گویند ، نصاری ناقوس نوازند و اصل تعدا «تعدی» است بالیاء و بکسر الدال مصدر باب تفعل است و موافق قاعدهٔ صرفی ماقبل آخراین باب درصحیح مضموم‌است ودرناقص یائی به‌جهت مناسبت یا، مکسور و دراینجا به جهت ضرورت شعری و رعایت قافیه دال رامفتوح ساخته ویامنقلب به الف شده ومعنیش به‌حسب‌لغة ازحد تجاوز نمودن است و مراد ازپوشیدن[2] ناقوس‌که گفته‌اند متلبس شدن است به ناقوس چه ناقوس از جنس ملبوس نیست بلکه مراد اختیار شعار واطوار این‌طایفه است تجوزاً وقصدش ازین‌بیت ترك شعار اسلام است واختیار اوضاع کفره ازجورفجره

---

۱ ـ درحاشیه این‌کلمه نوشته: «ولفظ پوشم بالشین‌المثلثه موافق آنچه از منتسخ (بهمین شکل) به نظر درآمده برمجاز حمل می‌شودچنانکه مذکور شد و اگر به سین مهمله باشد از عالم تعظیم وتوقیراست یعنی من‌بعد زناربندم و ناقوس بوس خواهم شد چنانکه آستان‌بوس گویند، منه» واین بیت در دیوان سی‌وهشتم است .

۲ ـ درمتن عینا اینطور

بیت سی و هفتم[1]

بگردانم ز بیت‌الله قبله
به بیت‌المقدس و محراب اقصا

معلوم بوده باشد که بیت‌المقدس بتشدید الدال اسم بلده‌ایست از بلادشام که حضرت داودعلی نبیناوعلیه‌السلام بنانمود و پسرش حضرت سلیمان به اتمام رسانید و گویند که در آن شهر خانهٔ مصیقلی ساخته بودند که صورت صالح سفید نمودی وصورت طالح سیاه، واقصی مسجدی است که حضرت سلیمان به فرمان ملك منان در بیت‌المقدس به اتمام رسانید وشرح این بنا بعد ازاین بیاید ان‌شاءالله تعالی وحضرت سلیمان و پیغمبرانی که بعد از او بودند مانند حضرت عیسی[2] درحین نماز متوجه مسجد اقصی می‌شدند وحضرت رسالت پناه (ص) نیز قبل از هجرت در مکهٔ معظمه متوجه مسجداقصی می‌بودند هر گاه درخارج مسجدالحرام نماز می گزاردند[3] و بعداز هجرت در مدینهٔ مشرفه نیز چند گاهی وقت نماز گزاردن[4] به جانب مسجد اقصی توجه نمودند و وهمیشه خاطر عاطرش مایل وراغب بودکه قبلهٔ اوقبلهٔ پدرش خلیل – الرحمن حضرت ابراهیم باشدکه کعبهٔ معظمه‌است تاآنکه روزسه‌شنبه منتصف ماه‌شعبان‌المعظم درسال‌دویم ازهجرت درمسجدقباکه مسجدی است ازمساجد محلات مدینهٔ طیبه نمازظهر می گزاردند[5] وبه دستور

۱ــ دردیوان‌سی‌وششم وپس‌ازآن این بیت‌است. «مرا ازبعد پنجساله‌اسلام. نزنید چون صلیبی‌بندبرپا» ودرشرح نیست ۲ــ دراینجا «خالدبن‌سنان‌عیسی» اضافه دارد ۳ــ درمتن . «می گذاردند» ۴ــ درمتن «گذاردن» ۵ــ درمتن ، «می گذاردند»

سابق متوجه مسجدا قصی بودندکه در رکعت دویم درحین رکوع وحی الهی‌شرف نفاذیافت که باید که قبله محول به‌کعبه شود، وچون‌این‌امر دراثنای نمازواقع شدودرحین نمازتکلم جایز نیست‌حضرت رسالت‌پناه صلعم به هیچیك از اصحاب اظهار این معنی ننموده خودمتوجه کعبه گردید و حضرت امیرالمؤمنین‌علی علیه‌السلام بدین معنی ملهم شده متابعت‌حضرت رسالت‌پناه‌صلعم[1] نمودودیگری از اصحاب بدین‌سعادت عظمی مشرف‌نگردید واین‌مسجد به مسجدذوقطبین ملقب‌شد. وبعداز تمهیداین‌مقدمه مفهوم این‌بیت‌چنین خواهدبودکه بعدازتلبس به‌شعار کفروخذلان وتشبث به‌اذیال دثارارباب بطلان امری‌اجسم وفعلی‌افخم[2] ازآن به‌عرصهٔ ظهور و بروز خواهم آورد وآن امرعظیم این‌است که قبله بودن بیت‌الله را که کعبهٔ اهل‌ایمان و مقصد ارباب ایقان است از اوانتزاع خواهم نمودوقبلهٔ اول‌را که مسجدا قصی‌است به ظهورخواهم آورد وکعبهٔ ارباب ملت‌خواهم ساخت.

بیت سی‌وهشتم[3]

کنم تفسیر سریانی ز انجیل
بخوانم از خط عبری معمّا

پوشیده نماندکه سریانی‌لغتی است‌که‌ابوالبشر آدم صفی‌علی‌نبینا و علیه‌السلام بدان تکلم می‌نمود[4] و انجیل که به حضرت عیسی فرود

۱ ـ درمتن : «بهیجیك نمود»
۲ ـ درحاشیه نوشته. «بالفاء والخاءالمعجه‌ازجسامت‌است، منه» واشتباها به جای «فخامت» «جسامت» نوشته ومقصود شرح «افخم» بوده است
۳ ـ در دیوان بیت سی‌ونهم است
۴ ـ درحاشیه نوشته : «وحضرت داود نیزسریانی لغة بود، منه»

آمده به همین لغة نازل شده و عبری لغة بنی‌اسرائیل است و حضرت موسی‌علی‌نبینا وعلیه‌السلام نیز عبری‌لغة بوده وتوریة به‌همین لغة نازل شده وخط عبری خط یهودان‌است‌که امت‌حضرت موسی باشند، و معما از تعمیه است به معنی پنهان کردن‌چیزی وبیان لفظ‌انجیل وتوریة در آخـر کتاب مذکور می‌گردد و شیخ الشیوخ بهاءالملة والدین محمد ،اضاعف‌الله‌تعالی درجاته‌وتجاوزعن‌سیئاته، درکشکول نقل می‌نمایدکه شخصی به صورت ضعیف وبه‌سیرت نحیف‌گریان وعریان باجگربریان ازلیف‌خرما لفیفه‌ای‌ساخته ودخترکی‌را ردا آسابرکتف توکل‌انداخته بازنی تابعه به مثال رابعه‌ازدیاد متابعه، قدم زنان روی به حرم محترم آورده وبه اطراف خانهٔ‌کعبه طواف می‌نمودوباتوجه‌به‌حرم[1] این‌دوبیت راکه بزبان[2] سریانی منسوب است مترنم می‌بود ، منظوم سریانی :

طبل کمو کموها لیندیندندا

دغـدغهـا فتندا طبل کوانزندا

ترجمه :

مستتر بخـرقـة مـن‌العـری

مجتنب من اکل اموال الوری

فهـا انا و زوجتی و ابنتی

کما تری یا من یری ولا یری

ودرآخرمی‌گوید‌که دعای آن‌بیچاره به عزاجابت مقرون‌گردید

۱ ـ کلمه‌ای به این‌شکل نوشته ودرست خوانده نمیشود.

۲ ـ در متن . « بزبانی»

و ناودانی که از زر خالص بود صاحب خانه جل جلاله و عظم نواله بدو بخشید. و این بیت در حکم علاوهٔ بیت سابق است چه بیت سابق ایماست براختیار شعار کفر و تبدیل قبلهٔ ارباب اسلام و در بیت لاحق می‌گوید که بعد از اختیار طریقهٔ ارباب خذلان و تحویل کعبهٔ اهل ایمان و ایقان امری دیگر عظیم‌تر به ظهور خواهد آمد که درصدد رواج مذهب اهل شرك خواهم بود و به‌جای تفسیر آیات قرآن و بیان دقایق او انجیل را به عرصهٔ ظهور آورده به لغة سریانی تفسیر او خواهم کرد و اسرار توریة و معمیاتش که بر اکثر امم پوشیده است به لغة عبری بیان خواهم نمود و شعار اسلام را بالکلیه متروك نموده طریقهٔ کفر و آداب او را ظاهر خواهم ساخت.

بیت سی و نهم

من و تاجرمکی[1] و دیر مغران
در بقـر اطیـانم جـا و ملجا

تاجرمك بالتاء المثنی الفوقانیه والجیم بعدها و الراء المهمله بعدهما، نام یکی از مشاهیر ترسایان است و یاء تاجرمکی یاء مصدر است، ومغران بفتح المیم وسکون الغاء المعجمه به وزن مرجان، نام یکی از بزرگان نصاری است که دیری ساخته در قلهٔ کوهی و آن دیر را به اسم بانیش می‌خوانند و آن دیر مأوا و مسکن تاجرمك بوده و بقراط نام حکیمی است که به‌غایت ذی‌شوکت بوده و مراد از بقراطیان[2] جمعی است که در علم ریاضت و آداب مستند به بقراط می‌شوند و بقراط به یك واسطه

۱ــ درمتن اینطور عیناً ودرشرح نیز ودر دیوان ص۲۵: «ناجرمکی»
۲ــ راجع به‌بقراطیان رك تعلیقات دیوان ص۹۸۳

استاد افلاطون است و چنین روایت کرده‌اند که بطلیموس شاگرد جالینوس است و جالینوس تلمیذ بلیناس است واستاد بلیناس ارسطو[۱] است وارسطو شاگرد افلاطون است وافلاطون ازتلامذهٔ سقراط است و سقراط از شاگردان بقراط است واستاد بقراط جاماسب است‌که برادر کسری لهراسب بوده باشدکه پادشاه ایران زمین بوده بعد از کیخسرو بن سیاوش و هردو برادرشاگردان لقمان اند ، وترجمهٔ اسامی‌حکماء الیونیانیه تکون هذه: بقراط معناه ماسك‌الصحه ، وسقراط معناه‌مزین بالحکمه ، وافلاطون معناه الصادق الفصیح ، وبعضی گفته‌اند که معنی افلاطون عام منفعت کثیرالعلم است و استوریدون[۲] معناه محب‌التعب وارسطو معناه الکامل فی‌الفضیلة ، وجالینوس‌معناه فاعل‌العجائب واین بیت جواب ابیات سابق و علاوهٔ اوست ، چه در ابیات سابق ترك شعار اسلام و ایمان و اختیار اطوار ارباب خذلان به طریق تردد واستفسار می‌فرمود ودرین بیت به‌طریق‌جزم‌می‌فرماید وکانّه جواب اوست‌یعنی بعد ازاین‌اوقات من‌گذران خواهد بود که ازجوراعادی مثل تاجرملك[۳] مرتاض دیرمغران خواهم شد باتبعهٔ بقراط یعنی از اسلام واسلامیان دوری اختیار خواهم‌کرد وبه‌آداب وطریقهٔ تاجرملك و بقراطیه تقرب خواهم جست ، و اقوال واعمال ایشان را پیشه خواهم ساخت .

بیت چهلم[۴]

مرا بینند در سوراخ غاری شده مولوزن وپوشیده چوخا

۱ ــ درحاشیه نوشته: «وپدرارسطونیقوماخس‌نام‌داشت یعنی‌مجادل‌قاهره» منه » .
۲ ــ درمتن اینطور .
۳ ــ درمتن‌اینطورعیناً
۴ ــ دردیوان بیت چهل ویکم است .

مولو ، به ضم میم ولام وسکون واوین، شاخ حیوانات بری‌است مانند آهووگوزن که مجوف باشد و به سبب دمیدن آوازی ازاو بیرون آید چنانکه قلندران وجوکیان هرصبح وشام بردرتکیه[1]ها ولنگرها به مقتضای عادت نوازند و متعارف شاخ نفیر گویند و شعار مرتاضان نصاری بوده وبعضی گویند مولو حلقهٔ آهن‌است ومقام اقتضای معنی‌اول می‌کند ، وچوخا به ضم جیم فارسی وسکون واو ، جامهٔ پشمین است . قلیل القیمه و بعضی را عقیده این است‌که چوخا جامهٔ ترسایان است ملون به‌لون اسود واین بیت به‌معنی بیت اول‌است چه درآن بیت می فرمود به‌طریق‌جزم که البته شعار ومسلك اهل‌اسلام را متروك نموده واختیار دثار ارباب کفر و ظلام خواهم نمود ، در این بیت می‌گویدکه آن ادعاکه محض قول بود اکنون به‌فعل آمده وحکم وقوع گرفته چه قریب به وقوع حکم وقوع دارد وحال من همچو حال مرتاض نصاری شده‌که من بعد هرکه مرا ببیند چنین مشاهده می‌کندکه به جای لباس سفیدجامهٔ سیاه دربردارم وبه‌جای ذکر وتسبیح، مولو می‌نوازم ودرون غاری مترصد نشسته‌ام مانند مرتاض نصاری .

بیت چهل ویکم[2]

بجای صدرهٔ خارا چو بطریق[3]

پلاسی پوشم اندر سنگ خارا

۱ــ درمتن: «تکیها» .
۲ــ در دیوان بیت چهل ودوم .
۳ــ درحاشیه نوشته: « مراد ازبطریق‌که درکتب مغازی وسیرواقع‌شده تبعهٔ بطریق‌است چنانکه فراعنه گویند ولحقه وتبعهٔ فرعون خواهند، منه» .

صدره جامه‌ای است که از ابریشم تمام می‌کنند وگاهی برتار و پودش طلا ونقره اضافه‌کرده مطلاومفضض می‌سازند وبه‌غایت بالادست وکثیرالقیمه، وخاراء صدره ، صنفی‌است ازاصناف‌صدره چنانکه‌خارای عنابی[1] قسمی است از اقسام آن و به جهت ضرورت وزن شعر صدره برخارا تقدیم یافته و بطریق به کسربای بیك نقطه و سکون الطاء المهمله وکسرراء المهمله وسکون الیاءالمثنی‌التحتانیه وبالقاف، اسم زاهدی است ازترسایان ، ومقصود ازاین‌بیت اظهاراختیار شعارمحدث ومجدداست‌یعنی‌لباس خارهٔ صدره‌راکه ازملبوسات صنادید واکابراست ومن نیز به‌این‌البسه متلبس‌بودم ازخود دور می‌گردانم ومانندبطریق جامهٔ‌کسیف[2] ترسایان را لباس خود ساخته به مسکنت تن در می‌دهم .

بیت چهل ودویم

چو آن عود الصلیب اندر برطفل

صلیب آویزم اندر حلق عمدا

عودالصلیب را فاوانیا گویند وبه جهت دفع ام‌الصبیان درگردن طفل می‌آویزند وچون اورا شکسته‌گردانند چیزی به شکل مربع از میان او بیرون می‌آید، ومقصود از این بیت بیان تبدیل اوضاع است یعنی به جای عود الصلیب‌که درگردن اطفال می‌آویزند و طریقهٔ اهل اسلام است صلیب‌که شعارترسایان[3]است دثارخواهم ساخت وصلیب بتی

۱ــ درمتن اینطور عیناً وظاهراً «عنابی»است .
۲ــ درمتن اینطور عیناً وبه معنی پاره وژنده گرفته .
۳ــ درمتن : «ترسان» به غلط .

است که ترسایان در گردن خود می آویزند و بیان هیأت او سابقاً مذکور شد.

بیت چهل و سیم

وگر حرمت ندارندم به ایجاز[۱]
کنم زآنجا به راه روم مأوا[۲]

و بیان لفظ ایجاز سبق ذکر یافت یعنی بعد از آنکه به ایجاز رسیده باشم، اگر ایجازیان مانند مسلمانان حرمت من نگیرند و عزت من نگاه ندارند به مقتضای «ارض‌الله واسعة» عمل نموده از ایجاز و ایجازیان کنار گرفته عازم روم وملاقات آن مرز وبوم خواهم شد چه مطلبی که ازایجاز وایجازیان به‌حصول می‌پیوندد ازروم و رومیان نیز حاصل خواهد شد وآن ترك شعاراهل اسلام واختیار دثار ارباب‌کفر و خذلان است.

بیت چهل وچهارم

دبیرستان نهم در هیکل روم
کنم آیین مطرانی[۳] مطرا

دبیر نویسنده و معلم باشد و دبیرستان به معنی‌مکتب ومدرسه است وهیکل شخص[۴] ونمودار هرچیزباشد وحمایل‌را نیزهیکل‌گویند وهیکل روم مرادآن مرز وبوم‌است، و مطران‌بروزن حرمان پیردیر

۱ـ در متن اینطورمانند مورد قبل وغلط است، دردیوان: «ابخاز».
۲ـ در دیوان: «مبدا» وبیت چهل وچهارم است.
۳ـ در دیوان خاقانی: «مطران‌را» وبیت چهل وپنجم است.
۴ـ در متن کلمه‌ای است به‌شکل: «شقص».

وکشیش کلیسارا گویند و بعضی را عقیده بر آنکه حاکم نصاری را مطران گویند چنانکه حاکم روم را قیصر خوانند و مرتبهٔ او دون مرتبهٔ جاثلیق باشد وذکر جاثلیق بعد ازاین خواهد آمد ومطرا بضم المیم وفتح الطاء و تشدید الراء المهملتین، به معنی تازه و آشکار بود ومقصود ازاین بیت یعنی بعداز آنکه در روم توطن نمایم ودر آن سرزمین منزل گزینم مدرسه‌ای احداث خواهم کرد و بقعه‌ای بنا خواهم نمود که در آن مکان از آداب وطریقهٔ نصاری مذکور شود وحرفی که محتوی براطوار واوضاع شریعت غرا باشد درخاطر بیان خطور ننماید.

بیت چهل و پنجم

بدل سازم به زنار و به برنس
رد او طیلسان چون پور سقا

برنس بضم بای بیك نقطه وسکون رای بی‌نقطه و ضم نون وسین مهمله، بروزن بلبل کلیمی است که مرتاض ترسایان پوشند واهل روم برنس، شالی راگویندکه مانندکلاه بارانی سررا نیز بپوشاند متصل به باقی، و سپاهیان ایشان روز باران به‌جای کپنك پوشند و درین زمان علمای فرنگیان که به‌اصطلاح ایشان آن طایفه را «پادری[1]» گویند می پوشند، و طیلسان بالطاء والسین المهملتین والیاء المثنی التحتانیه بر وزن خیزران[2] چادری بوده که به‌جای جامه پوشند چنانکه عادت اهل هنداست، وپورسقا نام مردی است که در اسلام وحید عهد و نادرعصر

۱ـ درمتن اینطور است عیناً.

۲ـ درحاشیه نوشته: «خیزران بالخاء المعجمه و تقدیم الزاء المعجمه علی الراء المهمله، نام مادر هرون الرشید است، منه».

بوده ، روزی از اتفاقات حسنه ملاقات او بادختری[۱] مجوس اتفاق افتاد که شور ملاحت او در دلها نمك می بیخت وعقیق لب او درمذاق تلخکامان شکر می ریخت و ناوك دلدوز از کمان ابرو گشاده وسرو آزادش به جای ثمر دلهای عشاق ببار آورده پورسقا طرفه هیأتی، غریب خرامی مشاهده نمود و اشك حسرت بر چهرهٔ ندامت فرو ریخت و گوهر دل را نثار مقدم او نمود ومدتی درزاویهٔ خمول وادبار بدآرزوی اقبال وصال آن همیشه بهار بسر برد ومکرراً مافی الضمیر خودرا به عشیره وعترت آن سرو آزاد درمیان نهاد وصورت مواصلت درسنجیل موافقت عکس پذیر نگشت، آخر الامر مقرر بر آن شد که اگر پورسقا چنانکه زنار عشق ومحبت در میان جان دارد باایمان منضم ومتصل گرداند صورت وصال اقبال خواهد نمود و پورسقا این معنی رافوزی عظیم و موهبتی جسیم دانسته دست از دین اسلام بازداشته به کیش مجوسی درآمد ولیالی دیجور فراق بسر آمد و آفتاب سعادت واقبال ازمطلع خجسته وصال درکمال بهجت وسرور طالع شد و به مقتضای « کل شیئی یرجع الی اصله» به طریقهٔ اصلی باز گشت نمود وبعداز این انقضای لیالی وایام آن مایهٔ ناز و سرو عشوه پرداز نیز به اسلام واسلامیان مائله و راغبه گشت ونزدیکان آن گل گلشن خوبی وسرو بوستان محبوبی، نیز به سعادت قبول شریعت غرّا فائز شدند. پس مقصود ازاین بیت چنین خواهد بود که بعداز آن که آیین مطرانی را در روم آشکارا گردانم تغییر اوضاع واطوار درالبسه نیز راه

۱ــ درحاشیه نوشته: « درنفحات مسطوراست که آن دختر پادشاهی بود که پورسقا عاشق اوشد و حالاتش درآنجا مشروحاً مذکوراست ، منه».

خواهد یافت چنانکه رداو طیلسان که شعار اهل اسلام است به زنار و برنس که دثار ارباب کفر است بدل خواهم کرد همچنانکه پورسقا بعد از قبول ملت بیضا شعار کفر و طریقهٔ ارباب خذلان اختیار کرد.

بیت چهل و ششم

کنم پس چون[1] تو رسیقوس اعظم

ز روح القدس و ابن و اب مجارا

تورسیقوس بفتح تاء المثنی الفوقانیه و ضم الواو و سکون الراء و کسر السین المهملتین و سکون الیاء المثنی التحتانیه و ضم القاف و سکون الواو مع السین المهمله، عالم و دانای نصاری را گویند که در مسائل دین معتمد و مستند باشد چنانکه در اسلام محدث را مجتهد خوانند، مراد از روح القدس و ابن و اب سه اقنوم است که نصاری ثابت می کنند و بصحیح لفظ اقنوم بعد از این مذکور خواهد شد، و اعتقاد نصاری این است که الله تعالی جل جلاله، حاشا، مرکب است از سه اقانیم که اقنوم الاب و اقنوم الابن و اقنوم روح القدس باشد، مراد از اقنوم الاب ذات است و اقنوم الابن علم و اقنوم روح القدس حیات، و روح القدس بضم قاف و سکون دال مهمله است و بضم دال نیز آمده است و بعضی از این گروه را عقیده آنکه اقانیم ثلثه عبارت است از الله تعالی و جبرئیل (ع) و عیسی که الله تعالی مرکب است از این سه جزو «تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیرا» و روایات دیگر نیز در باب عقیدهٔ فاسدهٔ ایشان به ثبوت رسیده که بعد از

۱ ــ در متن اینطور عیناً و در دیوان: «کنم پیش تورسیقوس اعظم» و بیت چهل و هفتم است.

این مذکور خواهد شد و الله تعالی در کلام مجید رد اقوال این طایفه را به طریق نهی می‌فرماید کمال قال الله سبحانه : « ولا تقولوا ثلثة انتهوا خیراً لکم »[1] و مجارا بضم المیم و فتح الجیم و الراء المهمله ، مباحثه و مذاکره بشد و مراد از این بیت اظهار فضیلت و اثبات دانش است یعنی بعد از بنیاد دبیرستان و تغییر[2] و تبدیل البسهٔ معلوم با علماء روم و دانایان آن مرز و بوم در مسائل مشکله و مطالب دقیقهٔ مباحثه و مجادله خواهم نمود نه برسبیل تفهم و استفسار بلکه به طریق افاده و تذکار .

بیت چهل و هفتم

بیك لفظ آن سه خوان را از چه ننگ[3]

بـه صحرای یقین آرم همانا

و مراد از آن سه خوان نورسیقوس است که به سه اقانیم قایل است و این بیت به حسب معنی متمم بیت سابق است و مقصود از این بیت کمال ظهور دارد و آنچه از فحوای این کلام مفهوم می‌گردد به طریق بازگشت اشاره است بر صحت عقیدهٔ خود و فساد عقائد[4] نصاری یعنی اگرچـه به ظاهر چنانکه گفته شد احیای مراسم نصاری خواهم نمود و به کیش ایشان خواهم درآمد اما مقصود از این تغییر و تبدیل

۱ ـ سورهٔ ۴ آیهٔ ۱۶۹ ۲ ـ درمتن «تغیر»

۳ ـ در متن اینطور عیناً و در دیوان : «از چه شك» و بیت چهل و هشتم است .

۴ ـ درمتن : « عقائدات » و روی آن نوشته : «معتقد»

اوضاع جزاین نخواهدبود که سالکان طریق باطل و راه بران جاهل را هادی ودلیل بوده بشارت[1] راه حق وصدق ارشادنمایم

بیت چهل وهشتم

مـرا اسقف محقق‌تر شناسد
ز یعقوب و ز نسطور و ز ملکا

اسقف بدضم همزه وسکون سین‌مهمله‌وضم‌قاف وسکون‌فا، قاری انجیل‌راگویندچنانکه‌دراسلام‌ضابط‌قرآن‌مجیدراحافظ‌گویند ویعقوب ونسطور وملکا هریك نام مجتهدترسایان است و«نسطو» به حذف حرف اخیرنیزآمده ویعقوب‌را ماء یعقوب‌خوانند جهة ضرورت شعری جزو اول‌حذف شده،مخفی نمانادکه‌امت حضرت‌عیسی مجموع برسه‌فرقه‌اند فرقه‌ای‌تابع یعقوب‌اند وایشان رایعقوبیه خوانندواین طایفه‌به‌الوهیة عیسی قایل‌اند وبرخی‌تابع نسطورند وایشان رانسطوریه گویند وزعم این گروه آنکه عیسی‌پسرخداست وجمعی تابع‌ملکااند واین طبقه را ملکائیه خوانندوایشان‌گروهی‌اندکه‌الله‌تعالی راثالث‌ثلثه‌شناسندچنانکه قبل‌ازاین‌ایمائی‌برآن رفت. وسبب اختلاف مذاهب‌ثلثه وباعث ایتلاف عقیدهٔ صحیحهٔ نصاری موافق آنچه دردفتراول روضة‌الصفا مسطوراست آنست که بعدازرفع‌عیسی به هشتادسال یونس‌نام که‌مذهب یهودداشت به خاطر[2] پرخطیرش رسیدکه اختلاف درمیان‌امة حضرت‌عیسی‌اندازد وآن فرقه راکه همچو ثریا مجتمع گشته‌اند مانند بنات‌النعش متفرق گرداند چنانکه روزی آن‌ضال مضل ظاهرخود را به‌لباس زهدوصلاح

۱ ـ در متن اینطور است و شاید : «بشاه راه»
۲ ـ در متن . «خواطر»

آراسته نموده در میان نصاری آمد ومدة چهارماه در گوشه‌ای معتکف شدوباهیچکس مخالطت ننمود وبعدار انقضای مدة مذکور با جماعت نصرانیان ملاقات نموده گفت سه نفر از علمای خود را که وثوقی و اعتمادی براقوال وافعال ایشان داشته باشید نزدمن فرستید که با هر یك جداگانه سرّی از اسرار الهی درمیان خواهم نهاد ونصاری ایجاباً لملتمسه نسطو روماء یعقوب وملکارا پیش یونس فرستادند واو بایکی از آن سه کس خلوت‌کرده گفت که من فرستادهٔ مسیحم نزد تو ومی‌دانی که عیسی مرده زنده می‌کرد و امثال این افعال به غیر از الله تعالی جل جلاله ازدیگری صادر نمی‌گردد پس بایدکه اعتقاد کنی که عیسی پروردگار عالمیان است‌که‌از آسمان فرودآمده وقضایای ارض‌را سرانجام نموده باز به‌آسمان رفت، وباعالم دویم‌درخلوت گفت‌که بر تو روشن است که ازعیسی احیای[1] ورفع‌اکمه وبرص‌ناشی‌می‌شد ومتحرك ومرئی نیز می‌بود والله‌تعالی ازحرکت ورؤیت منزه است پس باید که اعتقاد کنی‌که عیسی پسر خداست که او را به‌زمین فرستاده وبازش به آسمان برده وبادانشمند سیم نیزامثال این سخنان‌گفته فرمودکه باید که اعتقاد کنی که عیسی خدای زمین است‌که چون مردم قصدقتل وی کردند مختفی‌شد وعنقریب به میان قوم خواهدآمد، وبعدازاظهاراین نوع هذیانات در صومعه را دربست و به ذبح خویش اقدام نمود و راه جهنم پیش گرفت و روز دیگز نصاری از علماء ثلثه تفتیش کردند که یونس‌باشما چه گفت، هریکی ازایشان سخنی‌مخالف حدیث دیگر در

۱ ـ در متن اینطور و شاید: «احیای میت»

میان آوردند، قوم گفتند که بهتر آن است که ما از یونس بیواسطه شنویم وچون به درصومعه آمدند یونس راکشته یافتند و نصاری متفرق به سه فرقه شدند و هرگروهی قولی از اقوال ثلثهٔ مذکوره را اعتقاد کردند کما قال الله سبحانه وتعالی «فاختلف الاحزاب من بینهم- الایه» پوشیده نماند که آنچه مسطور شد در باب فرق نصاری روایت مورخان است که به اقوال متکلمان مخالفتی دارد واطلاع برمقولهٔ ارباب کلام حواله به مطالعهٔ ملل ونحل محمدشهرستانی است و آنچه ملاّ سعدالدین تفتازانی درشرح عقاید نقل کرده این است:

«والنصاری و ان لم یصرحوا بالقدماء المتغایره لکن لزمهم ذلك لانهم اثبتوا الاقانیم الثلثة التی هی الوجود والعلم والحیات وسموها الاب وابن وروح القدس وزعموا ان اقنوم العلم قد انتقل الی بدن عیسی فجوزوا الانفکاك والانتقال فکانت ذوات متغایره» انتهی کلامه. وغرض از این اظهار کمال اشتهار اوست[1] به دانش وبیان آن که هرچند مرا نزد اسلامیان ندری ومقداری نیست اماچون صیت فضل و آوازهٔ کمال من به سمع جمع رسیده است وموافق ومخالف پایهٔ علم ومرتبهٔ فضل مرا دانسته اند بیگانگان حرمت من بیشتر دارند وزیاده از آشنایان عزت من می دارند و مصداق این مقال آنکه اسقف با آنکه از اطوار من بیگانه است و خانهٔ دینش ویرانه مرا ترجیح به هم کیشان خود می دهد و به مراتب شتی اعتبارات توجه[2] نسبت به من بیشتر است ازعقاید ایشان نسبت به یاران خود که یعقوب و نسطور وملکا باشند.

۱ - یعنی خاقانی ۲- در متن کلمه‌ای به این شکل

بیت چهل و نهم

گشایم راز لاهـوت از تفرد
نمایم ساز ناسوت از هیولا

لاهوت بهضمها وتای دونقطهٔ فوقانی وناسوت بالنون وضم السین المهملة والتاءالمثنی الفوقانیه ، وتفرد بالتشدید مصدر باب تفعل است یعنی وحدت وانفراد، مخفی نمانادکه درتبیین وتحقیق ناسوت ولاهوت اقوال متعددهٔ متکثره[1] منقول شده وآنچه بد صواب اقرب است رقمزدهٔ کلك بیان می گردد وبباید دانست که بعضی راعقیده آنست که لاهوت وناسوت اسم مقامات[2] مجردات علوی است علی تفاوت مراتبهم چنانکه مقام جبرئیل (ع) را جبروت خوانند و مقام میکائیل (ع) را ملکوت دانند ومقام اسرافیل (ع) رالاهوت گویندومقام عزرائیل (ع) راناسوت دانند، وتفاوت مقامات درتسمیه بهسبب تفاوت شأن و رتبهٔ صاحب مقام استوزعم برخی آنستکه ناسوت ولاهوت مختص به مواد وعالم کون و فساداست چنانکه گفتهاند «العالم اربعة عالم الناسوت الاکل والشرب والجماع و نحوها و عالم الملکوت ان یرتقی الانسان صفات الملکیة و التهلیل والتکبیر والصلوة والصیام ودوام الذکر وغیرذلك والجبروت ان یرتقی صفات الانبیاء واللاهوت الذات، انتهی» و بعضی گویندکه موجودات ممکنه بر سه قسماند : قسمی موجودات محسوسه است و آن را عالم ملك گویند و دوم موجودات معقوله است وآنرا عالم ملکوت خوانند و سیم موجودات بالقوه است و آنرا عالم جبروت گویند وهرچه ورای اینهاباشد عالم لاهوت بودو آن ذات الله تعالی است

۱ـ درمتن «مکتژه» ۲ ـ درمتن : «مقالات»

وبرخی از مفسرین در تفسیر آیهٔ کریمه، «وجعلکم خلائف فی الارض-الایه» چنین فرموده‌اند که ایزد متعال تعالی شأنه وتقدست اسماؤه وعم احسانه برای خلافت ظاهری وتصرف باطنی هفت عالم ظاهر ساخته: عالم ناسوت ملکوت، جبروت، لاهوت، جمهوت، عالم سموت، هاهوت، وبیان اختصاص هر اسمی به مسمای او و تحقیق وتبیین مسمی حواله به مطالعهٔ کتب تفسیر است واز کلام واقف اسرار شیخ فریدالدین عطار استشمام این معنی می‌شود چنانکه فرموده‌است شعر: «هفت شهر عشق را عطار گشت- ماهنوز اندر خم یك کوچه‌ایم» وبه اصطلاح صوفیه لاهوت عالم تجرد وانقطاع باشد وناسوت عالم تعلق وارتباط وآنچه محققین صوفیه در تحقیق لاهوت و ناسوت ذکر کرده‌اند بی‌تغییر عبارت و تبدیل استعارت مرقوم کلك بیان می‌گردد و هوهذا: «چون همای لایزال در آشیان لامکان سردر مراقبه داشت چنانکه خبر خود راخود نداشت آن مقام راعارفان هاهوت گویند، وچون به علم آمد که خود بخود آن مقام رالاهوت خوانند، وچون سر برداشت نظر بخود افتاد واجزای وجود خود را یکیك مشاهده کردن گرفت این مقام راجبروت نامند، وچون به بینائی خود آمد این مقام را ملکوت خوانند، وچون به لذات وجود آمد این مقام را ناسوت گویند، ودرهر مقامی که استاد[1] به همان مقام نامیده‌اند اگر در لذات فقط ایستد غفلت نامند و اگر در وصف رود علم‌الیقین گویند واگر درمشاهده رود عین‌الیقین گویند واگر بخود ایستد حق‌الیقین نامند واگر از خود بیخود شود حق‌الحق گویند، واین چهار مقام گاه آن شاهست حق‌الحق به مثال بالاخانه وحق‌الیقین بمثال خانه وعین‌الیقین بمثال صحن خانه وعلم‌الیقین

۱ـ درمتن اینطوز

به مثال دیوار خانه است و لذات وجودی بمثال مطبخ خانه و کارخانه است، والله اعلم. و صورت کتابت هیولا بیاست و بجهت رعایت مناسبت قافیه به الف کتابت شده و مراد از هیولا عالم موادو کون و فساداست و آنچه حکماء فلسفه بیان نموده اند که هیولی محل[1] است و صورت حال و از اجتماع حال و محل جسم که قابل ابعاد ثلثه است متکون می‌شود. و غرض از این بیت بیان مرتبهٔ دانش و کمال و اظهار حال و مآل است یعنی بعداز تمکن به چهار بالش عزت و افادت و استقرار برسریر تمکین و افاضت چنانکه بیت سابق مشعر براین است در تحقیق و تدقیق مسائل دقیقهٔ خفیه کوشیده آنچه اسرار عالم علوی وسفلی است به وجه احسن بیان خواهم نمود و اشارات لاهوت را که عالم تجرد و تفرد است ظاهر خواهم ساخت و رموز ناسوت را که عالم تعلق و ارتباط است منکشف خواهم کرد.

بیت پنجاهم

کشیشان را کشش بینی و کوشش
بتعلیم چو من قسیس دانا .

کشیش پیر کلیسیا و خادم دیر وصاحب سلوك ترسایان را گویند و این در حکم لغات الاضداد است و در واقعه ها[2] و اموری که تعلق به ملت آن طایفه داشته باشد ملتجی به‌اومی‌شوند، و قسیس به‌کسر قاف دانشمند نصاری را گویند ومراد ازاین بیت اظهارعلم وفضل است یعنی بعد از افاده وتحقیق وافاضه وتدقیق واشتهار وانتشارعلم ودانش تلامذه

۱ ــ درمتن محلی عینا
۲ــ درمتن : «واقعها» .

واساتید[1] آن طایفه به‌طریق رغبت قلبی ومعنوی و درکمال جد وجهد ظاهری وباطنی درتعلم وتفهم خواهند کوشید.

بیت پنجاه و یکم

فرستم نسخهٔ ثالث ثلثه سوی بغداد درسوق‌الثلاثا[1]

مراد از ثالث ثلثه همان اقانیم ثلثه است و گفته شد که بعضی خدای را ثالث ثلثه دانند و اعتقاد ملکائیه اینست و سوق الثلاثا نام بازاری است درشهر بغداد که فحول‌علمای ملکائیه درحوالی وحواشی آن منزل داشته‌اند وبیان وجه تسمیهٔ شهر بغداد بعد از این مذکور خواهد شد، ومراد ازاین بیت بیان آنست‌که بعد از استقرار وتمکن من در روم وافاده واستفاده باطایفهٔ‌آن مرز وبوم‌که سابقاً اشاره برآن رفته نسخه‌ای تصنیف خواهم کرد که محتوی باشد بر تحقیق و تبیین اقانیم‌ثلثه ورد اقوال‌باطله ومشتمل باشد برعلوم دینیه ومعارف یقینیه وبه پیش علماء ملکائیه که اعظم واعلم‌آن طایفه است در سوق‌الثلاثا[2] ارسال‌خواهم داشت تاسبب ارشاد وباعث هدایت‌آن طایفه بوده باشد. چنانچه این‌معنی را دربیت سابق تصریح کرده که: «به‌یك لفظ آن سه خوان‌را ازچه تنگ[3]ـ به‌صحرای یقین‌آرم همانا» وظاهرآنکه موافق عقیدهٔ نصاری کتابی خواهم نوشت مشتمل برتحقیق وتبیین اقانیم ثلثه علی‌ماهوعقیدتهم وبه پیش‌علمای‌این‌طایفه‌درسوق‌الثلاثا[4] ارسال‌خواهم

۱ــ درمتن: «الثلثا»

۲ــ درمتن «الثلثا»

۳ــ همینطور درمتن مانند قبل.

۴ــ درمتن: «الثلثا».

داشت که مقبول ومطبوع ایشان بوده باشد و مردود نگردد .

بیت پنجاه ودویم

به قسطنین برند از نوك کلکم حنوط و غالیه موتی واحیا

قسطنطنین ، بضم قاف و سکون سین مهمله وفتح طاء مهمله و النون و کسر الطاء المهملة والیاء المثنی التحتانیه والنون ایضاً ، همان قسطنیه است وقسطنطنیه نیز خوانند که الحال به‌استنبول[1] شهرت دارد واسکندربن فیلقوس رومی باعث وسعت وترقی این شهر شد وچنین گویند که پیش ازاحداث عمارت جدید در حوالی آن سرزمین انهار متعددهٔ کثیره جریان داشت. ومشرفه برآن زمین بود ودر دامن کوهی واقعه[2] شده بود واسکندر آب آن انهار ستّه را برآن معموره جاری کرد وبعد ازفوت اسکندر برفراز آن کوه که مشتمل برهفت تپه بود شهرجدیدی بنا کردند درغایت نزهت وصفا ودرکمال بهجت و بها ، چنانکه مشاهدهٔ اثمار اوفرح انگیزاست و رؤیت سواداوعشرت آمیز ، ونوك کلك سرخامه است و حنوط بفتح الحاء المهملة وبالطاء المهملة عملی راگویند که باموات به فعل می‌آرند وآن مالیدن کافور است بر اعضاء سبعهٔ سجود، وغالیه بالغین المعجمه چیزی‌است طیب‌الرایحه‌که زندگان به‌کاربرند وموتی جمع میت است واحیا بفتح همزه جمع حی است ، ومراد ازاین بیت بیان رواج فضیلت واشتهار وانتشار دانش او است که آفتاب دانش من به ربع مسکون پرتو انداخته و مایحتاج

۱ــ در متن اینطورعیناً .
۲ــ درمتن عیناً .

سکنهٔ این مرز و بوم از ثمرهٔ کلك من[۱] (و) فرهنگ من ساخته و پرداخته و آنچه زنده و مرده را به کار است از من به حصول می‌پیوندد و از راه دور به‌جهت تحصیل امور ارباب شعور به من تقرب می‌جویند.

بیت پنجاه و سیم

به دست آرم عصای دست موسی
بسازم ز آن عصا شکل چلیپا.

مراد از عصای موسی چنانکه ارباب تواریخ و سیر نقل نموده‌اند آنست که چون حضرت موسی بعد از قتل قبطی از بیم قصاص از مصر متوجه مدین شد که مسکن مألوف[۲] و مأنوس...

اقنوم[۳] بضم الهمزه و النون لغة یونانی بمعنی الاصل و اقانیم جمعه، بدانکه نصاری اقانیم ثلثه ثابت می‌کنند که آن اقنوم الاب و اقنوم الابن و اقنوم روح القدس باشد و زعم ایشان آنکه الله تعالی حاشا، مرکب است از این سه اقانیم و مراد از اقنوم الاب ذات الله تعالی است و از اقنوم الابن[۴] شدید القوی که حضرت جبرئیل ع باشد و از اقنوم روح القدس عیسی است و برخی بجای عیسی مریم را می‌دانند و اعتقاد طایفه‌ای آن است که اقانیم

۱ــ درمتن «و» ندارد.

۲ــ این آخرین کلمهٔ ص۴۹ ازورق (۲۵) لست و «مأنوس» درزیر صفحه نوشته شده که آغاز صفحهٔ بعداست اما صفحهٔ بعد باکلمهٔ «اقنوم» آغاز می‌شود و مطلب بدنبال مطالب قبل نیست و مربوط به‌شرح بیت دیگری است.

۳ــ آغاز صفحهٔ ۵۰ ازورق ۲۵ مربوط به‌شرح این بیت: «سه اقنوم و سه فرقت را به‌برهان ــ بگویم مختصرشرح موفا» که بیت پنجاه و ششم دراین شرح است و دنبالهٔ شرح بیت پنجاه و سیم و ابیات ۵۴ و ۵۵ این شرح افتاده است.

۴ــ درمتن: «الاب»

ثلثه کتب یهود ان است که منحصر است در (سه)[1] مجلد چنانکه نزد اهل اسلام کتب منحصر است در شش جلد و صحاح سته که مشهور است و اسامی صحاح سته که مقبول فریقین است اینست: صحیح مسلم، صحیح بخاری، صحیح ترمذی، صحیح نسائی، صحیح ابن ماجه، صحیح ابی داود، و مظنهٔ بعضی از نصاری آنکه اقانیم ثلثه عبارت از کتب ثلثهٔ سماوی است که به پیغمبران اولوالعزم[2] نازل شده مانند: زبور داود، و توریة موسی و انجیل عیسی باشد، و طایفه‌ای از نصاری را گمان آنکه اقانیم ثلثه وجود و علم و حیوة است، و وجود به منزلهٔ پدر است و علم به مثابهٔ نتیجه و فرزند و حیوة به جای مادر است و می گویند که عیسی صورة علم حضرت باری تعالی است که به منزلهٔ ابن است و همچنانکه پسر در وجود محتاج به ابوین و والدین است همچنین علم که به منزلهٔ نتیجه است و عیسی عبارت از اوست بی وجود واجب که به مثابهٔ پدر است و بی حیات او که به جای مادر است صورت نمی پذیرد و اصل در صفات این سه است و باقی متفرع است از او و مراد از سه فرقه که به معنی سه گروه است یعقوبیه و نسطوریه و ملکائیه است، و موفا اسم مفعول است از باب تفعیل و الف موفا منقلب از یاست و قاعده آن است که به یا نویسند و به جهة مناسبت قافیه به الف نوشته شده و مراد از این بیت استحضار و مهارت و تتبع تام اوست در مذاهب مختلفه نصاری را چنانکه عنقریب شرحی موجز وافی و کافی

۱ــ درمتن افتاده است

۲ــ درحاشیه نوشته: «اولوالعزم پیغمبری را گویند که واضع شریعت باشد پس آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص) اولوالعزم باشند و بعضی اولوالعزم پیغمبری را دانند که دین او ناسخ ادیان سابق باشد پس بنا بر این قول، حضرت آدم از اولوالعزم نباشد، منه».

بر اقوال این گروه ثلثه خواهم نوشت و غوامض معتقدات ایشان را به بیان شافی اداخواهم کرد و اقانیم ثلثه را به‌وجه احسن توضیح و تنقیح خواهم داد.

بیت پنجاه و هفتم [1]

چه بود آن نفخ روح و غسل و روزه
که مریم عور بود و روح تنها

بباید دانست که مراد از نفخ روح و غسل و روزه چنانکه ارباب مغازی و سیر ذکر کرده‌اند آنست که روزی مریم از معبد خود بیرون آمده در مکانی قرار گرفت و از لباس ظاهری عریان شده به غسل مشغوله شد و بعد از اتمام غسل و قبل از ارتحال از آن مکان به امر الهی جل کبریاؤه و کثر آلاؤه جبرئیل (ع) خود را به‌صورت امردی در کمال حسن و صباحت و در نهایت صفا و وجاهت بر مریم ظاهر ساخت و مریم متوهم شده گفت: «اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقيا- الآیه» و جبرئیل (ع) دانست که او ترسیده است، خاطرش را مطمئنه ساخته به‌عضوی مخصوص نفخی دمید و آناً مریم حامله شد و بعد از انقضاء چهار ماه [2] و به روایتی پس از انقضاء چهار ساعت مریم را مخاض و طلق روی نمود و به اشارهٔ جبرئیل (ع) از شهر بیرون رفته در پای درخت خرما منزل ساخت و تولد عیسی (ع) روی نمود و چون مریم از جبرئیل (ع) پرسید که اگر مردم از من استفسار نمایند که این فرزند را از کجا پیدا کرده‌ای چه

۱- از بیت پنجاه و سه تا اینجا افتاده است و شرح بیت پنجاه و شش چنین است که در حاشیهٔ صفحهٔ قبل به آن اشاره شد.

۲- در حاشیه نوشته: «در روایت نه ماه وارد شده، منه».

گویم ، حضرت جبرئیل (ع) فرمود که توقصد روزه نموده ای صمت اختیارکن واشاره کن که ازعیسی بپرسید و گویند که خاموشی درادیان سابقه عبادت بوده ومریم موافق تعلیم جبرئیل (ع) چنان کرد وبعد از استفسار قوم، عیسی درتکلم درآمده وبه پاکی والده گواهی داد چنانکه سابقاً براین اشاره رفت، ومراد ازروح جبرئیل(ع) است وعور بمعنی برهنه شدن است وبعد ازتحریر این عبارت وتفسیراین استعادت مناد این بیت درکمال ظهوراست ومحتاج به شرح وبیان نیست .

بیت پنجاه وهشتم

هنوز آن مهر دربرج[1] رحم داشت

که جان افروز گوهر گشت پیدا

این بیت ایما بر این است که تولد حضرت عیسی از مریم بی آلایش ظاهری واقع شده که دوشیزگی مریم بحال[2] بود که حضرت عیسی تولدنمود واین ازقدرت الهی وصنعت نامتناهی جل شأنه است ودرخبر است که روزی نصرانی بخدمت رسول مدنی(ص) آمد وگفت یامحمد مراخبرده ازفرزندی که بی پدر ازمادر به وجود آمدوچون هنوز آیات قرآنی واخبار فرقانی که محتویه برآثار واحوال حضرت عیسی باشد نازل نشده بود ، رسول الثقلین وخواجهٔ کونین درجواب توقف فرمودند ومتعاقب، حضرت جبرئیل(ع) بهآیات قرآنی واخبارسبحانی نازل شد

۱ــ درمتن اینطورعیناً ، دردیوان تصحیح نگارنده ص۲۷: « بردرج رحم» وبیت شصت ویکم است .

۲ ــ درمتن اینطور است وشاید «بحال خود».

مشعره برچگونگی تکون وتولد عیسی وحضرت رسالت آن سایل را طلب داشت و آیات منزله رابروی خواند و آن شخص تصدیق حضرت نموده به قبول اسلام تلقی[1] نمود. وآنچه ازشرح ومفاد این بیت مذکور شدمناسب آنست که لفظ مهررا به ضم میم دانند وبجای «برج»«درج» به ضم دال که به معنی صندوق[2] است خوانند موافق بعضی ازنسخ واگر این بیت به مهر بکسر میم که به معنی آفتاب و ببرج که تعلق به افلاك دارد منظوم شده باشد و به طریق تشبیه که ازمهر بکسر میم، عیسی خواسته و به جهة مناسبت آفتاب رحم را که به معنی بچه دان است به برج تشبیه کرده مقصود از این بیت بیان قلة وسهولت زمان تولداست چه موافق بعضی از روایات[3] زمان حمل زیاده ازچهار ساعت نجومی نبود.

بیت پنجاه و نهم

چه بودآن نطق عیسی وقت میلاد[4]

چگونه کرد شخص عازر احیا

---

۱ ـ درحاشیه : «تلقی بتشدیدالقاف من التلاقی ای الملاقات ، منه»

۲ ـ درمتن به غلط ، «صدق» ۳ـ درمتن : «روایة که»

۴ ـ درحاشیه باخط دیگر نوشته وکمی محوشده: «چه بودآن صوم مریم وقت اخفا» «چگونه ساخت ازگل مرغ عیسی» که مصراع اول ، مصراع دوم بیت متن ومصراع دوم، مصراع اول بیت دیگری است که مصراع دوم بیت متن ، مصراع دوم آن است به این شکل مطابق این ضبط :

«چه بودآن نطق عیسی وقت میلاد ـ چه بودآن صوم مریم وقت اخفا» که در اصل «اصغا» است و «چگونه ساخت ازگل مرغ عیسی ـ چگونه کرد شخص عازر احیا»

مراد از نطق عیسی همان تکلم اوست بعد از ولادت و اقرار به عبودیت خود وطهارت والده ومروی است که چون عیسی بعداز تولد به تکلم درآمد به‌جهة رفع سوء ظن قوم، اول به‌بندگی اعتراف نمود و گفت: «انی‌عبدالله اتانی‌الکتاب وجعلنی نبیاً-الایه» و آخر به پاکی مادر گواهی داد، و میلاداسم زمان است یعنی زمان تولد شدن وانسب آن بود که دراین‌بیت بجای«وقت میلاد» «بعدمیلاد[1]» می‌فرمودچنانکه بر ارباب‌طبع‌سلیم و فهم‌مستقیم‌پوشیده‌نیست. وعازر بالعین‌والزاءالمهملتین و بالزاءالمعجمة بینهما، نام‌شخصی است که بعد از مردن به استدعای حضرت عیسی درسلك احیاء انتظام یافت واحیا بکسرهمزه مصدراست به‌معنی زنده‌کردن.

بیت شستم

و گر قیصر سکالد راز زردشت
کنم زنده رسوم زند و استا

سکالد[2]، بالسین والدال المهملتین به معنی تفتیش‌کردن‌وتفحص وتجسس نمودن‌است وواضع‌کیش مجوسی ومغی‌ابراهیم نام‌داشت‌ملقب به زردشت ومغان زردشت راپیغمبر می‌دانند ومیگویند که آتش به‌او متکلم می‌شده وهرچه از آتش سؤال می‌نموده مطابق جواب می‌شنیده

۱ـ واضح‌است که «میلاد» را به‌معنی تولد وزاده شدن گرفته به‌معنی‌مصدری، نه‌اسم زمان

۲ ـ در متن اینطور و مطابق معنی ای‌که کرده «سکالیدن» به صورت مصدر، بایدباشد

ودرحقیقت شعبده وافسونی بودکه آن محتال مضل به ظهورمی آورد و مردم را فریفته می‌ساخت و در خبر است که زردشت در عقب آتشکده خانه‌ای ترتیب داد که عمارت آن درجوف زمین قرار یافته بودوراه آمد وشد درزیرزمین به طریق نقب مقرر کرده بود وپسری داشت که او را بعداز تعلیم وتعلم پنهان در آن خانه می‌فرستاد وخود قریب به آن آتش درجوار ولد میشوم قرار می‌گرفت وهرچه سؤال می‌کرد مطابق جواب می‌شنید ومردم را معتقد آنکه آتش است که بااومکالمه می‌نمایدوبسبب این شعبده وافسون خلق کثیر متابع اوشدند و دردفتر اول روضة‌الصفا مسطور است که زردشت حکیم درزمان گشتاسب ظاهرشد ودرمبدأحال شاگردارمیای[1] پیغمبر بودتاعلوم غریبه بیاموخت وگویندکه ممارست علم‌نجوم نموده از اوضاع کواکب معلوم کرد که شخصی مانند موسی پیدا شودکه او را به سبب ضیای آتش تجلی خالق نور وظلمت روی نماید و این معنی سبب دعوت او گردد و شیطان بخاطرش درآوردکه شخص موعود عبارت از آن است و بدین سبب به خلوت وعزلت و مجاهدت مشغول شد و روشنائی بنابر کثرت ریاضت بروی ظاهر گشت وشیطان آن روشنائی را درصورت آتش بدو نمود وازمیان[2] ... که‌کیش[3] وآیین

۱ــ درحاشیه‌نوشته: وارمیا غیرعزیراست چنانکه در روضة‌الصفا تصریح شده و بنابراین میان روایت صاحب روضة و روایت صاحب طبری مخالفت باشد ، منه» .

۲ ــ ازاینجا ببعد درص ۵۴ ازورق ۲۷ سفیداست

۳ ــ آغازصفحهٔ ۵۵ در ورق۲۸

این طایفه متروك و مندرس گشته و مسائل زند واستا از خاطر[1] محو و منسی شده اما از وفور مهارت و استحضار تجدیداً احیای رسوم مغی و مجوسی نموده معتقدات و عقاید آن گروه را به عرصهٔ ظهور و بروز جلوه‌گر خواهم ساخت ومسائل زندوآداب استاراکه حکم‌اموات دارد درسلك احیا انتظام خواهم داد.

بیت‌شست‌ویکم

بگویم کان‌چه زنداست وچه‌پازند
کز او پازند و زند آمد مسمّا

واین‌بیت متمم بیت سابق ومنقّح اوست به طریق‌اجمال و تفصیل نه برسبیل‌توقف والاقطعه می‌بود وبعضی‌را گمان‌آنکه زند وپازند هر دونام یك‌کتاب است در ملت مغان‌که ابراهیم زردشت تصنیف نموده و زعم طایفه‌ای آنکه زند رادوشرح است ازتصنیف تلامذهٔ زردشت‌یکی را استاگویند ودیگری‌راپازند بالباءالفارسی‌ومظنهٔ جمعی‌آنکه پازند شرحی است‌که زردشت برزند نوشته و برخی‌گمان برده‌اند که پازند کتابی‌است‌علیحده درمذهب‌مغان که ابراهیم زردشت یادیگری‌ازتبعهٔ اودرقیدعبارت درآورده وازاین بیت‌معلوم‌می‌شودکه پازندواستاازالفاظ مترادفه است ومسماشان یکی است و چنانکه شرح زند را استاگویند پازندنیزخوانند ورسم‌الخط مسمی‌به‌یاست‌یعنی«مسمی» باید نوشت اما

۱ ـ درمتن : «خواطر»

۲ـ درمتن همینطوراست عیناً، دردیوان : «چه‌آتش» وبیت شست و شش است .

به‌جهت رعایت مناسبت قافیه به الف کتابت شده، و بعد از تمهید این مقالات و تبیین این کلمات معنی این بیت کمال ظهور دارد و احتیاج به بیان ندارد.

بیت شست و ـ و یم

چه اخگر ماند ز آن[1] آتش که وقتی

خلیل‌الله در او افتاد دروا

واخگر بالخاء المعجمه والراء المهمله، انگشت افروخته باشد که التهاب آن برطرف شده باشد و خلیل‌الله لقب حضرت ابراهیم است و خلیل‌الله کسی را گویند که الله تعالی معیاروی را به محك نوائب و بلواء امتحان کرده به دوستی برگزیده باشد و حبیب‌الله کسی را گویند که الله تعالی اورا به‌دوستی فراگرفته باشد و بعد از آن عیار آن را به محك امتحان رسانده باشد و بعضی گویند خلیل آن بود که معبود حقیقی را بر سایر اشیاء اختیار کرده باشد و حبیب آنکه الله تعالی وی را برجمله اختیار کرده باشد و آنچه در مکارم الاخلاق مسطور است در وصایای نبی (ص) موافق روایت اخیر است چنانکه رسول خدا فرموده: «یاعلی اطلع الله تعالی علی الارض اطلاعة فاختارنی علی رجال العالمین ثم اطلع الثانیة فاختارك ثم اطلع الثالثة فاختار فاطمة علی نساء العالمین ـ الحدیث» و از این حدیث معلوم شد که الله تعالی جل شأنه رسول را برجمله اختیار کرده و حال آنکه ملقب به حبیب است و درتفسیر کاشفی مسطور است که بزرگان گفته‌اند که شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال به حضرت ذوالجلال، این مقام ابراهیم بود لاجرم به خلیل موسوم شد و شرط حبیب به فناء اوست درمحبوب و بقاء اوبدو و این مقام محمد (ص) است لاجرم

۱ـ در دیوان: «از آن آتش» و بیت شست و هفتم است

به‌حبیب مسمی گشت و دروا بفتح دال به‌معنی نگون آویخته و وازگونه کرده و آرزومندو نیازمند باشد واین بیت اشاره به قصهٔ حضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه‌السلام و نبذی از احوال خجسته مآل آن حضرت موافق رأی ارباب مغازی وسیرمرقوم کلك بیان می گردد و تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه روزی کاهنان ومنجمان کریاس گردون اساس نمرود که ملك ملك بابل بود به عرض او رسانیدند که امسال شخصی ازکتم عدم‌قدم در دایرهٔ وجودخواهد نهادکه پادشاهی و سلطنت تراکه همچوثریا منتظم است مانندبنات‌النعش پراکنده ونابود گرداند ونمرودواستفسار نمودکه آن شخص به عرصهٔ شهود درآمده یا هنوز در میدان تکون وظهورجلوه گر نگشته موبدان گفتند که هنوز نطفهٔ او در رحم[1] قرار نگرفته است اما از آثار و اوضاع اجرام علوی چنین مستفاد می‌شودکه عنقریب آن در در درج رحم قرار خواهد گرفت، و نمرود حکم فرمودکه زنان ومردان از یکدیگر مفارقت نموده زنان در بیوت ومردان درصحاری‌وفیافی وبیدابسر برند تامدت معهودمنقضی گرددو به‌حسب‌امر آن‌رجیم، پدرابراهیم که‌بنا برزعم‌بعضی آزر[3] نام‌داشت وبرخی را اعتقاد آنکه‌آزرنام عم ابراهیم‌است وپدرش مسمی به‌تارخ[4] بود، به جهت سرانجام مهمی به شهر معاودت نمود وبامنکوحهٔ خود

۱ ـ اینجا یك کلمهٔ «او» زائد نوشته است . ۲ـ درمتن : «مقتضی»

۳ ـ در حاشیه نوشته . «آزرنام پدر یا عم ابراهیم است ، در فرهنگ جمال‌الدین حسین انجو ، بزای منقوطه تصحیح شده، منه»

۴ ـ اینطور عینا

صحبت داشته بدرگاه نمرود باز گشت و کاهنان به عرض نمرود رسانیدند که همین ساعت نطفهٔ آن عزیز در رحم مادر قرار یافت و نمرود حکم کرد که هر فرزندی که متولد شود اگر دختر باشد متعرض او نشوند و اگر پسر باشد به‌راهی که آمده باز گردانند و گویند که قریب به صد هزار طفل بی گناه به فرمودهٔ آن مبرز گناه از نعمت حیات بی‌بهره ماندند و چون مخاض و طلق بر مادر ابراهیم غالب شد و آثار وضع حمل بر او ظاهر گردید از بیم نمرود مقداری مسافت قطع کرده قریب به غاری وضع حمل نمود و آن جنین را به حوفه‌ای[1] پیچیده در آن غار فرد وحید ابگذاشت و خود به خانه معاودت نمود و بعد از چند روز که بسر وقت طفل خود رسید دید که فرزندش زنده است و از ابهام وسبابه شیر و عسل می‌مکد ، تعجب بسیار نموده در حضانت او کوشید و بعد از آنکه ابراهیم به گفتار و رفتار در آمد مادر او را به خانه آورد و مکرر از ابراهیم در بارهٔ بت و بت‌پرستان توبیخ و تشنیع ناشی شد تا وقتی که ابراهیم اعظم بتان را درهم شکست، بت‌پرستان را طاقت (طاق)[2] شد، به‌اشارهٔ نمرود قاصد قتل او شدند و قرار بر آن دادند که آن زر تمام عیار را در بوتهٔ جوروبی اعتباری بگدازند و جسد فرشته‌وش او را به آتش بیداد و ظلم نابود سازند و بعد از تحصیل آلات وادوات سوختن و افروختن آتشی افروخته شد که مرغ هوائی را از محاذی آن اخگر مجال طیران نبود و چون حضرت ابراهیم را در آتش انداختند خطاب مستطاب به آتش رسید که «یا نار کونی برداً وسلاماً علی ابراهیم- الایه» و آن آتش بدان عظیمی به مجرد خطاب معلی بر ابراهیم سرد و سالم شد و مفسرین ذکر کرده‌اند که اگر الله تعالی

۱ــ درمتن: «بخوفهٔ» ۲ــ در متن نیست

در این خطاب «وسلاماً» نمی‌فرمود ابراهیم از برودت متضرر می‌شد و بالجمله درآن اخگر بوستانی در کمال نزهت وصفاونهایت طراوت[1] و بها احداث یافت مشتمل به چشمهٔ آب مصفاکه مانندآرزوی کریمان پهناور واز امل لئیمان دورتر،که قطراتش درخوشی و نزاکت از خوی جبین محبوب بیشی داشت و در طراوت و لطافت باماء معین خویشی، وحضرت ابراهیم بداتفاق ملکی یك‌هفته وبه‌قولی سه‌روز درآن‌نزهت آباد بسر برد وبنابردرخواست‌نمرود از آن‌مکان شریف بیرون آمد(و)[2] بطرف مصر هجرت نمود والله تعالی‌جل‌شانه بعد از انقضاء چهل‌سال از هجرت ابراهیم نمرود را به حقیرترین مخلوقی هلاك‌ساخت و اطلاع برکماهی حالات حضرت ابراهیم حواله به مطالعهٔ کتب سیر است، و صاحب معارج النبوه از تکملة اللطایف نقل‌می‌کندکه درحینی‌که‌آتش نمرود وقودیافت وقبل‌از القاءابراهیم‌درآن نار رجیم مرغکی‌که اورا به تازی عندلیب وبه‌دری هزاردستان‌گویند قصدآن‌کردکه خود را در آن آتش اندازد و سیندوار دراحتراق آید و حضرت جبرئیل(ع) به حکم‌رب‌جلیل تعالی‌آلاؤه وتقدست‌اسماؤه آن‌مرغك را از این‌حرکت مانع‌آمد وحسب‌الامر الاعلی از آن‌مرغك سبب این‌جرأت را استفسار نمود وآن‌طیر درجواب گفت‌که هرگاه خلیل‌الرحمن رابه آتش فانی گردانند مرامات به از حیات است وزندگانی تباه است و این معنی مقبول درگاه احدیت شده به‌انجاح مآرب و اسعاف مطالب او را نوید دادند وآن مرغك فرمودکه غرض من آنست‌که مرا به تعلیم هزار نام

۱ - درمتن. «طروت»

۲ - در متن «و» افتاده است

پاك خود از اقران و امائل ممتاز گردانند تا آن اسامی شریفه ورد وذکر من برده باشد و حضرت مجیب الدعوات مسؤول[1] او را به عز اجابت مقرون گردانید وبه تعلیم اسماء شریفه آن طیر را خوشدل و مسرور ساخت وازاین سبب عنادل را هزاردستان گویند والله اعلم ، ومقصود از این بیت اخبار حالات پیشینیان و اعلام سیر گذشتگان و باقی احتیاج ندارد به بیان .

بیت شست و سیم

به قسطاسی بسنجم راز مؤبد
که حوسنگش بود قسطا[2] ولرقا

قسطاس بضم قاف وسکون سین مهمله لغة رومی است به معنی ترازو که در تازی میزان خوانند ، ومؤبد عالم مغان را گویند ، وجو-سنگ یعنی سنگی که به حسب وزن ومقدار مثل جو باشد یعنی قلیل-الکم وخفیف الکیف وشین رابطه است وراجع به قسطاس است ، مراد آنکه سنگ کفهٔ آن میزان چیزی خواهد بود در نهایة سخافت و در غایت خفة همچوجو یعنی سنگ کفهٔ آن ترازوجوخواهد بود ، وقسطا[3] بضم قاف وسکون سین مهمله نام حکیمی است از بلاد روم وزعم طایفه‌ای

۱ـ در متن: « مسؤل » .
۲ـ در متن اینطور عیناً ودر دیوان: «قسطای لوقا» .
۳ـ درمتن به غلط : «قسطاس».

آنکه قسطا نام کتابی‌است درملة مغان سمّی مصنفش چنانکه شاطبی[1] به اسم مصنف شهرت کرده و لوقا بفتح لام وکسر واو نام حکیمی است ازاتباع ابراهیم زردشت وبعضی را عقیده آنکه قسطا نام کتابی‌است در کیش نصرانیه از مصنفات لوقا ، ولوقا نام حکیم نصرانی‌است از بلاد روم واین‌مظنه به‌حسب معنی انسب می‌نماید وبنا برصحت این‌روایت میان قسطا ولوقا واو عاطفه نباید نوشت چنانکه دراین‌بیت نوشته‌شده ومقصود ازاین بیت آنکه اسرار ورموز کیش‌مؤبد راکه عالم مجوس و دانشمند مغان است به میزان فضل خود می‌سنجم وبه وزن درمی‌آورم یعنی باعث اشتهار واقتدار دین مجوسی‌خواهم شدکه قسطاء[2] لوقا با وجود کمال اعتبار و نهایة اقتدارکه او را نزد طبقهٔ نصرانیه می‌باشد، و درآن کیش بهتر ازاو بلکه مثل اوکتابی تصنیف نشده، سنگ کفهٔ آن‌میزان‌خواهدبود اما مانند دانهٔ جوی درمقابل قدرومنزلت رموزو اسرارکیش مؤبد خوار و حقیر نمایدآنکه رازهای نهانی و مشکلات پنهانی دین زردشتیه را به‌عرصهٔ شهود وظهورخواهم‌آورد وترجیح او را برکیش نصرانیه ظاهرخواهم ساخت .

بیت شست و چهارم

بنام قیصران سازم تصانیف به از ارژنگ[3] چین وتنگ[4] لوشا

۱ ــ در دیوا : «دارتنگ» . ۲ ــ درمتن همینطور .

۳ــ ظاهراً مقصود «شاطبیه» قاسم بن فیرة بن‌خلف بن احمدالرعینی‌معروف به‌شاطبی(۵۳۸ــ۵۹۰ه.ق)است «شاطبیه» قصیدهٔ «حرزالامانی ووجه‌التهانی» در قراآت دارای ۱۱۷۳ بیت است (لغت نامه) و سایر مؤلفات کسانی‌که به‌«شاطبی» معروف‌اند این نام را ندارد (رك لغت نامه).

۴ ــ در متن اینطور عیناً .

قیصران جمع قیصر است به اسلوب فارسی چنانکه یاررا یاران گویند، و اما به قاعدهٔ عربی جمع قیصر قیاصره آید و پادشاه روم را قیصر گویند چنانکه ملك حبشه را نجاشی خوانند و فرمانفرمای ترکستان را خاقان گویند و امتداد این لقب تا زمان ایالت عثمان جوق بود و چون سریر حکومت ومسند عزت به وجود عثمان جوق زینت وبهجت یافت وقیاصره به نصرانیه اشتهار داشتند و عثمان جوق از اسلام بهرهٔ تمام داشت از القابشان اعراض نموده خود را به «خوانکار[1]» موسوم ساخت، از زمان ایالت عثمان جوق الی یومنا هذا پادشاهان روم را خوانکار گویند، وتصانیف جمع تصنیف است وارژنگ بفتح الهمزه و سکون الراء المهمله وبالزاء الفارسی مع النون والکاف،[2] نام خانه‌ای است که مانی نقاش در ولایت چین ساخته درکمال زیب وزینت ونهایت صفا ولطافت که مثل آن عمارت درربع مسکون نشان نمی دهند و بعضی گفته‌اند که ارژنگ نام کتابی است درعلم تصویر که مانی نقاش تصنیف نموده ودرآنجا نقوش وتصویری[3] چند به قلم کشیده که بیننده را طاقت مشاهده وشنونده را یارای استماع آن نه، و ارتنگ نیز آمده و بجای زای فارسی تای به‌دو نقطه فوقانی، و تنگ لوشا بفتح التاء المثنی الفوقانیه والشین المعجمه والنون بینهما، نام علم‌خانهٔ رومیان است که

---

۱ ـ یعنی خواندگار، خداوندگار.

۲ ـ درمتن اینطوراست اما ظاهراً منظور «کاف فارسی» است.

۳ ـ درمتن اینطور امابه قرینه «تصاویری» باید باشد.

درمقابلهٔ ارژنگ ساخته شده است ودر فرهنگ، ننگ لوثابثاءالمثلثه آمده ودرکشکول مسطوراست که مانی نقاش در زمان شاپور ذوالاکتاف ادعاء نبوت کرد واز جملهٔ معجزاتش یکی آن بود که بی‌پرگار دایره‌ای می‌کشید که قطر آن دایره زیاده از پنج ذرع [1] بود وچون به فرجار مطابق می‌نمودند خللی دراو هویدا نبود ودیگر ازمعجزه‌اش آن بود که بغیر مسطره ازخامه خطی‌مستقیم می‌کشید وچون باه‌مسطره مطابق می‌کردند موافق می‌آمد. وارباب سیر نقل کرده‌اندکه مانی‌درایام‌دعوی باطله روزی به موضعی رسیدکه هوای باعتدالش [2] روح‌افزا و نسیم عنبر بیزش فرح آرای ، مشتمل به چشمهٔ آبی که ماء زلالش قصب‌السبق از چشمهٔ حیوان وسلسبیل‌جنان برده وصفاء آبش لطافت ماء معین را به هیچ نشمرده ودرحوالی اوغاری‌که ازصفا باخلد برین دعوای مساوات می‌نمود واگر ضمیمهٔ جنانش گردانند رضوان تا دامن قیامت مباهات می‌فرمود ومانی‌قوت یکسالهٔ خودرا پوشیده وپنهان درآن‌غار درآورد وبا تبعهٔ خود گفت‌که من به‌آسمان عروج خواهم‌کرد و مترصد باشید که بعد از یکسال بر درفلان غار ظاهر خواهم شد و مردم را رخصت انصراف داد وخود به‌پنهانی درآن غار درآمد وارژنگ را درآن غار ترتیب داد وآن کتابی است مشتمل برصور غریبه و محتوی بر نقوش عجیبه‌که بینندگان را بصیرت‌افزاید وشنوندگان را مهارت [4] آرد وبه

۱ــ درمتن «زرع».
۲ــ در متن اینطور .
۳ــ درمتن اینطور و ظاهراً «گردانیدند» .
۴ ــ درمتن اینطور

مقتضای وعده بعداز یکسال بر در آن غار بر مردم آشکار اشد و آن کتاب را بر مردم ظاهر ساخت وگفت الله تعالی جل شأنه این کتاب را ارزانی به من داشته است تا معجزهٔ من باشد وجهلا وبلها اورا در آن قول مصدق داشته فریب او خوردند وبنبوت او معترف[1] و آخرالامر بنا بر زعم ارباب تواریخ بهرام نواسهٔ اردشیر بابکان بعد از آنکه مانی را ملزم و مجاب ساخت به‌قتل آورد، و این بیت افادهٔ بازگشت دارد به‌طرف نصاری، یعنی اگرچه در اشتهار واستظهار دین مجوسی وکیش مغی چنانکه گفتم خواهم کوشید، اما چنان نخواهد بود که ازملت نصاری وکیش نصرانیهٔ آباء بحث نمایم بلکه درصدد شهرت وسطوت آن دین باتمکین خواهم شد وکتابی چند مشتمل برمقولهٔ غوامض آن دین ومحتوی برمسائل دقیقهٔ آن آیین درقید عبارت و در سلک استعارت خواهم درآورد که محبوب‌تر ومطبوع‌تر از تصویر مانی وزیباتر ودرخشنده‌تر از کواکب یمانی[2] بوده باشد تاسبب اشتهار آن دین غیرمبین و باعث افتخار اهل آن آیین کهین گردد وغافل نشوی که مراد از نور وصفا وبهجت و بها که به ادیان باطله مانند مغی و عیسوی نسبت داده امر حقیقی است، بلکه مقصود همین امر ظاهری است وبیان اشتهار و انتشار واظهار تألیف و تصانیف درین ادیان تهکم و سخریهٔ این طایفه است ومصداقش آنکه مصنفاتی که درین ادیان باطلهٔ غیرحقه[3] درقید عبارت خواهد درآورد

۱ــ درمتن اینطور وفعل ندارد.

۲ــ در بالای این کلمه نوشته: «کوکب یمانی سهیل است، منه».

۳ــ درحاشیه نوشته است: «حق بتشدید القاف مضاعف است مثل مد، ار مشتقات است و دخول «تا» درمشتقات علامت تأنیث است به‌خلاف حـ امد که در

بقیه درصفحه بعد

و تألیف خواهد نمود به‌چیزی‌که در ظاهر کمال زیب وزینت و نهایت‌بها و بهجت دارد تشبیه نمـوده مانند ارژنگ مانی وصور فانی، تا ارباب معنی‌حق ویقین و اصحاب غرض ، صدق وتمکین او را به سوء اعتقاد و رغبت به طریقهٔ اهل فساد منسوب نگردانند والاکلام حق را به حلی وزیور وزیب وزینت وصور ورنگ و بوی و آنچه ماند بدوچکار.

بیت شست و پنجم[1]

بس ای خاقانی از سودای فاسد
که شیطان می‌کند تلقین سودا

سوداء مؤنث اسوداست به معنی لون سیاه و خلطـی از اخلاط اربعه رانیز سودا گویند واز سودای مصراع اول‌خلط مراد است و از سودای مصراع ثانی لون مقصود است و تواند بود که سودا در هر دو

بقیه ازصفحه قبل

تذکیر وتأنیث بریك حال‌است چنانکه زید انسان وهند انسان گویند ، و مراد ازمشتق‌آن است‌که وجوه تسعه‌که درعلم‌صرف مقررشده از اوحاصل‌آید نه‌آنکه آن‌کلمه از اصلی مأخوذ باشد چنانکه گویندکه انسان ازانس مأخـوذ است و چون وجوه تسعه ازاوحاصل‌نیست جامد گویند ومراد ازاخذ واشتقاق درجوامد قلب لفظ ومناسبت معنی‌است ، چنانکه انس اقل لفظ است ازانسان ، گویندکه انسان ازدانس، (این‌کلمه را بغلط «انسان» نوشته است) مأخوذ است به‌جهت مناسبت معنوی ودرمصادر تاء علامت تأنیث نیست چه در معنی‌مصدری تذکیر و تأنیث‌نیستو«تا»که داخل مصدر می‌شود بجهت مرة است وغیره چنانکه درعلم صرف مقرر شده ، منه».

۱ ـ در دیوان بیت هفتادویکم است

مصراع به معنی خلط باشد به‌طریق ذکر ملزوم وارادهٔ لازم و مراد از سوداخواه به‌معنی‌لون‌باشد وخواه به معنی‌خلط، اشیای فاسد مذمومه است و«فساد»[1] ضایع‌شدن چیزی‌است وازحال‌خوب به‌حال بد گردیدن و«تلقین»فهمانیدن وبیاد در آوردن باشد، ومخفی‌نماناد که دراین‌بیت‌به طریق منع اشاره برسکوت می‌کند و بر سبیل کسر نفس می گوید که آنچه درسلك عبارت انتظام داده‌شد همه اثرونتیجهٔ فکر فاسد است و اثر خلط فاسد به یقین که بکار نیاید و اعتماد رانشاید پس بهتر آنکه خموشی گزینی و زبان بیان را به قفل سکوت متصل گردانی چرا که هر گاه‌سودا درانسان غلبه‌کند به فسادمنجرخواهد شد وفکرهای دور و اندیشه‌های بی‌حضور درآئینهٔ ضمیرش جلوه‌گری آغاز خواهد نهاد وشیطان مجال یافته اشیاء غیرواقعهٔ مذمومه را درنظراودر کمال زیب و زینت جلوه می‌دهد و چیزهای ناشایستهٔ معقول را به طریق امتحان وامی‌نماید.

بیت شست‌وششم

رفیق بد[2] چه اندیشد به عیسی
وزیر بد چه اندیشد[3] به دارا.

مراد ازرفیق بدیهودی است‌که باحضرت‌عیسی دربعضی ازاسفار مرافقت نمود و با حضرت نبوت‌پناه در مقام غدر وتزویر بود و مفصل

۱ــ در متن اینطور وظاهراً «فاسد شدن» یا «فساد» است
۲ ــ در دیوان . «دون»
۳ ــ دردیوان: «چه اندازد» و رك تعلیقات دیوان‌ص ۹۹۰، و در دیوان بیت هفتاد ودوم است

این مجمل موافق آنچه در دفتر اول روضة‌الصفا مسطور است آنست که چون یهود در بیت‌المقدس با حضرت عیسی علی‌نبینا و علیه‌السلام در منازعه و مخاصمه آمدند و عیسی به‌حکم سماوی از بیت‌المقدس هجرت اختیار کرد و با مریم به قریه‌ای از قرای شام نزول اجلال[1] نمود و در آن قریه معجزه‌ای چند به ظهور رسانید و از آنجا به سببی از اسباب که در کتب سیر مسطور است هجرت اختیار فرمود و درین سفر یهودی با عیسی مرافقه نمود و از مأکولات و زوادهٔ سفر با حضرت عیسی رغیفی بیش نبود و با یهودی دو رغیف بود و در اثنای سیر حضرت عیسی به یهودی گفت که غرض آنست که زادی که مرا و ترا است مشترك باشد یهودی قبول نمود و آخر از آن قول نادم و پشیمان شده یك نان در شب به‌کار برد و صباح چون مشتهیات نفس درهیجان آمد عیسی از یهودی طلب رغیف نمود، یهودی یك نان پیش آورد و عیسی فرمود که نان دیگر کجاست یهودی ایمان مغلّظه یاد کرد که مرا بیش از یك گرده نبود و عیسی خاموش شد و چیزی نگفت و باهم روان شدند و در اثنای سیر به شبانی رسیدند و حضرت عیسی از آن راعی گوسفندی طلب داشت و بعد از ذبح و اکل آن شاة را زنده نمود و به شبان سپرد و خود روان شد تا به موضعی رسیدند که سباع حفر نموده بودند و گنجی ظاهر شده بود، یهودی به عیسی گفت که از این گنج نتوان گذشت و عیسی در جواب فرمود که بگذار این گنج را بحال خود که مقدر چنان است که جمعی بر سر این کنز هلاك شوند، تا آنکه به شهری رسیدند که ملك آن شهر در حالة نزع بود و پزشکان و طبیبان از معالجه و مداوا عاجز بودند و یهودی راجهل و ماخولیا بر آن

۱ ــ در متن : «نزول و اجلال»

داشت که مانند عیسی در احیای موتی سعی نماید، عصائی مثل عصای آن حضرت بهم رسانیده بکر پاس گردون اساس ملك آمد و با اعیان دولت و ارکان حضرت او گفت که اگر خواهید پادشاه شما را در سلك احیا انتظام دهم؟ خدم و حشم این معنی را فوزی عظیم و موهبتی فخیم[1] پنداشته یهودی را ببالین ملك محتضر بردند و هرچند یهودی عصای خود را بر پای او زد و گفت. «قم باذن الله تعالی» اثری بر او مترتب نشد و از جمادیت به انسانیت متبدل نگردید و متعلقان ملك قاصد قتل یهودی شدند و حضرت عیسی بر این مطلع شده آن ملك را حسب الاذن الاعلی در زمرهٔ احیا منضم و منخرط ساخته یهودی را از بلیهٔ قتل خلاصی بخشید و سعی آن حضرت نزد یهودی مشکور و مقبول افتاد، و بعد از آن حضرت عیسی از آن یهودی استفسار نمود و سوگند داد بدان خدایی که ملك را زنده کرد و تو را از بلیهٔ قتل رهائی بخشید راست بگو که وقتی با من مرافقت نمودی چند رغیف با تو بود و آن سنگ دل کافر قسم یاد کرد که با من یك رغیف بیش نبود و حضرت عیسی خموشی[2] اختیار نموده بر سر گنج مذکور آمد و دید که جمعی بر سر گنج کشته شده بودند و سبب قتل ایشان حواله به مطالعهٔ کتب سیر است که مفهوم می گردد و حضرت آن اموال را به سه قسم منقسم ساخت. قسمی را به یهودی داد و سهمی را خود برداشت و قسم ثالث را فرموده که حصهٔ صاحب رغیف مفقود است و قوت طامعهٔ یهودی در حرکت آمده گفت اگر تو را به صاحب گردهٔ مفقود نشان دهم حصهٔ او را به او خواهی داد؟ حضرت عیسی در جواب فرمود آری، یهود گفت صاحب رغیف مفقود

۱ ـ در متن «ضخیم» ۲ ـ در متن اینطور است

منم، حضرت عیسی گفت همهٔ این اموال از تو باشد و تورا در دنیا و عقبی از این زیاده سهمی و نصیبی نخواهد بود وچون آن یهود باهمهٔ آن امرال مقداری ازمسافة قطع کرد زمین او را باآنچه داشت مانند قارون فرو برد نعوذبالله من غضب الله تعالی. و مراد از وزیر که اندیشهٔ بدنسبت به داراب به عرصهٔ ظهور آورد موافق نقل ارباب سیر چنان است که فیلقوس پادشاه ملك روم به داراب بن بهمن ابن اسفندیار ملقب به داراب اکبر باج و خراج می‌داد و چون نوبت حکومت و سیاست ایران به داراب اصغر ابن داراب اکبر رسید و ریاست روم به اسکندر بن فیلقوس انتقال نمود داراب به طریق سابق از اسکندر خراج طلب داشت و اسکندر خراج گزاری[1] را عاری عظیم دانسته در ادای باج تغافل و تکاهل نمود و به سبب همین درمیان دو پادشاه جنگ وجدل قایم شد و بسعی دو نفر ازملازمان داراب که هردو همدانی بودند ودر کمال اعتبار و اقتدار بسر می‌بردند و یکی ماهپاره[2] و دیگری کوشیار نام، داراب را کشتند ومملکة ایران ضمیمهٔ مملکة روم گردید ومقصود ازاین بیت اظهار سوختگی[3] است ازابنای روزگار و بیان دل سردی است ازاطوار واوضاع این طایفهٔ غدار که سعی در امور ایشان ندامت است و کوشش درمادهٔ ایشان سبب حسرت چنانکه رفیق حضرت عیسی با آنکه کمال مروت و مردمی از آن حضرت مشاهده نمود و بوسیلهٔ آن حضرت حیات تازه و نعمت بی اندازه یافت به سبب اندك نفسی

۱ ـ در متن : «گذاری»

۲ ـ درمتن عینا اینطور و ظاهراً «ماهیار» است

۳ ـ در متن «و سوختگی» و ظاهراً «دلسوختگی»

کذب‌راشعارخودساخته درمقام‌تزویر باحضرت‌بسر برد وملازمان‌داراب که درکمال اقتدار و اعتبار بسر می‌بردند و توجه پادشاهانه و عنایات ملوکانه شامل حال‌ومآل ایشان‌بود دراندیشهٔ غدروخیال محال درآمده درمقابل چنان روح‌افزا[1] چنین نیش‌جان فرسا درکار اوکردندپس‌یقین پیوسته که من‌نیزهرچند دراشتهار وانتشار واقتدار ادیان معهوده‌سعی نمایم ودربارهٔ این‌طبقه آنچه لازمهٔ مردمی ومروت باشد به فعل آورم آخر همان به عرصهٔ ظهور خواهد آمد که از رفیق عیسی و وزیر بر دارا آمد.

بیت شست و هفتم

مگو این کفر[2]، ایمان تازه کردان

بگو استغفرالله زین تمنا

واستغفار طلب آمرزش‌کردن بود وتمنا را«تمنی» بایدنوشت‌اما به جهت رعایت مناسبت قافیه به‌الف نوشته‌شده، وتمنی مصدرباب‌تفعل است به معنی‌آرزو بردن یعنی آنچه از مقولهٔ مغان و معتقد ترسایان گفته شده محض کفراست واعتقاد رانشاید، هرچندنقل کفر کفرنیست واز این تمنی وآرزو استغفار بایدکرد وازالله‌تعالی جل‌جلاله‌آمرزش باید خواست، اشاره است بر ردآنچه می‌فرمود که می‌خواهم که دین مجوسی ومغانی ویاملة نصرانی اختیارکنم.

۱ ـ در متن اینطور و شاید «نوش روح افزا»

۲ـ در دیوان «کفرو» وبیت هفتاد و سوم است

بیت شست و هشتم[1]

فقل واشهد بان الله واحد تعالی عن مقولاتی تعالی

و این بیت چون به لغت عربی منظوم شده و ترکیب او موافق قاعده نحوی چنان است که لفظ «فقل» فای اوفای تعقیب است و «قل» صیغهٔ امر مخاطب است و «اشهد» بکسر الهمزه او بضمها نیز بصیغهٔ امر[2] است و واو، واو عاطفه است و «بان» بای او زائده است و «ان» بکسر الهمزه او بفتحها، از حروف مشبهه است والله که علم ذات مستجمع جمیع صفات کمال است منصوب است، اسم اوست و واحد مرفوع است و خبر اوست و این جمله حکم مفعول «و اشهد» دارد و «تعالی» حال است از «الله» و «عن» حرف جر است و مقولات اسم مفعول است جمع مؤنث و مضاف است بیای متکلم و «تعالی» ثانی تاکید تعالی اول است و این بیت اشاره است بر تجدید اسلام و ایمان و اعراض است از مقوله و عقیدار باب کفر و خذلان یعنی مقوله که صحیح و معتبر است چنین باید که الله تعالی جل شأنه و تقدست اسماؤه یکی است بی شبه و نظیر، و معترف باید شد که آنچه مذکور ساختم از اقوال نصاری و مغان، الله تعالی منزه است از آن ردر این بیت اگر لفظ «تعالی» را به الف نویسند بجهت رعایت مناسبت نافیه شاید

بیت شست و نهم

چه باید رفت و اروم[3] از سرذل عظیم الروم عز الدوله اینجا

۱ ـ ابتدا به غلط «نهم» نوشته . در دیوان بیت هفتاد و چهارم است
۲ـ درمتن: «امر بصیغه»
۳ ـ در دیوان: «تاروم» و بیت هفتاد و پنجم است

واین بیت تخلص وگریزاست به ممدوح که عزالدوله باشد ولفظ «وا» موافق قاعدهٔ عربیه از حروف نداست که در ندبه و توجع آید چنانکه «وازیدا» گویند از غایت ملال درحین مفارقت و به اصطلاح فارسیه به معنی افسوس آید ومناسب این مقام است[۱] واین بیت اشاره برتغیررأی سابق است[۲] چنانکه مکرراً درابیات ماتقدم فرمودکه ارادهٔ روم وعزیمت آن مرزوبوم خواهم کرد وترک شعاراسلام و[۳] اختیار دثاراربا ب خذلان خواهم نمود و الحال بطریق استرجاع می‌فرماید که چرا از روی مسکنت وخفت عازم آن بلدبیدشد وبجهت تحصیل مطالب ومآرب ترک دین وعقیدهٔ یقین نموده متوجه آن سرزمین بباید گردید و حال آنکه مهتروبهتر آنها عزالدوله که وزیراعظم خاقان، ملك ملك شیروان[۴] است درجوارتست وآنچه از مطالب ومآرب دنیوی ازآنها متوقعی از او منرصدباش .

بیت هفتادم

یمین عیسی و فخر الحواری
امین مریم و کهف النصاری

واین بیت در مدح عزالدوله است و مناقب او را می‌شمارد و موافق لغة مراد ازحواری قصاراست و چون حضرت عیسی مبعوث شد

---

۱ ـ «وا» فارسی و بمعنی «با» و «به» می‌آید یعنی «بهروم» وشرح متن بکلی اشتباه است
۲ـ در متن «است» افتاده
۳ـ در متن «واو» ندارد
۴ ـ درمتن اینطور است

و از مـردم استمداد نمود و گفت کیست‌که دین خدای را نصرت کند حواریون دوازده کس بودند که پیشهٔ گازری داشتند ، ایشان گفتند : «نحن انصار الله» وبعضی گفته‌اندکه «تحویر» «تبییض» است وایشان‌چون جامه را به شستن سفید می‌ساختندموسوم به حواریین گشتند وبنابراین تواندبودکه حواریون جمع‌الجمع باشدکه حواری جمع«تحویر»باشد وحواریون جمع حواری و مراد از یمین عیسی حواریون است چون حواریون درامداد ویاری نسبت به‌حضرت عیسی تقصیر ننمودند ملقب به‌یمین‌شدندچه یمین[1] درلغت‌تازی‌ممدومعاون‌را نیز گویند چنانکه‌ید یمنی‌را یمین‌گویند، ویمین به‌معنی قسم‌نیز آمده ومناسب،معنی‌اول‌است آنچه نزدعرب ضرب المثل‌است‌که «انت‌عندنا بالیمین» ومراد ازامین مریم حضرت زکریاء پیغمبر است چه حفظ و حضانت مریم با حضرت زکریا بود و تواند بود که امین مریم حضرت جبرئیل(ع) بوده باشد بجهت رعایت وهدایت وادای امانت. وکهف[2] درلغت به معنی غاراست ودراینجا مراد ملجأ ومفراست وچون آن‌غارپناه اصحاب کهف شد از این‌جهت‌مفررا تعبیر به کهف‌کرده وحرف اخیر نصاری که به‌الف‌کتابت شده بجهت رعایت مناسبت قافیه است والا بیاید نوشت وامهٔ حضرت عیسی را نصاری از آنجهة‌گویند که انجیل درقریهٔ ناصره ازقرای‌شام به حضرت عیسی نازل شد لهذا امت‌آنحضرت نصاری اشتهار یافت.

۱ــ در متن به‌غلط : «یمین چه»

۲ــ درحاشیه: «موضوع‌له کهف معدن است کمایقول:الدعاء کهف‌الاجابة کما ان السحاب کهف المطر ، منه»

بیت هفتاد و یکم

مسیحا خصلتا قیصر نژادا
ترا سوگند خواهم داد حقا

و مصراع اول تعداد مناقب عز الدوله است و به‌طریق خطاب، و مصراع ثانی اشاره بر یمین است بجهة انجاح مطلوب. و خصلت عادت جبلی است، و نژاد بزای فارسی بمعنی نسبت است، و الف اخیر «نژادا» و «حقا» زایده است و بجهة حفظ وزن و رعایة قافیه اضافه شده[۱].

بیت هفتاد و دویم

بروح القدس و نفخ[۲] و روح و مریم
به انجیل و حواری و مسیحا

و این بیت و هفت بیت دیگر که بعد از این مسطور می گردد قسمیه است و ابیات قسمیه نیز گویند و در مصراع اول به غیر واو دویم اگر خوانده شود بهتر خواهد بود، و مراد از روح القدس جبرئیل است و نفخ روح، دمیدن جبرئیل است در بطن مریم چنانکه سبق ذکر یافت و انجیل کتابی است که به حضرت عیسی نازل شد و یکی از کتب اربعهٔ سماوی است که در السنه و افواه سایر و دایر است، و انجیل لغة سریانی

۱ـ در حاشیه نوشته: «می توان گفت که الف در نژادا، الف خطابی است مثل الف «مسیحا خصلتا» و زائد نیست، یعنی ای مسیح خصلت وای قیصر نسبت، و الف مسیح بجهة ضرورت است، لمحرره». ـ والف «نژادا» الف زائده نیست بلکه پساوند ندا و خطاب است.

۲ـ در متن اینطور و «واو» زائد است، در شرح هم اشاره کرده، در دیوان: «نفخ روح» و بیت هفتاد و هشتم است،

است مشتق از «نجیل» بالجیم که به‌معنی «استخراج» باشد ودویم از آن کتب اربعهٔ سماوی توریة است که به‌حضرت موسی نازل شد و توریة در اصل «دورات» بود به معنی افروختن آتش ودال را بتا بدل کرده‌اند چنانکه تولج دراصل دولج بوده‌است و «تولج» موضعی را گویند که مردم در آنجا جمع شوند وبه زبان هندی «گودری» گویند و سیم از آن کتب اربعهٔ سماوی «زبور» است که به‌حضرت داود[1] فرودآمد و زبور جمع «زبر»است، به‌معنی کتابت است وهم قراءت، «من زبر ته‌ای کتبة وقرأئة» وچهارم از آن کتب سماوی فرقان است که به پیغمبرما صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده و فرقان بجهة آن گویند که فارق است میان حلال وحرام و یا آنکه چون قرآن مجید فقره فقره وآیه آیه نازل شد لاجرم به فرقان موسوم گشت به خلاف کتب ثلثهٔ مذکوره که مجتمعه دریکدفعه فرود آمدند، ومسیح لقب حضرت عیسی‌است والف مسیحا جهة رعایت وزن قافیه است ومسیح اگر فعیل به معنی مفعول است عیسی‌را بدان جهة مسیح گویند که ممسوح القدمین بود یعنی جمله کف پای او بر زمین نشستی[2] ومیان قدم ارتفاع ندانست یاآنکه جبرئیل علیه‌السلام اورا به پرخود بسود تاشیطان را براو راه نباشد واگرمسیح فعیل به معنی فاعل است عیسی را بدان جهة مسیح گویندکه سیاحت بسیارمی‌نمود یاآنکه‌چون دست به‌بیماران[3] مالید شفا می‌یافتند ووجوه دیگر نیز گفته‌اند والعلم عندالله تعالی والله اعلم.

۱ـ درحاشیه نوشته: «زبور به لغت سریانی به‌حضرت داود نازل‌شده وحضرت داود نیز سریانی لغت بود. وانجیل نیز به‌لغت سریانی فرودآمد و توریة به‌لغت عبری نازل شد وقرآن به‌لغت عربی نزول یافت، منه».

۲ـ در متن به‌غلط: «نشستن». ۳ـ در متن: «بیمار».

بیت هفتاد وسیم

به مهد راستین و حامل بکر
به دست واپسین[1] و باد مجرا

واین بیت دویم‌است ازابیات قسمیه ومراد ازمهد، گهواره‌باشد وعماری را نیزمهد گویند، چنانکه درمناقب زنان، مهدعلیا نویسند و هزار دستان گلستان معانی طالب آملی مهدرا به معنی اخیر منظوم ساخته چنانکه گفته است: «این‌چه عماری است واین‌چه قبهٔ پرنور- ساکن این مهد کیست دیدهٔ بددور» ومراد ازمهد راستین حضرت‌عیسی وازحامل بکرمراد مریم است ومریم را حامل بکر بجهة آن گفته که درحالتی که مریم باکره بود به‌عیسی حامله گشت، وبادمجرا آن نفخهٔ نفخ است که حضرت جبرئیل علیه‌السلام در بطن مریم دمید، والف مجرا به جهة رعایت مناسبت قافیه است والا بیاباید نوشت.

بیت هفتاد و چهارم

به[2] بیت المقدس واقصی و صخره
به تقدیسات انصار و شلیخا

واین‌بیت سیم است ازابیات قسمیه، وبیت‌المقدس بتشدیدالدال نام بلده‌ایست از بلاد شام که حضرت داود بانی او بود ودراینجا بجهة

۱ــ درمتن اینطور عیناً و«دست وآستین» صحیح است، دیوان: «به‌دست وآستین باد مجرا»، وبیت هفتاد ونهم‌است وشرح بیت درتعلیقات ص۹۹۰.

۲ ــ «به» دراین‌مورد درنسخهٔ خطی‌جدا نوشته شده وسایرموارد پیوسته به‌کلمهٔ بعد است.

ضرورت وزن تخفیف‌یافته ومراد ازاقصی، مسجد اقصی‌است‌که حضرت سلیمان به امرملك منان دربیت‌المقدس به‌اتمام رسانید وشرح این‌بنا موافق آنچه درترجمهٔ تاریخ طبری‌مسطوراست چنان است که درزمان حضرت داود علی‌نبینا وعلیه‌السلام در بیت‌المقدس واکثربلاد شام بلیهٔ وبا شیوع یافت وجمع کثیر وجم غفیرازبنی‌اسرائیل به‌عرصهٔ تلف آمدند وحضرت داود باجمعی ازصلحا و برخی ازعلما به‌قصد رفع بلیهٔ وبا از شهر بیرون رفته درموضعی‌معین سرها برهنه کرده جبههٔ نیاز بدرگاه آن بی نیاز به خاك مسکنت گذاشتند و استدعای رفع بلیه نمودند و هنوز سر از سجده برنداشته بودکه دعای ایشان به‌عز اجابت‌اقتران یافت وبعدازآن‌حضرت داودبه‌قوم‌گفت‌که به‌شکرانهٔ این‌موهبت‌عظمی وداهیهٔ کبری باید که درهمین محل‌که دعای ما به‌شرف اجابت رسیده مسجدی بنا نمود و معبدی ترتیب داد وقوم این معنی را قبول نموده طرح اساسی مسجد انداختند وقبل ازاتمام بدان خجسته انجام وحی رسیدکه دست ازعمارت این‌مسجد بازدارکه مقدرچنان است‌که فرزند توسلیمان درتعمیر این بنا سعی‌نماید و این معبد را به‌اتمام رساند و داود حسب‌الامرالاعلی ممنوع شده‌آن‌بنارا مهمل گذاشت وبه‌اختتام[1] نپرداخت و چون مسند نبوت وسریر سلطنت به ذات همایون وصفات میمون حضرت سلیمان مزین و مشرف شدآن مسجد مبارك را به‌اتمام رسانید وبه‌مسجد اقصی‌اشتهار یافت ، وصخره بالصاد والراء المهملتین والخاء المعجمه بینهما، نام قطعه سنگی‌است که در وسط مسجد اقصی

۱ـ درمتن : داختیار، نوشته.

نصب نموده اند مانند حجرالاسود که در کعبه مرکوزاست و اثر قدم پیغمبر ﷺ بر آن است و مربط براق آن حضرت درشب معراج آنجا بوده ومحراب زکریا ومحراب مریم آنجاست ووليدبن عبدالملك ابن مروان درمیان مسجد قبهٔ عالیه‌ای بنا کرده غرضش آنکه اهل شام به زیارت اومشغول شوند وبه طواف کعبه نپردازند تابرفضایل‌اهل‌البیت اطلاع نیابند و از بنی امیه روگردان نشوند کذا ذکر بعض‌الفضلا ، و وتقدیسات جمع‌تقدیس‌است وانصاربفتح الهمزه جمع‌نصره‌است ومراد از انصار حواریون است وشلیخا بفتح الشین المعجمه و کسر اللام و یکون بالفتح ایضاً وسکون‌الیاء المثنی التحتانیه وفتح‌الخاء المعجمه بروزن زلیخا ، صحابه وتابعین ترسایان باشد وبرجمیع این کلمات‌که درابیات قسمیه مذکورشد قسم تعلق می‌گیرد وهمچنین درابیات لاحقهٔ قسمیه‌که مذکورخواهد شد .

بیت هفتاد و پنجم

بناقوس و بزنار و بقندیل
بیوحنا و شماس و بحیرا

و این بیت چهارم است از ابیات قسمیه، وناقوس جرس‌است که ترسایان دروقت عبادت بنوازش در آرند تا اوقات عبادتشان‌معلوم‌شود، چنانکه در اسلام وقت عبادت اذان گویند ، نصاری ناقوس نوازند و سابقاً مذکور شد ، و زنار بالنون المشدده عقدی است شعار کفر و نصاری در کمر و گردن استوار دارند و مخصوص به‌نصاری نیست چه اکثر ازکفره زنار را شعار خود سازند مانند آتش پرستان ، وقندیل

چنانکه معلوم است چیزی است که از طلا و نقره می‌سازند بعضی مدور و بعضی مکعب وبعضی شلجمی وبجهة زینت در اماکن مشرفه می آویزند و به نصاری اختصاص ندارد و چراغی که در اماکن مشرفه آویخته می‌گردانند آن را نیز قندیل گویند و در اینجا مراد از قندیل معنی اول است وسابقاً نیز تصریح یافته است، ویوحنا بضم الیاء المثنی التحتانیه وفتح الحاء المهمله وبالنون المشدده، و شماس بفتح الشین المعجمه و و تشدید المیم وبالسین المهمله، و بحیرا بضم الباء الموحدة التحتانیه و فتح الحاء المهمله و سکون الیاء المثنی التحتانیه و بالراء المهمله ، هریك نام زاهد وعابد نصرانی باشد وبحیرا همان است که در راه شام با حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام ملاقات نمود وشرح این قصه چنان بود که پیغمبر ما(ص) درسن سیزده سالگی باعم خود عمران مکنی به ابی طالب برسم تجارت ازمکهٔ مشرفه بیرون آمد وبه طرف شام روانه شدواز اتفاقات حسنه در اثنای قطع مسافت درسرزمینی نزول اجلال[1] نمودند که بحیرای نصرانی در آن مکان صومعه‌ای داشت وچون بحیرا به عزملاقات حضرت(ص) ختمی پناه فایز[2] شدوعلامات وامارات پیغمبر آخرالزمان راکه درکتب متقدمین خوانده بود باآثار و صفات حضرت مطابق و موافق یافت، ابوطالب را به دعوت طلب داشت و حضرت نیز اجابت نمود وبحیرا باابوطالب گفت که این جوان پیغمبر آخرالزمان است ونباید که او را به شام ببری که یهود شام قاطبه به او درمقام غدر و

۱ ــ در متن «نزول و اجلال» مانند مورد پیش از این در ص ۳۲۲

۲ ــ در متن : «فایض»

عداوت‌اند مبادا آسیبی رسانند و ابوطالب موافق گفتهٔ بحیرا عمل نموده ازهمانجا باحضرت به مکه معاودت نمود وشرح تمامی این حالات در کتب مغازی تواریخ وسیر مسطور است .

بیت هفتادوششم

به خمسین و به ذبح[1] لیلة‌القدر
بعید و هیکل و صوم نصارا[2]

واین بیت پنجم است ازابیات قسمیه، ومراد ازخمسین پنجاهه است وآن اعتکاف نصاری است درپنجاه روز چنانکه درپیش متصوفه اربعین معتبر است و ایـن اعتکاف است در چهل روز ، غرض از این عبادت است درهرمکان که باشد و نزداهل اسلام اعتکاف به قدرسه روز است به شرطی که درمسجد باشد وصوم نصاری عبارت ازترك اکل است درپنجاه روز ودرشب پنجاه‌ویکم حیوانی راذبح کنند وذبح لیلة‌القدر اشاره بر همین‌است واز لیلة‌القدر دراینجامعنی لغوی مراداست یعنی شب‌ذی‌قدر ورتبه نه‌آنچه‌اصطلاح اهل‌اسلام است‌که لیلة‌القدرشب بیست‌وهفتم ماه مبارك رمضان است وبه‌قولی شب بیست‌وسیم ماه مذکور ودر روز پنجاه‌و یکم نصاری‌عید کنند وهمهٔ آن‌قوم‌درموضعی معین‌جمع شوندوکشیشان دیگی پرآب کنند و به‌افسون چنانکه مردم را اطلاع نباشد بی‌آتش آن‌دیگ را به‌جوش آرند وآب آن‌قدر را به‌تحفه وتبرك به‌هم‌کیشان

۱ــ درمتن اینطورعینا وصحیح: «دنح و لیلة‌الفطر» است، دیوان تصحیح نگارنده ص۲۸ وتعلیقات ص۹۹۰

۲ــ دردیوان: «به‌عید هیکل وصوم‌العذارا» وبیت‌هشتادودوم است

خود فرستند ومردم تیمناً وتبرکاً آن آبرا درخانه[۱]ها نگاه می‌دارند و مراد از این هیکل عیدی است درپیش نصاری مشتهر به‌خاج[۲] شوران و آن‌چنان است که نصاری درسالی یکبار در روز معین اعظم بتان[۳] راکه در اوصورت عیسی باشد در آب روان غسل[۴] می‌دهند وآن روز را عید می‌دانند، وهیکل به حسب لغة شبح ونمودارهرچیزی باشد وحمایل را نیز هیکل‌گویند و اینجا مراد از هیکل هیأت بت است.

بیت هفتادوهفتم

بپاکی مریم از تزویج مردم[۵]
به دوری[۶] عیسی از پیوند اشیا[۷]

واین بیت ششم‌است ازابیات قسمیه، وپاکی مریم ازتزویج‌اشاره برآن است که مریم مدة‌العمر از آلایش نفسانی که بین‌الناس اشتهار

---

۱ ــ درمتن . «خانها»

۲ ــ درمتن : «بخواج»

۳ ــ درحاشیه نوشته : «موافق اصل‌مذهب ترسایان بت‌پرستی نیست اما رفته رفته خود را بت‌پرست ساختند، چه مدتی سم‌حمار مرکوب عیسی را به‌زر گرفته پرستش می کردند وآخر به‌آن‌نیز اکتفا ننموده‌تمثالی چندموافق‌حضرت عیسی ساختند وبه زیارت آن‌قیام نمودند، منه»

۴ ــ در متن روی (غ) فتحه گذاشته است

۵ ــ اینطور است در متن وصحیح : «یوسف» رك دیوان خاقانی

۶ ــ درمتن : «بدور»

۷ ــ در دیوان: «عیشا» وبیت هشتاد وسیم است

دارد مبرّاة[1] بوده مدخولهٔ احدی نبود و لفظ بدورعیسی رابضم دال باید خواندکه به معنی بعد ودوری باشد نه بفتحدال که به معنی چرخ زدن و دور نمودن است، اشاره است براجتناب آن حضرت از اشیاءکه دراین نشأة فانی بکار آید وتجرد او ازعلایق وعوایق جسمانی چنانکه نبذی از انقطاع وتزهد وتورع آن حضرت سبق ذکر یافت

بیت هفتادو هشتم

بماه تیر کانك[2] بود نیسان بنخل پیر کانجاگشت برنا

واین بیت هفتم است ازابیات قسمیه، ومراد ازماه تیر اسم شهری است از شهور فارسیه ونیسان اسم ماهی است از شهور رومیه و اسامی شهور فارسیه چنین منظوم شده:

بیت

ز فروردین چه بگذشتی مه اردی بهشت آید
بمان خرداد و تیر آنگه چو مردادت همی باید
پس از شهریور و از[3] مهر و آبان، آذرودی دان
که بر بهمن جز اسفند ارمذ[4] ماهی نیفزاید

و اسامی شهور رومیه چنین بنظم درآمده:

---

۱ ـ در حاشیه نوشته . «مبراصیغهٔ مذکر است و مبراة صیغهٔ مؤنث مثل مسمی ومسماة، منه»

۲ ـ دردیوان : «کانکه»

۳ ـ در نصاب‌الصبیان : «شهریور و مهر و»

۴ ـ درمتن : «مز»

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه
شباط[۱] آزار و نیسان و ایار است
حزیران و تموز و آب و ایلول
نگهدارش که از من یادگار است

واختیار شهرفارسیه و رومیه درنظم این بیت بجهة آن است که پیش ازبعثت نبی‌ما (ص) فارسیان مجوسی بوده‌اند ورومیان نصرانی، و مراد ازنخل پیر که برناگشت یعنی جوان شد درخت خرمای خشکی است که حضرت عیسی قریب به‌آن‌شجره تولدیافت واز یمن قدم‌آن ثمر شجرهٔ نبوت آن نخل پیر یابس طراوت یافته خرما بارآورد.

بیت هفتاد و نهم

به[۲] بیخ و شاخ آن[۳] عالی درختی
که آمد میوه‌اش[۴] روح معلّا

واین‌بیت هشتم ومنتهی ابیات‌قسمیه است، ومراد از درخت‌عالی قالب قابل انسان است وثمره‌اش راروح مزکی ومعلی‌گفته‌که در جسد آدم‌قرار یافته وکمالات وفضایل انسانی به منزلهٔ ازهارآن ثمره خواهد بود و سبب علو مرتبه و سمو رتبهٔ روح چنانکه مفسرین ذکر کرده‌اند

۱ ـ در نصاب‌الصبیان : «شباط وآذر و»
۲ ـ «به» دراصل جدا نوشته شده
۳ ـ دردیوان خاقانی : «شاخ و برگ آن درختی» وبیت هشتاد وچهارم است .
۴ ـ در دیوان. «میوه‌ش از روح» وتعلیقات دیوان ص ۹۹۱

آنست که الله تعالی جل جلاله درقرآن مجید می‌فرماید بطریق اخبار از انتقال روح به‌کالبد آدم صفی کمال قال سبحانه: «ونفخت فیه من روحی- الآیه» ویای روحی یای متکلم است یعنی دمیده شده روح من وچیزی راکه الله تعالی به خود نسبت دهد به‌یقین آن‌چیز امری درغایت‌عظمت ونهایت مرتبت‌خواهدبود وحقیقت‌روح به غیر ازعلام‌الغیوب‌جل‌جلاله دیگری رابر آن‌اطلاع حاصل‌نیست وازحضرت رسالت(ص) از حقیقت روح سؤال کردند وحضرت درجواب این‌سؤال منتظروحی شدومتعاقب این آیهٔ کریمه نازل شدقال‌الله تعالی: «ویسئلونك عن‌الروح قل‌الروح من‌امرربی- الایه» و حقیقت‌آن از پردهٔ خفا به عرصهٔ ظهور نیامد و اختلاف است درمیانهٔ علما که روح درجسدآدمی است وسایر است در آن‌مانند آب گل در برگ گل‌یاآنکه خارج ازجسداست و تدبیر و تصرف در بدن دارد و تعلق او به بدن مانند علاقهٔ عاشق است به معشوق واین‌معنی را ازحضرت امیرالمؤمنین وامام‌المتقین‌علی‌بن‌ابیطالب(ع) سؤال‌نمودندوآن‌حضرت‌درجواب فرمودکه: «الروح‌فی‌الجسدکالمعنی فی‌اللفظ» وابوحامد غزالی در بعضی از تصانیف خودنقل‌نموده که درین ماده بهتر ازاین مثالی نیافته‌ام ومعتقد حکماآن است‌که روح‌جوهری است مجرد و سایر است در بدن‌کماءالورد فی‌الورد، وتدبیر و تصرف دربدن دارد ونفس ناطقه عبارت ازین روح است واطبا را عقیده‌آنکه روح‌جسمی‌است‌لطیف‌بخاری کداز لطافت‌اخلاط‌در دل به‌حسب‌امتزاجی مخصوص‌متکون‌شود وبواسطهٔ شرایین به‌اعضامنتشرگردد واعضارا بدو

حیوة واستعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و آنرا روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قایم بود و ازاین روح چون بعضی به دماغ رسد کیفیتی دیگر پذیرد و بواسطهٔ محل او را مزاجی دیگر حاصل شود و آنرا روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قایم بود و مراد بدین روح نه نفس ناطقه است چنانکه در کتب الهی مراد به نفس روح است و این روح مفید حس و حرکت است و چون بعضی دیگر به کبد رسد او را کیفیتی دیگر حاصل شود پس معلوم شد که روح به مذهب حکما یکی است که در هر محلی و مظهری اثری و صورتی پیدا می‌شود و او را نفس ناطقه نیز گویند و به مذهب اطبا روح سه است که هریك به استقلال روحی‌اند و ملك الفضلا و اعلم العلماء المؤید بالطاف القدس نصیر الدین محمد الطوسی، موافق رأی اطبا منظوم ساخته، این است کما قال ره :

«روح حیوانی بود نزد اطبا در دماغ ـ روح نفسانی است در قلب و طبیعی در کبد»

وشرف انسان بر جمیع مخلوقات ومکونات بجهة تحمل بار امانت وتقبل آن امر عظیم است چنانکه بیت شیرین کلام سخن طراز خواجه حافظ شیراز اشاره براین دارد:

بیت

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ فال به نام من دیوانه زدند

و از حضرت امیر کل امیر (ع) مروی است که هرگاه وقت نماز

داخل شدی چهرهٔ مبارکش تغیر یافتی و شخصی از نزدیکان نوبتی از تغیرحال سؤال نمود و آن حضرت درجواب فرمود که: «جاء وقت امانة عرضها الله تعالی علی السموات والارض فابین ان یحملنها فقد حمل الانسان ـ الحدیث» و بعضی راعقیده آنکه شرافت انسان نسبت به سایرمکونات وموجودات بجهة آن است که انسان را با عوایق مثل شهوت و نخوت و موانع مانند غضب وغبطه وحسد تحصیل کمالات و کسب فضایل میسر است واگرچه این نوع فضل وعرفان ملائکه رانیز حاصل است اما ملائکه از موانع دورند و از صفات ذمیمه مهجور و لاشك اکتساب عرفان و فضایل باشواغل وموانع اتم واحسن است ازکمالاتی که بلاعوایق وعلایق به حیزظهور آید وآنچه الله تعالی فرموده اشاره است برعوایق و موانع انسانی کما قال الله سبحانه ومن جمله حدیث القدسی: «خلقت الملائکة من عقل بلاشهوة وخلقت الانسان من عقل وشهوة[1] وخلقت البهائم بلاعقل، من غلب عقله[2] علی شهوته فهواعظم من الملائکه و من غلب شهوته علی

۱ـ درحاشیه نوشته: «وخلقت جان مثل انسان ازعقل وشهوت شده چه دراکل وشرب وسایرشهوات وصفات باانسان شریك اند وغذای حس (جن، ظ) هوائی است متکیف برآنچه طعام شده باشد و لهذا حضرت ختمی پناه (ص) نهی نمود از استنجا وطعام وفرموده که «انها زاد اخوانکم من الجن ـ الحدیث» وچون ذاجرام جن غالب ناروهواست وهوارطب است وترك شکل وقبول شکل دیگر به سهولت می کند ونار ازکمال لطافت مرئی نمی شود ومتشکل به صور مختلفه می گردند به خلاف انسان چون در ابدان انسان غالب آب و خاك است و خاك از یبوست و کثافت قابل رؤیت است و ترك شکل و قبول شکل دیگر به سهولت نمی کند لهذا انسان مرئی میشود وازصورت خود به صورتی دیگر بدل نمی گردد، منه»

۲ـ درمتن عیناً: «من غلبه عقل»

عقله فهو اسفل من البهائم. الحدیث» و نظم بعض الشعراء العجم هذا المعنی

نظم

آدمی زاده طرفه معجونی است
از فرشته سرشته و از حیوان
گر کند میل آن شود کم از این
ور کند قصد این شود به از آن

و المستفیض به فیوضات السبحانی ملاسعدالدین التفتازانی در شرح عقاید دربارهٔ فضیلت انسان بموجودات[1] کون و مکان وجوه متعدده و ادلهٔ متکاثره ایراد نموده ووجه رابعش موافق روایت اخیر است لهذا به ذکر آن اختصار نمود و هوهذا: «الرابع ان الانسان یحصل الفضائل و الکمالات العلمیه والعملیه مع وجود العوائق والموانع من الشهوة و الغضب وسنوح الحاجات الضروریة الشاغلة عن اکتساب الکمالات ولاشك ان العبادة وکسب الکمال مع الشواغل والصوارف اشق وادخل فی الاخلاص فیکون افضل» انتهی کلامه. وفرقهٔ معتزله و حکماء فلسفه و بعضی از اشاعره را اعتقاد[2] آنکه اشرف موجودات و افضل مکونات ملك است و بر اثبات این دعوی وجوه متعدده و براهین متکاثره ابراز نموده اند که ذکر آنها مناسب این مقام نیست. و معلا اسم مفعول است از باب تفعیل من العلو و قاعدهٔ اهل عربیه است که هرگاه «یا» منقلب به «الف» شود به «یا» نویسند چون «رمی» که در اصل «رمی» بود با لیاء واگر «واو» منقلب به الف

۱ ـ در اصل همینطور وصحیح «بر موجودات»
۲ ـ در حاشیه : «عقیده ، نسخه»

شود بالف باید نوشت چون«عصا» که در اصل «عصو» بودبالواو و معلا اگرمشتق ازعلواست‌رسم‌الخطش‌الف‌است ورعایت مناسبت قافیه‌منظور نیست چنانکه در ابیات سابق ملحوظ بود و اگر مشتق از «علی» است رسم‌الخطش یااست و در اینجا بجهة رعایت مناسبت قافیه بالف نوشته شده.

بیت هشتادم

ز بهر[1] دیدن بیت المقدس
مرا فرمان بخواه از شاه دنیا

این‌بیت جواب ابیات‌قسمیه است ودرین بیت‌اظهار مافی‌الضمیر خودنموده است که غرض ازاین الحاح ویمین همین است‌که‌عزالدوله که وزیر اعظم خاقان ملك‌ملك آذربایجان وشیروانست[2] دراستخلاص او سعی نماید و بجهة سیاحت[3] ورخصت[4] زیارت بیت‌المقدس فرمان حاصل کند و رخصت زیارت بیت‌المقدس خواستن که کعبهٔ نصاری[5]

---

۱ ـ در دیوان خاقانی تصحیح نگارنده ص ۲۸: «ک بهردیدن» و بیت هشتادوهشتم است.

۲ ـ در متن اینطور مانند مورد قبول از این در ص ۳۲۷

۳و۴ ـ درمتن: «سیاحت رخصت و زیارت»

۵ ـ در حاشیه: «بیت‌المقدس را کعبهٔ نصاری بجهة آن گفته شده‌که مسجداقصی که‌کعبهٔ حقیقی نصاری است دربیت‌المقدس است واین از بابت ذکر ظرف وارادهٔ مظروف است، منه»

است و طواف کعبهٔ معظمه رامرعی نداشتن اشاره است بر ثبوت ورسوخ آن عقیدهٔ مذمومه که درابیات سابق مکرراً ایمائی بر آن واقع شده که ازجور ابنای روزگار ترك اسلام واسلامیان خواهم کرد ومدعای او را منحصر در استخلاص دانستن بنابر آن است که خاقانی این ابیات را در حینی که به فرمودهٔ خاقان محبوس بود در حبس انشا نمود چنانکه در دیباچه مذکور شد.

بیت هشتاد و یکم

ز خط استوا بـا[1] خط محـور

فلك را تا صلیب آید هـویدا

واین بیت بادو بیت دیگر که مذکورخواهدشد از ابیات شریطه است وختم قصیده وبیان خط استوا وخط محور و تقاطع خط استوا با خط محور وحصول صلیب فلك از تقاطع این دوخط درشرح بیت سابق مشروحاً مسطور شد.

بیت هشتاد و دویم

ز تثلیث کجا سعد فلکر است

بـه تربیع صلیب بـاد پروا[2]

واین بیت دویم شریطه‌است و مراد از تثلیث و تربیع نظرات

۱ ـ دردیوان: «استوا وخط محور» وبیت هشتادونهم‌است

۲ـ درمتن: «بروا» دردیوان. «ز تثلیثی کجا... به‌تربیع صلیبت‌بادپروا» وتعلیقات ص۹۹۱

کواکب سیاره است وکواکب سیاره منحصر درهفت است وباقی کواکب را ثوابت گویند وازاین دوبیت معلوم میشود:

بیت

بـر فلك هفت کوکب سیار[1]
آفـریـده خـدای عـزوجل
قمـر است و عطارد و زهـره
شمس و مریخ ومشتری و زحل

ونظر تثلیث آنست که درمیان دوکوکب سیار چهار برج فاصله باشد که ثلث منطقةالبروج است چنانکه کوکبی در اول درجهٔ برج حمل باشد و دیگری دراول درجهٔ برج اسد که بعدمیان این دوکوکب بقدر ثلث منطقة البروج خواهد بود واین نظر دوستی است ونسبت او به کوکب سعداتم واولی است ازاین جهت تثلیث رابه سعد فلك که مراد کوکب سعداست نسبت داده ونظر تربیع آن است که درمیانهٔ دوکوکب سیارسه برج فاصله باشد که ربع منطقةالبروج است چنانکه کوکبی در درجه اول برج حمل باشد ودیگری در درجهٔ اول برج سرطان بوده باشد که بعد میان این دوکوکب بقدر ربع منطقةالبروج خواهد بود واین نظر دشمنی است واز جملهٔ کواکب سیاره دوکوکب سعد است و دو کوکب نحس اما آن دوکوکب سعد یکی مشتری است که آن را سعد اکبر خوانند و دویم زهره است و آنرا سعد اصغر خوانند و اما آن دو کوکب نحس یکی زحل است که آنرا

۱ـ در فاصلهٔ مصراعها که به‌دنبال هم نوشته این نشانه را (.:) گذارده‌است

نحس اکبر گویند و دویم مریخ است و آنرا نحس اصغر خوانند و باقی کواکب سیاره نه سعداست و نه نحس، واسامی بروج اثناعشر نیز از این دو بیت مفهوم میشود :

بیت

برجها دیدم که از مشرق برآوردند سر[1]
جمله در تسبیح و در تهلیل حی لایموت
چون حمل چون ثور چون جوزا سرطان و اسد
سنبله میزان و عقرب، قوس و جدی و دلو و حوت

و فاصلهٔ میان خط استوا و خط محور که صلیب فلك از تقاطع این دو خط حاصل میشود بقدر ربع فلك البروج است که سه برج بوده باشد و اینرا تربیع گویند چنانکه گفته شد و از این جهت نسبت تربیع به صلیب داده و «بادپر» بای ثانیه، بای الفارسی چیزی را گویندکه از کاغذ و خشپ ترتیب دهند و اطفال با آن ملاعبه نمایند و به عربی «بادفر» گویند و شکل صلیبی دارد پس تسمیت بادفر، به صلیب حقیقة باشد و به تربیع مجازاً ولفظ «وا» در لغة فارسی به معنی افسوس آید[2] چنانکه در بیت سابق اشاره بر آن واقع شده

بیت هشتاد و سیم

سزد گر راهب اندر دیر هرقل کند تسبیح[3] این ابیات غرّا

۱ ـ فاصلهٔ مصراعها و ابیات این نشانه است: «...»
۲ ـ شرح وضبط درست نیست و باد، پروا» درست است، رك دیوان ص ۲۸ و تعلیقات ص ۹۹۰
۳ ـ در دیوان : « تسبیح از این » و بیت نود و یکم

وشریطه به این بیت اختتام یافت ومفاد ابیات شریطه این بود که یعنی تازمانی که افلاك وانجم بردوام وثبات است این ابیات درعرصهٔ ظهور جلوه‌گر باشد و درالسنه و افواه سایر و دایر گردد چه شایستهٔ آن بود ولیاقت آن دارد که راهب بجای تسبیح وتهلیل این ابیات را مداومت نماید وراهب‌مرتاض نصاری وپیردیر باشد ودیرهرقل عبارت ازکنیسه وکلیسیاست‌که هرقل‌ملك‌روم‌ساخته‌بود وهرقل‌زمان اسلام را دریافت وپیغمبرما(ص)مکتوبی به‌اونوشت وبقبول اسلام دعوت‌نمود و دحیهٔ کلبی برندهٔ آن‌مکتوب مرغوب‌بودوهرچنداهل‌روم وسکان آن‌مرز وبوم به قبول‌ملت‌بیضا مبادرت «نمودنداما بنابرزعم طایفه‌ای ازارباب سیرهرقل‌غایبانه‌به‌قبول‌اسلام‌تلقی‌نمود وبه‌شرف‌ایمان‌فایز[1] شدوتمامی این‌حالات مشروحاًدرکتب مغازی وسیرمسطور است فیطالع‌تمة. ولفظ غرا اشتق من‌الغرور یکون بمعنی‌التکبر و النخوة وان اشتق من‌الغر بتشدیدالراء یکون، معناه‌بالفارسیه درهم پیچیده، ومعنی‌الاول‌مناسب[2] لهذا البیت والعلم عندالله تعالی‌اعلم.

و مخفی نماناد که ملك‌الکلام خاقانی را قصاید شریفه و ابیات لطیفه بسیار است وجمع‌کثیر وجم غفیر ازفضلا برقصایدش شرحی در کمال متانت نوشته‌اند وآن شروح بین‌الناس اشتهار وانتشار واقتدار دارد واما به رنگینی ولطافت واشتمال و احتوای این قصیده برانواع

---

۱ ــ درمتن مانند موردقبل «فائض»

۲ــ هیچ یك از دومعنی درست نیست بلکه «غرا = غراء» (مونث اغر)به معنی‌سفید وروشن‌ودرخشان وعبارت فصیح‌واستوار ومنسجم،است(فرهنگ‌معین)

علوم متفاوته قصیدهٔ دیگر ندارد و این قصیده ابیات خارج دیوان است و ظاهراً کسی متعرض شرح این ابیات نشده باشد و اگر شرحی نوشته باشند بدین متانت و وضوح که کاتب هذه الاحرف شمس الدین محمد ابن جمال الدین احمد لاهیجانی بر دالله تعالی مضجعهما و تجاوز عن سیآتهما، ترقیم و تفسیر نموده، نخواهد بود چرا که ناکسی را اطلاع تام و استحضار مالا کلام بر علوم مشتملهٔ این ابیات حاصل نباشد مباشر و متصدی این امر خطیر نمی تواند شد و کم کسی را این استحضار حاصل است و تفصیل اسامی علوم مشتملهٔ محتویهٔ این ابیات بیاید ان شاءالله تعالی و آنچه کمترین قلیل البضاعة و عدیم الاستطاعة در شرح این ابیات نوشته و بطریق وجیزه قلة الفاظ را مرعی داشته بجهة آنکه اوقات مساعدت نمی کرد و اطمینان قلبی حاصل نبود و اگر شواغل بسیار و عوایق لیل و نهار و تفرق بال و علایق حال و ترحال مانع نمی بود چنان شرحی بر صفحهٔ بیان به بنان خامه می نگاشت که انظار عقول اولوالابصار درین روزگار بر صفحهٔ لیل و نهار از مشاهدهٔ مثل آن عاجز و قاصر آید و فهام اولوالالباب را ادراك شبیه و نظیر او درین رواق خضرا رو ننماید و با کثرت موانع و تفرق حواس و تزلزل بال آنچه امکان بیان داشت در اندك وقتی و کمتر مدتی بر لوح بیان نگاشت و امید از ارباب طبع سلیم و ذهن مستقیم آنکه زلل و نقصانش را بخامهٔ لطف و گزلك مبرا از عنف حك و اصلاح فرمایند. فهرست اسامی شریفهٔ علوم که این ابیات محتویه و مشیره بر آن است بدان و فقك الله تعالی و ایانا، که این قصیده مشتمل است بر بیست و یك نوع علم از علوم رسمی وغیره، غیر آنچه متفرع و منشعب میشود از هر

علمی بدین تفصیل :

۱ ـ علم تفسیر قرآن

۲ ـ علم فقه و مایتفرع علیه کالتجاره چنانکه در حدیث صحیح آمده است: «الفقه ثم المتجر، الفقه ثم المتجر، الفقه ثم المتجر» واین تکرار بجهه زیادتی مبالغه است یعنی اول کسب مسائل فقه نمائید بعد ازآن به تجارت مشغولی فرمائید تادر بیع وشراخطار اه نیابد، پس معلوم شد که علم به آداب تجارة که درین قصیده اشاره برآن شده شعبه‌ای است ازعلم فقه .

۳ـ علم هیأت وریاضی

۴ ـ نجوم ومایتعلق به

۵ ـ علم طب

۶ ـ علم تشریح وآن بیان اعصاب و عروق واعضای انسانی است کماهی هی ودر حدیث آمده است که «من لم یعرف الهیأة التشریح فهو عنین فی معرفة الله تعالی».

۷ ـ علم قراءت قرآن وتجوید

۸ ـ علم کلام

۹ ـ علم حکمت فلسفه

۱۰ ـ علم معانی بیان وفصاحة

۱۱ ـ علم صرف

۱۲ ـ علم نحو .

۱۳ـ علم لغة عربی وفارسی ویونانی وعبری وسریانی ورومی

۱۴ ـ علم عروض

۱۵ ـ علم قافیه

۱۶ ـ علم سیر ومغازی و تواریخ

۱۷ ـ علم سلوك و ریاضت‌که آن رموزمتصرفه[1] است

۱۸ ـ علم به معجزه وخرق عادات ودانستن نقیضش‌که علم سحر و ساحری باشد

۱۹ ـ علم انساب که آن را به اصطلاح محدثین، رجال گویند و دانستن حالات ومقالات وتعداد اسامی والقاب رجال الغیب واولیاءالله.

۲۰ ـ علم فلاحة وصناعت مانند جواهرشناسی ونقاشی و تصویر.

۲۱ ـ علم ادیان‌کفره وآداب آن قجره و دانستن خطوط وارقام آن فسقهٔ ظلمه مانند مجوس‌ونصاری‌وعبری.

قدتم هذاالشرح والتفسیربعون‌اللهوحسن‌توفیقه صبح‌یوم‌الاثنین، الثانی شهرصفر المظفر من‌شهورسنه ۱۲۱۸

۱ ـ در متن : «متصرفه»

کتابخانه فرهنگستان شاهنشاهی علوم ایران